

۱۴۰۵/۰۴/۳۰

۷/۱۴۰۴/۱۸۴

شماره پرونده: ۱۸۴-۱۲۷-۱۴۰۴ ح

استعلام:

الف- با توجه به ماده ۳۶۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، چنانچه تجدید نظرخواه و یا حتی تجدید نظر خوانده اقدام به طرح دعوی دیگری نموده و از دادگاه تجدید نظر، به لحاظ دعوی مطروحه و با فرض مؤثر و مرتبط بودن توقف دادرسی را درخواست کنند، آیا دادگاه تجدید نظر مکلف به صدور این قرار است و یا آنکه همان دادگاه تجدید نظر مکلف به رسیدگی به دفاعیات مطروحه در دادخواست تجدیدنظر و یا تبادل لوایح می‌باشد. ۱- چنانچه تجدید نظر خواه مدعی بطلان، فسخ، اقاله، تبدیل تعهد، ایفای دین و مانند آن باشد؛ اما دعوی دیگری نیز مطرح نموده است، آیا وظیفه دادگاه تجدید نظر رسیدگی به دفاعیات مطروحه در دادخواست تجدیدنظر و یا دفاعیات مطروحه در مرحله نخستین است و یا آنکه مکلف به توقف دادرسی؛ در قالب قرار توقف رسیدگی و یا تعیین و تجدید وقت نظارت تا حصول نتیجه قطعی دعوی مطروحه است؟ توضیح آنکه، اخیراً این نوع دفاع (در قالب طرح دعوی مستقل) در مرحله تجدید نظر افزایش یافته و موجبات اطاله دادرسی در مرحله تجدید نظر را فراهم آورده است؛ گاهی نیز سوءاستفاده را موجب شده است.

۲- آیا رسیدگی و صدور رأی معارض با رأی غیر قطعی (مطروحه در دادگاه‌های تجدیدنظر) دارای وجاهت و امکان‌پذیر است؟

۳- با فرض اینکه تجدید نظرخواه در مورد خواسته دعوی مطروحه دفاعی نداشته باشد و فقط به دعوا استناد شده باشد، تکلیف چیست؟ ب) با توجه به مواد ۷، ۱۰ و ۳۴۹ قانون آیین دادرسی یادشده، در دعوی جلب ثالث و وارد ثالث در مرحله تجدید نظر، آیا دادگاه تجدید نظر می‌تواند به نفع جالب ثالث، خوانده ثالث را نیز محکوم کند؟ به عبارت دیگر، آیا جالب ثالث می‌تواند ضمن دادخواست جلب ثالث، خواسته‌های دیگری مبنی بر محکومیت مجلوب ثالث را مطرح کند و یا آنکه دادگاه تجدیدنظر باید صرفاً تا حدودی که دعوی ثالث در تجدید نظرخواهی مؤثر است به آن ترتیب اثر دهد و در خصوص خواسته‌هایی که مستلزم محکومیت ثالث است، قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه‌های نخستین صادر کند؟

توضیح آنکه، دیگر خواسته‌های مطروحه در ضمن دعوای ثالث به عنوان دعوای اصلی محسوب می‌شوند؛ همچنین ایراد موضوع سؤال در دادگاه‌های نخستین موضوعیت پیدا نمی‌کند؛ زیرا در هر صورت دادگاه نخستین مکلف به رسیدگی و صدور حکم در تمامی موارد می‌باشد. ج) در مورد ماده ۴۲۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، هرچند ظاهراً دادگاه پس از پذیرش اعتراض ثالث فقط باید رأی خودش را الغا کند و ملزم به تعیین تکلیف در خصوص دعوای مطروحه (چنانچه اعتراض ثالث نسبت به رأی قطعی بدوی باشد) و یا تعیین تکلیف نسبت به تجدید نظرخواهی و نتیجه آن (مبنی بر نقض دادنامه تجدید نظرخواسته و صدور قرار رد و یا حکم بر بطلان دعوای اصلی) نمی‌باشد؛ این امر موجب سردرگمی خواهان اصلی می‌شود که در هر صورت، نظر دادگاه از پذیرش دعوای اصلی و الغای رأی معترض عنه چه بوده و آیا دعوای اصلی را از حیث شکلی دارای ایراد معترض ثالث می‌دانسته است یا به لحاظ ماهیتی؟ با توجه به توضیحات پیش‌گفته، خواهشمند است در خصوص تکلیف یا عدم تکلیف دادگاه الغاکننده حکم مبنی بر اظهار نظر در مورد دعوای اصلی اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

الف - ۱ و ۲- سؤال ابهام دارد؛ چنانچه مقصود این است که به عنوان مثال، تجدید نظرخواه در مرحله بدوی ادعای فسخ را در مقام دفاع مطرح کرده و دادگاه بدوی در اجرای ذیل ماده ۱۴۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ به این ادعا رسیدگی کرده و رأی داده و از آن تجدید نظرخواهی شده است، از آنجا که این دعوا، در اجرای ذیل ماده ۱۴۲ یادشده بدون تقدیم دادخواست در دادگاه بدوی مطرح و رسیدگی شده است و طرح مجدد آن با تقدیم دادخواست فاقد وجاهت است و در هر صورت موجب توقف رسیدگی دادگاه تجدید نظر نمی‌باشد.

در صورتی که مقصود این است که در فرض سؤال، تجدید نظرخواه ادعای فسخ را در مرحله بدوی مطرح نکرده و طبیعتاً دادگاه به آن رسیدگی نکرده است؛ اما در مرحله تجدید نظر به استناد طرح دعوای مستقل فسخ، تقاضای توقف تجدید نظرخواهی کرده است، به نظر می‌رسد موضوع جنبه مصداقی دارد و دادگاه تجدید نظر با بررسی موضوعاتی مانند زمان فسخ ادعایی و ایجاد سبب فسخ، می‌تواند حسب مورد تصمیم مقتضی اتخاذ و از جمله رسیدگی به تجدید نظرخواهی را با توجه به ملاک ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ متوقف کند.

۳- تشخیص مصادیق دفاع و نحوه آن امری مصداقی است و اعلام نظر در این خصوص از وظایف این اداره کل خارج است.

ب- با عنایت به تصریح مقنن در ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، امکان جلب ثالث در مرحله تجدید نظر نیز وجود دارد و مطابق ماده ۱۳۹ این قانون شخص ثالث که جلب می‌شود خواننده محسوب و تمام مقررات راجع به خواننده در باره او جاری است؛ بنابراین در خصوص مجلوب ثالث به مانند دیگر خوانندگان می‌توان حکم محکومیت صادر کرد و از این جهت بین جلب ثالث در مرحله بدوی و یا تجدید نظر تفاوتی نیست. بدیهی است خواسته مطروحه

در دعوای جلب ثالث باید شرایط مقرر در ماده ۱۷ قانون یادشده برای دعوای طاری (ارتباط کامل یا وحدت منشاء با دعوای اصلی) را دارا باشد.

ج- به صراحت ماده ۴۲۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، «چنانچه دادگاه پس از رسیدگی، اعتراض ثالث را وارد تشخیص دهد آن قسمت از حکم را که مورد اعتراض قرار گرفته نقض می‌نماید و اگر مفاد حکم غیر قابل تفکیک باشد، تمام آن الغاء خواهد شد»؛ دعوای اعتراض ثالث از طرق فوق‌العاده شکایت از آراء و به منظور رسیدگی به ادعای ثالث مبنی بر ورود خلل به حقوق وی از سوی مقنن تجویز شده است؛ بنابراین چنانچه دادگاه اعتراض ثالث را وارد تشخیص دهد، تکلیفی جز اقدام وفق ماده ۴۲۵ یادشده ندارد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۴

۷/۱۴۰۴/۲۲۴

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۸۲-۲۲۴ ح

استعلام:

وفق آیین‌نامه نحوه و ترتیب وصول پذیره و اهدایی مصوب ۱۳۶۵/۲/۱۰ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی، میزان پذیره ابتدایی اجاره عرصه موقوفه جهت احداث واحدهای مسکونی و صنعتی سی درصد قیمت عادلانه روز زمین طبق نظر کارشناس دادگستری در هنگام تنظیم سند اجاره است؛ ماده یک (اصلاحی ۱۳۸۲/۸/۴) این آیین‌نامه نیز مقرر نموده است: «در مواردی که زمین بلامعارض وقفی ... به اجاره واگذار می‌شود، مبلغی متناسب با قیمت عادلانه روز زمین که در هر حال نباید از ۳۰ درصد قیمت آن کمتر باشد، طبق نظر کارشناس دادگستری ... به عنوان پذیره اهدایی از متقاضی ... دریافت خواهد شد»؛ با توجه به مستندات پیش‌گفته، خواهشمند است اعلام فرمایید:

اولاً، چنانچه اداره اوقاف برای وصول پذیره در مرجع قضایی اقدام به طرح دعوا نماید، دادگاه رسیدگی‌کننده باید چه مبلغی را به عنوان پذیره لحاظ کند؟ آیا مکلف به تعیین حداکثر سی درصد ارزش روز کارشناسی عرصه مورد اجاره است و یا آنکه با توجه به ماده یک آیین‌نامه یادشده می‌تواند بیش از سی درصد ارزش ملک را به عنوان پذیره تعیین کند؟

ثانیاً، چنانچه برای دادگاه تعیین پذیره بیش از سی درصد ارزش ملک امکانپذیر باشد، حداکثر مبلغی که به عنوان پذیره قابل تعیین می‌باشد، چه میزانی است؟ به عبارت دیگر، آیا دادگاه می‌تواند میزان پذیره را تا سقف صد درصد ارزش ملک تعیین کند؟

پاسخ:

اولاً، با عنایت به ماده ۸۲ قانون مدنی، اصولاً اداره موقوفه مطابق ترتیبی است که واقف تعیین می‌کند و اگر وی ترتیبی قرار نداده باشد، متولی مانند وکیل امین، باید رفتار کند.

ثانیاً، با عنایت به ماده ۱۳ قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف و امور خیریه مصوب ۱۳۶۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی، پذیره از عواید موقوفه محسوب و به مصارف آن می‌رسد.

ثالثاً، مطابق ماده ۱۲ (الحاقی ۱۳۹۷/۴/۳۱) آیین نامه نحوه ترتیب و وصول پذیره و اهدایی مصوب ۱۳۶۵/۲/۱۰ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی که پس از صدور دادنامه‌های شماره ۲۱۶۱ - ۲۱۶۲ مورخ ۱۳۹۷/۱۲/۲۱ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری و در پی اظهارنظر شورای محترم نگهبان الحاق شده است، «احکام مربوط به اخذ پذیره و سرقتی در این آیین نامه و همچنین درصدهای مقرر در مواد (۴) و (۵) آن، به مواردی که نظر واقف به عدم اخذ پذیره یا سرقتی بوده یا نظر به اخذ آن به نحو خاصی داشته است و همچنین در مواردی که واقف نظری ندارد، لیکن مصلحت وقف به تشخیص متولی، بدون اخذ پذیره یا سرقتی یا کمتر یا بیشتر از آن تعیین شده باشد، تسری نمی یابد.»

بنا به مراتب پیش گفته، درصد پذیره بر اساس آیین نامه یادشده و با لحاظ ماده ۱۲ آن به وسیله متولی موقوفه و همچنین سازمان اوقاف، در مواردی که این سازمان مطابق ماده ۸۱ قانون مدنی و بند یک ماده یک قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف و امور خیریه اقدام می کند، تعیین می شود و اصولاً امری است که از شئون تولیت و اداره موقوفه محسوب می شود و امری قضایی نیست تا دادگاه آن را تعیین کند؛ همچنان که دادگاه میزان اجاره بها را تعیین نمی کند.

شایسته ذکر است، چنانچه در دعوای مطالبه وجه پذیره از مستأجر موقوفه مطابق ماده یک آیین نامه یادشده، خوانده اظهار دارد که مبلغ مطالبه شده بیش از سی درصد مقرر در این ماده است، چنانچه موضوع از شمول ماده ۱۲ آیین نامه نیز خارج باشد، دادگاه به این امر رسیدگی و حکم مقتضی صادر می کند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

استعلام:

با توجه به اجرایی شدن قانون شوراهای حل اختلاف و ابلاغ آیین‌نامه اجرایی بند د ماده ۱۱۳ قانون برنامه پنج ساله هفتم با مد نظر قرارداد کثرت پرونده‌های مرتبط با مسائل ذیل، به سؤالات زیر پاسخ دهید.

۱- ماده ۷۱۸ قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات، جزء جرایم قابل گذشت محسوب می‌گردد یا غیر قابل گذشت؟ (با این توضیح که ماده ۷۱۸ ظاهراً در صدد معرفی جرم جدیدی نیست بلکه صرفاً بیانگر آن است که در صورت عوامل مشدده مذکور در ماده، مرتکب به بیش از دو سوم حداکثر مجازات مذکور در مواد سابق محکوم می‌گردد).

۲- در صورت برخورد دوچرخه (مقصر حادثه) با عابر پیاده و مصدوم شدن عابر، اولاً بزه واقع شده تسبیب در ایراد صدمه بدنی غیر عمدی بوده و رسیدگی به آن در صلاحیت دادسرا و دادگاه‌های عمومی است یا تصادف رانندگی محسوب و رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه صلح است؟ ثانیاً در صورت متواری بودن راکب دوچرخه در هر یک از فروض «فوت» یا «مصدومیت» عابر، موضوع جزء موارد پرداخت دیه از بیت‌المال است یا صندوق تأمین خسارت‌های بدنی؟

۳- آیا در پرونده‌های کیفری از جمله حوادث ناشی از کار شرکت‌های خصوص می‌توانند نماینده حقوقی معرفی کنند؟ توضیح آنکه شرکت‌های خصوصی در این‌گونه پرونده‌ها مستنداً به ماده ۱۵ قانون جهش تولید دانش‌بنیان و بند پ ماده ۲۰ قانون تأمین مالی تولید و زیرساخت، مبادرت به معرفی نماینده حقوقی می‌نمایند. در حالی که اولاً وفق ماده ۱۸۴ قانون کار، مسئولیت جزایی متوجه مدیر عامل به عنوان شخص حقیقی است نه شرکت (شخص حقوقی) تا بتواند نماینده معرفی کند. ثانیاً الفاظ به کار رفته در مواد قانونی فوق‌الاشاره صرفاً ناظر بر دعاوی حقوقی هستند.

۴- در پرونده‌های متعددی جرایم دارای مجازات درجه ۷ و ۸ با جرایم دارای مجازات درجه ۶ و بالاتر مطرح و در دادسرا به صورت توأمان رسیدگی شده و در نهایت نسبت به جرایم دارای مجازات درجه ۷ و ۸ قرار جلب به

دادرسی و کیفرخواست و نسبت به سایر جرایم قرار منع تعقیب صادر می‌گردد. حال رسیدگی به کیفرخواست صادره با دادگاه صلح است یا دادگاه کیفری ۲؟ (در حال حاضر بسیاری از محاکم کیفری دو پرونده را علی‌رغم صدور کیفرخواست به دادگاه صلح ارسال می‌نمایند).

پاسخ:

۱- به موجب صدر ماده ۱۰۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: «چنانچه قابل گذشت بودن جرمی در قانون تصریح نشده باشد غیر قابل گذشت محسوب می‌شود...». به عبارت دیگر، اصل بر غیر قابل گذشت بودن جرایم است. از سوی دیگر، مقنن در ماده ۱۰۴ (اصلاحی ۱۳۹۹) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی به شماره موادی از قانون؛ از جمله مواد ۷۱۶ و ۷۱۷ این قانون اشاره کرده و جرایم موضوع این مواد را قابل گذشت اعلام کرده است و نه «عنوان مجرمانه جرایم» را؛ بر این اساس و با عنایت به تبصره ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، جرم موضوع ماده ۷۱۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات ۱۳۷۵) که با اوصاف مشدده‌ای همراه است، غیر قابل گذشت محسوب می‌شود.

۲- اولاً، با عنایت به تعریف حوادث در بند «پ» ماده یک قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵ و بند ۴ ماده یک آیین‌نامه اجرایی بند «د» ماده ۱۱۳ قانون برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران (موضوع تسریع در رسیدگی به تصادفات رانندگی منتهی به صدمات بدنی غیر عمدی) مصوب ۱۴۰۴/۲/۷ هیأت وزیران و نیز تعریف وسیله نقلیه در بند «ث» ماده یک قانون صدرالذکر، برخورد دوجرخه با عابر و ایراد صدمه بدنی غیر عمدی ناشی از آن از شمول «حوادث رانندگی» موضوع بند ۹ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ خارج است و وفق مقررات عام قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به اتهام مذکور در دادسرا و دادگاه کیفری دو رسیدگی می‌شود.

ثانیاً، در فرض استعلام، در صورت فراری بودن مرتکب و احراز شرایط مقرر ماده ۴۷۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ (عدم دسترسی به مرتکب و اموال وی و ...) دیه مصدوم از بیت‌المال پرداخت خواهد شد و موضوع جز در موارد تبصره ماده ۵۵۱ قانون یادشده، از تکلیف مقرر برای صندوق تأمین خسارت‌های بدنی خارج است.

۳- در خصوص این پرسش، دو دیدگاه به شرح زیر اعلام می‌شود:

دیدگاه نخست

در فرض سؤال که پرونده کیفری مربوط به حوادث ناشی از کار مطرح رسیدگی است، اولاً، قانون‌گذار در ماده ۶۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در فرض توجه اتهام به اشخاص حقوقی، اخطار به شخص حقوقی برای معرفی وکیل یا نماینده قانونی وفق مقررات را به رسمیت شناخته است و در تبصره این ماده مقرر نموده است که فردی که رفتار وی موجب توجه اتهام به شخص حقوقی شده است، نمی‌تواند نمایندگی آن را عهده‌دار شود؛ مقصود از نماینده قانونی موضوع این ماده، هر کسی است که به موجب قانون یا اساسنامه شخص حقوقی دارای اختیار دفاع از دعاوی طرح شده علیه شخص حقوقی است و منصرف از نماینده حقوقی موضوع ماده ۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ است.

ثانیاً، قانونگذار در ماده ۱۵ قانون جهش تولید دانش‌بنیان مصوب ۱۴۰۱ و بند «پ» ماده ۲۰ قانون تأمین مالی تولید و زیرساخت‌ها مصوب ۱۴۰۲، استفاده شرکت‌ها و مؤسسات دانش‌بنیان یا اعضای هیأت مدیره و مدیر عامل آن‌ها و همچنین کلیه اشخاص حقوقی خصوصی از قبیل بنگاه‌ها یا اعضای هیأت مدیره یا مدیران عامل آن‌ها از کارکنان خود با داشتن شرایط مقرر در ماده ۱۵ یاد شده به عنوان نماینده حقوقی برای طرح هر گونه دعوا یا دفاع یا تعقیب دعاوی مربوط و همچنین موارد مصرح در ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ را به رسمیت شناخته است؛ نماینده حقوقی مذکور در این مواد قانونی، متفاوت از نماینده قانونی موضوع ماده ۶۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ است؛ همچنین از سیاق ماده ۱۵ و بند «پ» ماده ۲۰ یاد شده، چنین مستفاد است که حکم این مواد ناظر بر استفاده از نماینده حقوقی در دعاوی مدنی است و چنین حکمی قابل تسری به دعاوی کیفری نمی‌باشد؛ پیشینه تقنینی (نماینده حقوقی) در ماده ۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مؤید این دیدگاه است.

دیدگاه دوم

به موجب ماده ۱۵ قانون جهش تولید دانش‌بنیان مصوب ۱۴۰۱، شرکت‌ها و مؤسسات دانش‌بنیان یا اعضای هیأت مدیره و مدیران عامل آن‌ها؛ در موضوعات مرتبط با همان شرکت یا مؤسسه می‌توانند علاوه بر استفاده از وکلای دادگستری برای هر گونه دعوا یا دفاع یا تعقیب دعاوی مربوط و همچنین موارد مصرح در ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، از کارکنان خود با داشتن یکی از شرایط مذکور در این ماده به عنوان نماینده حقوقی استفاده نمایند. وفق بند «پ» ماده ۲۰ قانون تأمین مالی تولید و زیرساخت‌ها

مصوب ۱۴۰۲، حکم مقرر در ماده ۱۵ قانون صدرالذکر در مورد اشخاص حقوقی حقوق خصوصی از جمله شرکت‌ها نیز جاری است؛ بنابراین از ماده ۱۵ قانون یادشده چنین مستفاد است که دعاوی مذکور در این مواد اطلاق دارد و دعاوی کیفری را نیز شامل می‌شود.

۴- اولاً، چنانچه شخصی متهم به ارتکاب جرائم متعدد باشد که با توجه به درجه یا نوع جرم ارتكابی (بندهای ۹ و ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲) به برخی از آن‌ها به صورت مستقیم در دادگاه صلح رسیدگی شود؛ اما رسیدگی به جرائم دیگر مستلزم انجام تحقیقات مقدماتی در دادسرا و سپس طرح در دادگاه کیفری صالح باشد؛ از آنجا که تفاوت صلاحیت بین این مراجع، تفاوت در صلاحیت ذاتی نیست و با توجه به ضرورت رسیدگی توأم به اتهامات متعدد متهم در دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به جرم مهم‌تر را دارد (موضوع ماده ۳۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲)، همچنین با لحاظ استثنایی بودن واگذاری امر تحقیقات مقدماتی به دادگاه صلح و با هدف پیش‌گیری از عواقب و آثار بعدی؛ از جمله تشکیل پرونده‌های متعدد برای متهم واحد و ضرورت اعمال مقررات تعدد جرم و همانگونه که در رأی وحدت رویه شماره ۸۷۵ مورخ ۱۴۰۴/۱۰/۲۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور آمده است، تحقیقات مقدماتی تمام این جرائم ابتدا در دادسرا انجام می‌شود و پس از صدور کیفرخواست، به منظور رسیدگی توأم به تمام جرائم ارتكابی، پرونده نزد مرجعی که برای رسیدگی به جرم مهم‌تر صلاحیت دارد، ارسال می‌شود.

ثانیاً، نظر به اینکه با طرح شکایت و انجام تحقیقات در خصوص جرایم متعدد در دادسرا که برخی از آن‌ها (جرایم درجه ۷ و ۸) در صلاحیت دادگاه صلح و برخی دیگر در صلاحیت دادگاه کیفری دو است، به لحاظ رسیدگی توأم و رعایت اصل وحدت دادرسی برای دادگاه کیفری دو و به تبع آن برای دادرسی که در معیت آن انجام وظیفه می‌کند، صلاحیت ایجاد شده است؛ در صورتی که در دادسرا در مورد جرایم درجه ۷ و ۸ قرار جلب به دادرسی، و در خصوص دیگر جرایم قرار منع تعقیب صادر شده باشد، هر چند اصولاً رسیدگی به جرایم درجه ۷ و ۸ در صلاحیت دادگاه صلح است؛ اما با عنایت به استمرار صلاحیت ایجادشده برای دادگاه کیفری دو، رسیدگی به جرایم درجه ۷ و ۸، همچنان در صلاحیت دادگاه اخیر است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۱

۷/۱۴۰۴/۲۹۰

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۶۶-۲۹۰ ع

استعلام:

با عنایت به قسمت اخیر تبصره ذیل بند ۲۴ ماده ۵۵ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی که مطب پزشکان را به عنوان واحد تجاری محسوب نمی‌کند و با توجه به ماده واحده قانون محل مطب پزشکان مصوب ۱۳۶۶ که مقرر می‌دارد «فعالیت شغلی پزشکان و صاحبان حرف وابسته در ساختمان مسکونی و تجاری ملکی و اجاری بلامانع است» و با لحاظ مفاد رأی وحدت رویه شماره ۵۷۷ مورخ ۱۳۹۶/۶/۲۱ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری که فعالیت شخصی پزشکان و دیگر حرف وابسته در ساختمان‌های مسکونی، تجاری و ملکی و اجاره‌ای را بلامانع دانسته است، آیا محاسبه و اخذ عوارض از درمانگاه‌ها، داروخانه‌ها، دفاتر کار پیراپزشکان، آزمایشگاه‌ها بر مبنای تعرفه تجاری و عوارض سالانه کسب و پیشه از محل‌های مذکور با عنوان تعرفه تغییر کاربری از مسکونی به تجاری، برای صاحبان حرف پزشکی یادشده دارای وجاهت قانونی است؟

پاسخ:

اولاً، به موجب ماده واحده قانون محل مطب پزشکان مصوب ۱۳۶۶ و نیز قسمت اخیر تبصره ذیل بند ۲۴ ماده ۵۵ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، دایر کردن مطب و حرف وابسته در محل مسکونی از نظر قانونی به عنوان استفاده تجاری محسوب نشده است و وفق رأی وحدت رویه شماره ۵۷۶ مورخ ۱۳۷۱/۷/۱۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، اماکن استیجاری مطب پزشکان که برای خدمات تخصصی پزشکی و معالجه بیماران مورد استفاده واقع می‌شود، محل کسب و پیشه و تجارت محسوب نمی‌شود؛ رأی شماره ۵۷۷ مورخ ۱۳۹۶/۶/۲۱ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری نیز همسو با آن صادر شده است.

ثانیاً، تغییر کاربری املاک در محدوده شهری بر عهده کمیسیون موضوع ماده ۵ قانون تأسیس شورای عالی شهرسازی و معماری ایران مصوب ۱۳۵۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی است.

با توجه به مستندات پیش گفته، مطالبه و اخذ عوارض تحت عنوان عوارض تغییر کاربری از مسکونی به تجاری برای صاحبان حرف پزشکی، فاقد وجاهت قانونی است؛ اما عوارض مشاغل یادشده مطابق مقررات مربوطه، قابل مطالبه و وصول است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۰۷

۷/۱۴۰۴/۳۰۲

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۵۱-۳۰۲

استعلام:

به دلالت ماده ۶۰۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ هرگونه حمله یا مقاومتی که با اقدام عملی به طور تجری نسبت به مأمورین دولت در حین انجام وظیفه به عمل آید، ترمذ قلمداد شده و مرتکب آن قابل مجازات است. در آخرین اراده قانونگذار در ماده ۳۴ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی ذکر شده است که «مقابله» یا «مقاومت» به هر نحوی در مواجهه با مأموران کاشف قاچاق، ترمذ محسوب می شود.

نخستین تفاوت این ماده با ماده ۶۰۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، عدم ذکر رفتار مادی «حمله» است؛ به عبارت دیگر، با توجه به سیاست افتراقی و خاص بودن قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، اراده مقنن در این قانون اخیر بر این بوده است که به صورت مطلق با ترک فعل هم ترمذ قابلیت تحقق را دارد؛ صرف نظر از این، نص ماده ۳۴ قانون یادشده، رفتار مادی «مقاومت» را بر دو نوع دانسته است؛ مقاومت فیزیکی و مقاومت غیر فیزیکی که فرار و بی توجهی نسبت به دستور مأمور نیروی انتظامی از نوع دوم است. فلسفه این ماده یا تفسیر منطقی آن، این است که قانونگذار با وضع این ماده خواسته است مردم در برابر دستور قانون مأمور دولت تسلیم باشند، حال پرسشی که مطرح می شود، این است که آیا رفتار مادی که در ماده ۳۴ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی به صورت مطلق آمده است، با ترک فعل هم صورت می گیرد؟ حکم ماده ۳۴ یادشده با ماده ۶۰۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ چه تفاوتی دارد؟

پاسخ:

واژه های «مقابله» و «مقاومت» در ماده ۳۴ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی و واژه های «حمله» و «مقاومت» در ماده ۶۰۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ با توجه به معانی ادبی و مفاهیم عرفی واژه های مذکور و نیز عبارت «اگر عمل مذکور از مصادیق دست بردن به سلاح و سلب امنیت مردم نباشد» مندرج در ماده ۳۴ قانون صدرالذکر، ظهور در رفتار مثبت (فعل) دارد و ترک فعل از شمول مواد قانونی مذکور خارج است. توضیح آنکه، واژه مقاومت که به معنای ایستادگی کردن، پافشاری و استقامت است،

مستلزم انجام اقداماتی به منظور ایجاد مانع در مقابل مأمورین است، از مصادیق فعل محسوب می‌شود و سیاق الفاظ و عبارات به کار رفته در ماده ۳۴ قانون یادشده، دلالت بر این دارد که مقصود از مقابله و مقاومت، فعل مثبت است و شامل صرف ترک فعل نمی‌شود؛ اصل تفسیر به نفع متهم و استثنایی بودن مسئولیت کیفری ناشی از ترک فعل نیز مؤید این دیدگاه است.

شایسته ذکر است «مقابله» یا «مقاومت» در برابر مأموران کاشف کالا و ارز قاچاق (تمرد) تابع حکم خاص موضوع ماده ۳۴ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی است و از قلمرو شمول حکم عام موضوع ماده ۶۰۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ خارج است؛ به عنوان مثال، جرم خاص موضوع ماده ۳۴ قانون پیش‌گفته، با عنایت به ماده ۶۳ همین قانون و برخلاف ماده ۶۰۷ قانون مجازات اسلامی مشمول تعلیق اجرای مجازات نمی‌شود؛ در حالی‌که در مورد جرم موضوع ماده ۶۰۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، چنین ممنوعیتی وجود ندارد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۰۷

۷/۱۴۰۴/۳۱۸

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۶۸-۳۱۸

استعلام:

اولاً، آیا دادگاه کیفری یک و دو نسبت به یکدیگر دارای صلاحیت ذاتی می‌باشند یا خیر؟
ثانیاً، آیا دادگاه اطفال و نوجوانان چه در مرحله کیفری یک و چه در مرحله کیفری دو نسبت به یکدیگر و نسبت به سایر مراجع قضایی دارای صلاحیت ذاتی می‌باشند یا خیر؟

پاسخ:

اولاً، با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۷۵۲ مورخ ۱۳۹۵/۶/۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، صلاحیت دادگاه کیفری یک و دو نسبت به یکدیگر ذاتی نیست؛ بلکه نسبی است.
ثانیاً، با عنایت به حکم ماده ۲۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و تقسیم دادگاه‌های کیفری به دادگاه کیفری یک، کیفری دو، دادگاه انقلاب، دادگاه اطفال و نوجوانان و دادگاه‌های نظامی و با توجه به صلاحیت هر یک از این مراجع در رسیدگی به امور کیفری و با استفاده از حکم ماده ۳۰۴ و مفهوم مخالف تبصره یک ماده ۲۹۸ قانون یادشده، دادگاه اطفال و نوجوانان که صرفاً صلاحیت رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان کمتر از هجده سال تمام شمسی را دارد و شعبه یا شعبی از دادگاه کیفری دو نیست، در زمره دادگاه‌های اختصاصی است؛ بنابراین صلاحیت این دادگاه نیز ذاتی می‌باشد؛ مفاد مواد ۴۰۲ و ۴۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ مؤید این دیدگاه است. همچنین با توجه به ماده ۳۱۵ قانون یادشده، دادگاه کیفری یک ویژه نوجوانان شعبه‌ای از دادگاه کیفری یک است که به صورت تخصصی تشکیل می‌شود و صلاحیت این دو دادگاه نسبت به دادگاه اطفال و نوجوانان و همچنین صلاحیت دادگاه اخیر نسبت به دیگر مراجع قضایی، از نوع صلاحیت ذاتی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۴/۳۹۷

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۲۰۸-۳۹۷ کی

استعلام:

در خصوص اجرای مواد (۶۳، ۵۸، ۱۰ و ۶۳ مکرر) قانون خدمت وظیفه عمومی و با توجه به اینکه تعدادی از شعب دیوان عالی کشور (از جمله شعبه ۳۸ دیوان عالی کشور) غیبت از خدمت سربازی را جرم تلقی ننموده‌اند، آیا نرفتن به سربازی به طور کل و شروع نکردن خدمت نظام وظیفه جرم تلقی می‌شود یا خیر؟
بدیهی است پس از شروع خدمت سربازی، اگر غیبتی انجام شود، تکلیف مشخص است. لیکن سؤال در مورد افراد مشمولی است که نسبت به اخذ دفترچه اعزام به خدمت وظیفه و شروع خدمت نظام وظیفه اقدام نمی‌کنند.

پاسخ:

از آنجا که بزه موضوع بند ۲ ماده ۵۸ قانون خدمت وظیفه عمومی مصوب ۱۳۶۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی، پیش از اعزام به خدمت تحقق می‌یابد و مرتکب در زمان ارتکاب فرد نظامی نیست و بزه ارتكابی، بزه غیبت از خدمت وظیفه عمومی است که در مراجع قضایی عمومی به آن رسیدگی می‌شود و از شمول مجازات مقرر برای بزه فرار از خدمت موضوع مواد ۵۹ و ۶۰ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ خارج است و با توجه به اینکه در قانون، نوع و میزان مجازاتی برای مرتکب تعیین نشده است، مجازات مرتکب مطابق ماده ۶۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ تعیین می‌شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۴/۴۱۵

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۸۶/۱-۴۱۵

استعلام:

با توجه به ماده ۹۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که مقرر داشته است: «عفو، همه آثار محکومیت را منتفی می‌کند، لکن تأثیری در پرداخت دیه و جبران خسارت زیان دیده ندارد» و نظر به اطلاق این ماده که شامل عفو عمومی و همچنین عفو موردی می‌شود، چنانچه محکوم‌علیه واجد شرایط محکومیت تبعی، با عفو مقام معظم رهبری به یکی از مناسبت‌های ملی یا مذهبی آزاد و در محدوده زمانی مقرر در ماده ۲۵ قانون یادشده، مرتکب جرم تعزیری عمدی از درجه یک تا شش شود، آیا مقررات تکرار جرم در مورد وی قابل اعمال است؟ به عبارت دیگر، آیا عفو موجب اعاده حیثیت کامل محکوم‌علیه شده و وی را از شمول مقررات تکرار جرم در مورد جرایم جدید ارتكابی پس از شمول عفو نیز خارج می‌سازد و یا آنکه تکرار جرم از شمول ماده ۹۸ مذکور خارج است و این ماده صرفاً ناظر به محکومیت‌های تبعی و تکمیلی است و شامل تکرار جرم نمی‌شود؟

پاسخ:

اولاً، مقصود از عفو در تبصره ۳ ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، عفو خصوصی موضوع ماده ۹۶ این قانون است که به پیشنهاد رئیس محترم قوه قضاییه و موافقت مقام معظم رهبری اعطاء می‌شود و موجب زوال آثار مجازات نیست؛ مگر آنکه تصریح شده باشد؛ اما عفو موضوع ماده ۹۸ قانون مجازات اسلامی، عفو عمومی است که مطابق ماده ۹۷ همین قانون از سوی قانون‌گذار اعطاء می‌شود و از آنجا که به تصویب قوه مقننه می‌رسد، موجب زوال آثار جرم و محکومیت است.

ثانیاً، با توجه به آنچه در بند فوق آورده شد و با لحاظ قسمت اخیر بند «ث» ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی (اصلاحی ۱۳۹۹) و تبصره ۳ ماده ۲۵ همین قانون، عفو خصوصی در حکم اجرای مجازات است و اثر تبعی محکومیت پس از سپری شدن مدت‌های مقرر در ماده ۲۵ قانون یادشده از زمان عفو رفع می‌شود و به موجب ماده ۱۳۷ همین قانون، چنانچه شخص از زمان عفو تا حصول اعاده حیثیت مرتکب جرم عمدی تعزیری درجه یک تا شش شود، مشمول مقررات تکرار جرم تعزیری خواهد بود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۴/۴۴۹

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۸۶/۱-۴۴۹

استعلام:

وفق ماده ۱۰۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، جرم موضوع ماده ۶۷۵ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ در خصوص تحریق عمدی اموال غیر منقول، جرمی غیر قابل گذشت و جرم موضوع ماده ۶۷۶ قانون اخیر در خصوص تحریق عمدی اموال منقول، قابل گذشت است. اولاً، آیا جرایم یادشده در زمره جرایم مشابه موضوع بند «الف» ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ است؟ ثانیاً، در صورت اعلام رضایت شاکی خصوصی نسبت به بخش قابل گذشت (احراق عمدی اموال منقول)، ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ چگونه اعمال می‌شود؟ آیا بخش قابل گذشت رفتار ارتكابی با صدور قرار موقوفی تعقیب قابل تفکیک است؟

پاسخ:

استعلام به عمل آمده دارای ابهام می‌باشد:

- ۱- گاهی احراق اموال غیر منقول و منقول با رفتار واحد صورت گرفته که مشمول مقررات ماده ۱۳۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ (تعدد معنوی) است و مجازات جرم اشد داده می‌شود.
- ۲- حالت دوم اینکه مرتکب با دو رفتار جداگانه، مرتکب احراق عمدی اموال غیر منقول و احراق عمدی اموال منقول شده است که در این فرض، دادگاه به لحاظ تعدد مادی غیر مختلف (مشابه) موضوع بند «الف» ماده ۱۳۴ همان قانون اصلاحی ۱۳۹۹ و اعمال بند «ب» همان ماده، فقط یک مجازات (بیش از میانگین حداقل و حداکثر مجازات قانونی) تعیین می‌کند، هر چند برای جرایم متعدد غیر مختلف (یکی قابل گذشت و دیگری غیر قابل گذشت) یک مجازات تعیین شده است؛ ولی اگر شاکی نسبت به جرم قابل گذشت (احراق عمومی اموال منقول) اعلام گذشت نماید، اجرای مجازات جرم قابل گذشت باید موقوف شود؛ ولی چون مجازات مورد حکم به اعتبار ارتكاب جرایم متعدد صورت گرفته و برای هر دو جرم، مجازات واحد تعیین شده است، با اعلام گذشت شاکی نسبت به احراق عمدی اموال منقول که مجازات آن در تعیین مجازات حبس به بیش از حداقل آن مؤثر بوده است، لازمه موقوف‌الاجرا

شدن مجازات جرم قابل گذشت، این است که دادگاه صادرکننده حکم قطعی مجازات قطعی مورد حکم را با لحاظ جرم واحد (احراق عمدی اموال غیر منقول) اصلاح کند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۰۷

۷/۱۴۰۴/۴۶۴

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۹/۱-۴۶۴ ح

استعلام:

وفق ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ در دعاوی و امور خانوادگی مربوط به زوجین، زوج می تواند در دادگاه محل سکونت خود طرح دعوا نماید. از آنجا که، برخی معتقدند دعاوی مربوط به فرزندان مشترک؛ از جمله ملاقات و حضانت از دعاوی و امور خانوادگی مربوط به «زوجین» نمی باشد، خواهشمند است اعلام فرمایید آیا زوج می تواند در محل سکونت خود دعاوی مربوط به فرزندان مشترک؛ از جمله ملاقات و حضانت را مطرح کند؟

پاسخ:

دعای بین زوجین در خصوص حضانت و ملاقات طفل در زمره دعاوی موضوع ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ قرار می گیرد؛ زیرا دعاوی مربوط به زوجین موضوع صدر این ماده اطلاق دارد و دعاوی حضانت و ملاقات را نیز شامل می شود؛ در حقیقت در این دعاوی یادشده، زوج با طرح دعوا به طرفیت زوج در صدد استیفای حق خود است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۹

۷/۱۴۰۴/۴۶۶

شماره پرونده: ۴۶۶-۱/۱-۱۴۰۴

استعلام:

پیرو نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۳/۱۰۰۲ مورخ ۱۴۰۴/۶/۲۹ آن اداره کل مبنی بر عدم صلاحیت دادگاه صلح برای رسیدگی به بزه تغییر کاربری غیر مجاز اراضی زراعی و باغ‌ها موضوع ماده ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی و در نهایت درجه ۷ تلقی نکردن این بزه به دلیل وجود قلع و قمع در بین مجازات‌های این بزه، ضمن قدردانی از نظریات ارزشمند آن مرجع به استحضار می‌رساند نظریه یادشده بدون لحاظ مفاد رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹ مورخ ۱۳۹۶/۴/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور مبنی بر درجه ۷ بودن بزه تغییر کاربری غیر مجاز اراضی زراعی و باغ‌ها صادر شده و به عبارتی مخالف مدلول و منطوق صریح این رأی وحدت رویه است و مفاد رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور برای تمامی مراجع قضایی و غیر قضایی حسب ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ لازم‌التبایع بوده و عدم رعایت آن تخلف انتظامی برای قاضی محسوب می‌شود؛ زیرا:

اولاً، به موجب رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹ مورخ ۱۳۹۶/۴/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، بزه تغییر کاربری غیر مجاز اراضی زراعی و باغ‌ها درجه ۷ محسوب می‌شود و نظریه اقلیت هیأت عمومی دیوان عالی کشور برای درجه ۷ نبودن بزه موصوف مورد پذیرش قرار نگرفته و اساساً قابل استناد نمی‌باشد.

ثانیاً، حتی وجود قلع و قمع در ماده ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی به موجب رأی وحدت رویه پیش نتوانسته است هیأت عمومی دیوان عالی کشور را برای درجه ۷ نبودن بزه یادشده قانع کند و در نهایت اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور حتی با وجود قلع و قمع (جزو لاینفک مجازات جزای نقدی) در ماده ۳ قانون پیش‌گفته، بزه یادشده را درجه ۷ تلقی کرده‌اند. در غیر این صورت با وجود مجازات جزای نقدی نسبی، بر اساس وجود قلع و قمع هیأت عمومی دیوان عالی می‌توانست بزه یادشده را درجه ۷ تلقی نکند ولی این دیدگاه در نهایت مورد پذیرش اکثریت هیأت عمومی قرار نگرفت.

ثالثاً، بر اساس نص بند ۱۰ قانون شوراهای حل اختلاف ۲ مصوب ۱۴۰۲: «جرایم عمدی تعزیری مستوجب مجازات درجه هفت و هشت» مجرایم درجه ۷ در صلاحیت دادگاه صلح است و از سویی بزه تغییر کاربری غیر مجاز اراضی زراعی و باغ‌ها با وصف دارا بودن قلع و قمع به عنوان جزو لاینفک مجازات جزای نقدی، به موجب رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹ مورخ ۱۳۹۶/۴/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور درجه ۷ تلقی شده است. لذا بر اساس نص صریح دو مستند قانونی آمره یادشده، تردیدی در صلاحیت دادگاه صلح برای رسیدگی به بزه تغییر کاربری وجود ندارد.

رابعاً، بر اساس بند «ج» تبصره ۵ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف ۲ مصوب ۱۴۰۲: «جرایم عمدی تعزیری که مجازات قانونی آن‌ها حبس درجه هفت باشد»، صرفاً جرم درجه ۷ مستوجب مجازات حبس، غیر قطعی بوده و حسب صدر تبصره ۵ ماده ۱۲ قانون پیش‌گفته، اصل بر قطعیت آرای دادگاه صلح بوده و به موجب بند «ج» تبصره ۵ ماده ۱۲ یادشده، صرفاً دارا بودن مجازات حبس در جرم درجه ۷، موجب غیر قطعی بودن رأی صادره از دادگاه صلح می‌شود.

خامساً، ارتکاب بزه موضوع ماده ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی چه در مرتبه نخست و چه با ارتکاب مجدد، در هر دو صورت، جرم درجه ۷ محسوب می‌شود؛ زیرا مجازات حبس تعیین شده برای ارتکاب مجدد بزه موضوع ذیل ماده ۳ قانون اخیرالذکر، یک تا شش ماه حبس بوده که طبق ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ درجه هفت تلقی می‌شود. لذا ارتکاب این بزه؛ اعم از آنکه در مرتبه نخست و یا با ارتکاب مجدد باشد، در هر صورت درجه ۷ بوده و طبق اطلاق بند ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف ۲ مصوب ۱۴۰۲ در صلاحیت دادگاه صلح است و تمایز صرفاً در این است که رأی صادره از دادگاه صلح نسبت به ارتکاب بزه تغییر کاربری غیر مجاز اراضی زراعی و باغ‌ها برای مرتبه نخست طبق صدر تبصره ۵ و مفهوم مخالف بند «ج» همان تبصره از ماده ۱۲ قانون اخیرالذکر قطعی بوده ولی رأی صادره از دادگاه صلح برای ارتکاب مجدد بزه، طبق بند «ج» تبصره ۵ ماده ۱۲ قانون یادشده، قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان می‌باشد. لذا با عنایت به مراتب فوق و با توجه به اینکه نظریات مشورتی آن اداره کل، تأثیرات به سزایی در ایجاد رویه در مراجع قضایی دارد، خواهشمند است برای جلوگیری از استنباط اشتباه و توجه به لازم‌الاتباع بودن مفاد رأی وحدت رویه ۷۵۹ مورخ ۱۳۹۶/۴/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (درجه ۷ تلقی نمودن بزه تغییر کاربری غیر مجاز

اراضی زراعی و باغ‌ها حتی با وجود قلع و قمع) دستورات لازم برای صدور نظریه مشورتی مجدد با توجه به نصوص قانون فوق‌الذکر در این خصوص را صادر فرمایید.

پاسخ:

نظریه های مشورتی این اداره کل با وجودی که پس از طی مراحل کارشناسی و طرح در کمیسیون های متشکل از قضات عالی رتبه و مجرب و برخی صاحب نظران دیگر صادر می شود، برای همکاران قضایی لازم‌الاتباع نیست و اختلاف نظر و دیدگاه درباره برخی موضوعات حقوقی امری طبیعی است؛ همان گونه که درباره موضوع استعلام، اختلاف رویه موجود در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح و در نهایت به صدور رأی وحدت رویه شماره ۸۷۹ مورخ ۱۴۰۵/۴/۹، همسو با نظر مشورتی شماره ۷/۱۴۰۳/۱۰۰۲ مورخ ۱۴۰۴/۶/۲۹ این اداره کل، منتهی شد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۸

۷/۱۴۰۴/۵۰۶

شماره پرونده: ۵۰۶-۲۹/۱-۱۴۰۴ ح

استعلام:

شخص «الف» مالک حق کسب یا پیشه یا تجارت یک باب ساختمان با کاربری مسافرخانه بوده است؛ اما به دلیل حدوث عیبی در عین مستأجره، عین مذکور از قابلیت انتفاع خارج شده و رفع عیب نیز به سبب قدیمی بودن سازه و در طرح قرار گرفتن آن متصور نیست؛ با طرح دعوا توسط مستأجر در دادگاه، رأی بر اعلام فسخ قرارداد اجاره صادره شده است؛ اما شخص «ب» (مالک) از تحویل گرفتن ملک امتناع نموده است؛ به همین سبب شخص «الف» وفق ماده ۱۳ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ اقدام به تخلیه ملک نموده است. در حال حاضر شخص «ب» (مالک) از پرداخت حق کسب یا پیشه یا تجارت به مستأجر امتناع می‌کند. با توجه به توضیحات پیش گفته و با عنایت به اینکه در ماده ۱۳ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ در خصوص نحوه پرداخت حق کسب یا پیشه یا تجارت سخنی به میان نیامده و وضعیت مالکان این حق مسکوت مانده است و با توجه به اینکه در چنین فرضی درخواست اعلام فسخ و تخلیه از سمت مستأجر مطرح شده است، آیا مستأجر مستحق دریافت حق کسب یا پیشه یا تجارت است؟

پاسخ:

در فرض سؤال که عین مستأجره مشمول قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ بوده و در اثناء مدت اجاره عیبی در عین مستأجره حادث شده که آن را از قابلیت انتفاع خارج نموده و رفع عیب مقدور نبوده و در اجرای بند ۲ ماده ۱۲ و ماده ۱۳ قانون یادشده به تقاضای مستأجر حکم فسخ اجاره صادر و تخلیه انجام شده است، با عنایت به اینکه در قانون یادشده برای این حالت که فسخ اجاره به تقاضای مستأجر بوده و خود وی عین مستأجره را تخلیه کرده است، تکلیفی برای موجر به پرداخت حق کسب یا پیشه یا تجارت پیش‌بینی نشده است، مطالبه این حق فاقد موقعیت قانونی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۴

۷/۱۴۰۴/۵۳۹

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۲۵-۵۳۹

استعلام:

۱- شخصی به اتهام نگهداری مواد مخدر به هجده ماه حبس تعزیری از طریق آزادی تحت نظارت سامانه‌های نظارت الکترونیکی (پابند) محکوم شده است. در ایام تحمل حبس به ترتیب یادشده مرتکب جرم سرقت شده و دادگاه کیفری دو وی را به تحمل یک سال حبس در زندان بسته (بدون نظارت الکترونیکی) محکوم کرده است. با توجه به ماده ۲۳۹ آیین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی مصوب ۱۴۰۰/۲/۲۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی، آیا اجرای حکم محکومیت به حبس تحت نظارت سامانه‌های نظارت الکترونیکی (مربوط به مواد مخدر) مقدم در اجراست و یا آنکه محکومیت به حبس مربوط به ارتکاب بزه سرقت که بدون استفاده از پابند الکترونیکی است، زودتر باید اجرا شود؟

۲- چنانچه نظر بر مقدم بودن اجرای حبس با استفاده از سامانه‌های یادشده است، در فرضی که متهم در خصوص اتهام سرقت به دلیل عجز از معرفی کفیل در بازداشت باشد، آیا باید بار دیگر برای نصب پابند وی اقدام شود؟

۳- در صورتی که شخصی در حال تحمل حبس تحت نظارت سامانه‌های یادشده باشد و مطابق ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ بابت محکومیت به پرداخت دیه بازداشت شود، آیا باید پس از تحمل حبس با پابند الکترونیکی جلب و به زندان معرفی شود و یا با توجه به حق الناس بودن محکومیت مالی، برای تحمل حبس از بابت محکومیت به پرداخت دیه به زندان معرفی می‌شود؟

۴- در صورتی که شخصی به مجازات حبس با استفاده از سامانه‌های نظارت الکترونیکی و لغو تعلیق مجازات قبلی محکوم شود و مجازات لغو تعلیق شده، بدون استفاده از سامانه‌های مذکور باشد، کدام یک از مجازات‌ها زودتر اجرا می‌شود؟

۵- آیا دستور اخذ وجه‌الکفاله، علاوه بر کفیل باید به محکوم‌علیه نیز ابلاغ شود؟

۶- در صورتی که محکوم‌علیه بابت ارتکاب جرم اول به هجده ماه حبس تعزیری و بابت ارتکاب جرم دوم به دوازده ماه حبس تعزیری محکوم شود و دادگاه در رأی اجرای مجازات اشد (هجده ماه) را به ده ماه کاهش دهد و تغییری در مجازات جرم دوم انجام ندهد، آیا مجازات ده ماه باید اجرا شود یا مجازات دوازده ماه حبس؟

۷- در صورتی که محکوم‌علیه بابت جرم اول به هجده ماه حبس تعزیری و بابت جرم دوم به دوازده ماه حبس تعزیری محکوم شود و با اعمال ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، مجازات هجده ماه حبس وی به ده ماه کاهش

یابد، با توجه به اختلاف دیدگاه در خصوص عبارت تقلیل «قانونی» در ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، آیا مجازات ده ماه حبس، اشد و قابل اجرا است و یا مجازات دوازده ماه؟

پاسخ:

۱- با توجه به مواد ۵۵۵ و ۵۵۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و مواد ۶۲ و ۴۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و فلسفه وضع ماده ۶۲ این قانون و روح حاکم بر آن و با عنایت به ارجاع شرایط آزادی تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی به شرایط مقرر برای تعویق مراقبتی، در صورتی که محکوم‌علیه در مدت آزادی تحت نظارت این سامانه‌ها مرتکب جرم عمدی تا درجه هفت شود، باید مطابق مفاد ماده ۵۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نسبت به لغو آن اقدام شود.

۲- با توجه به پاسخ فوق، پاسخ به این پرسش منفی است.

۳- بازداشت موضوع ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، ماهیت مجازات ندارد و صرفاً اقدامی اجرایی برای الزام محکوم‌علیه به ایفای تعهد مالی (از جمله پرداخت دیه) محسوب می‌شود؛ بر این اساس، در فرض سؤال محکوم‌علیه باید به زندان معرفی شود و در اجرای ماده ۲۴۱ آیین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰/۲/۲۰ رئیس محترم قوه قضاییه با اصلاحات و الحاقات بعدی، ایامی که در زندان سپری می‌شود جزو مدت محکومیت وی تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی محاسبه می‌شود و در صورتی که موجبی برای ادامه بازداشت وی در اجرای قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی نباشد، مجازات آزادی وی تحت نظارت سامانه‌های یادشده ادامه می‌یابد.

۴- صرف نظر از اینکه سؤال ابهام دارد و می‌تواند دارای فروض مختلف باشد، چنانچه محکومیت‌های قطعی مشمول جرایم متعدد تعزیری است، وفق بند «ت» ماده ۱۳۴ (اصلاحی ۱۳۹۹) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی مجازات اشد قابل اجرا است؛ در فرض تکرار جرم، اجرای مجازات حبس قطعی بر اجرای مجازات آزادی تحت نظارت سامانه‌های نظارت الکترونیکی، مقدم است.

۵- نظریه اکثریت اعضای کمیسیون؛

با توجه به اینکه در صورت وجود شرایط قانونی، کفیل حق رجوع به متهم برای جبران زیان‌های وارده را دارد و به همین سبب متهم در مورد دستور اخذ وجه‌الکفاله یا ضبط وثیقه ذینفع محسوب می‌شود و با عنایت به اینکه اطلاق ماده ۲۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، متهم نیز از جمله اشخاصی است که حق اعتراض به دستور

اخذ وجه الكفاله را دارد و لازمه اعتراض، اطلاع از مفاد دستور است و همچنین به سبب لزوم رعایت حقوق اصحاب دعوا، دستور اخذ وجه الكفاله باید حسب مورد به متهم یا محكوم علیه نیز ابلاغ شود.

۶ و ۷- با توجه به عبارت «مجازات اشد مندرج در دادنامه»، مقصود از «مجازات اشد» در بند «ث» ماده ۱۳۴ (اصلاحی ۱۳۹۹) قانون مجازات اسلامی، مجازات مقرر در حکم است و نه مجازات قانونی جرم؛ با وجود این باید توجه داشت که مقنن وفق بند مذکور «تقلیل یا تبدیل مجازات اشد» را به یکی از علل قانونی موجب اجرای مجازات اشد بعدی دانسته است که شامل تخفیف مجازات به موجب قانون موضوع بند «ب» ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ می باشد و منصرف از مواردی است که با اعمال کیفیات مخففه توسط دادگاه (تخفیف قضایی)، مجازات اشد کاهش یابد و گرنه با فلسفه وضع مقررات ناظر به تخفیف قضایی مجازات که به موجب بند «خ» ماده ۱۳۴ قانون یادشده در موارد تعدد جرم نیز تجویز شده است، در تعارض خواهد بود؛ بنابراین، چنانچه با اعمال ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، مجازات اشد کاهش یابد یا تبدیل شود، همان مجازات کاهش یافته یا تبدیل شده اجرا می شود و موجب قانونی برای اجرای مجازات اشد بعدی وجود ندارد. با عنایت به مراتب پیش گفته، پاسخ به پرسش های شماره ۶ و ۷ مشخص است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۰۶

۷/۱۴۰۴/۵۴۲

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۸۸-۵۴۲ ح

استعلام:

با توجه به مراجعات عده‌ای که به دلیل چک برگشتی جلب می‌شوند و بازداشت می‌گردند، مأموران پیش از آنکه به دادسرا منتقل کنند، آنها را به دفترخانه اسناد رسمی و یا بنگاه املاک می‌برند و شاکی از آنان بلاعزل وکالت می‌گیرد بدون آنکه حکم قضایی داشته باشند یا قولنامه می‌گیرند. مستدعی است نظر شرعی و قانونی خود را اعلام فرمایید تا مشکل اینگونه افراد برطرف شود.

پاسخ:

اعزام فرد بازداشت شده یا زندانی به دفترخانه اسناد رسمی برای انعقاد قرارداد با شاکی در مورد اموال خود که معمولاً با هدف جلب رضایت شاکی و اعلام گذشت وی از جرم ارتكابی صورت می‌گیرد، با منع قانونی مواجه نیست و اصولاً انعقاد چنین قراردادی توسط فرد مجلوب که دارای اختیار و اهلیت (بلوغ، عقل و رشد) موضوع بند یک ماده ۲۱۱ قانون مدنی است، موکول به اذن مقام قضایی نیست. بدیهی است چنانچه حضور فرد بازداشت شده در دفترخانه اسناد رسمی و انعقاد قرارداد، ناشی از روی جبر و قهر یا اکراه (تهدید) موضوع ماده ۶۶۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ بوده باشد، مرتکب به مجازات مذکور در این ماده (شلاق تا هفتاد و چهار ضربه یا حبس از یک ماه تا یک سال) محکوم می‌شود و قرارداد منعقد شده نیز حسب مورد و با عنایت به رفتار مرتکب که از نوع جبر یا اکراه بوده است، می‌تواند در وضعیت بطلان یا عدم نفوذ (مواد ۲۰۲ و ۲۰۳ قانون مدنی) قرار گیرد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۹

۷/۱۴۰۴/۵۵۸

شماره پرونده: ۵۵۸-۱/۷-۱۴۰۴ع

استعلام:

نظر به اینکه برخی فدراسیون‌های ورزشی و باشگاه‌های فرهنگی و ورزشی (دولتی، غیر دولتی) و همچنین دستگاه‌های اجرایی شامل وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی، مؤسسات یا نهادهای عمومی غیر دولتی و شرکت‌های دولتی و تمامی دستگاه‌هایی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر یا تصریح نام است و یا حتی شرکت و مؤسسات خصوصی، از قضات شاغل به عنوان عضو حقوقدان در کمیته‌ها و کمیسیون‌های انضباطی و تخلفاتی و اخلاقی دعوت به عمل می‌آورند، خواهشمند است در این خصوص به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

- ۱- آیا عضویت قضات شاغل در این نوع کمیته‌ها و کمیسیون‌ها مجاز است؟
- ۲- در صورت مجاز بودن، آیا این فعالیت با اصول مربوط به استقلال قوه قضاییه و بی‌طرفی قاضی منافات ندارد؟
- ۳- آیا برای اشتغال قضات شاغل در این‌گونه سمت‌ها، اخذ مجوز از مرجع قضایی ذی‌صلاح (رئیس قوه قضاییه و یا رئیس کل دادگستری استان) الزامی است؟

پاسخ:

نخست. با توجه به تعریف «شغل» به «وظایف مستمر مربوط به پست ثابت سازمانی یا شغل و یا پستی که به طور تمام وقت انجام می‌شود» به شرح مندرج در تبصره ۲ ماده واحده قانون ممنوعیت تصدی بیش از یک شغل مصوب ۱۳۷۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی، عضویت قضات در کمیته‌ها و یا کمیسیون‌های انضباطی و اخلاقی برخی فدراسیون‌ها و باشگاه‌های فرهنگی ورزشی و همچنین کمیته‌ها و کمیسیون‌های رسیدگی به تخلفات انضباطی و یا اداری شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی و یا حتی مربوط به برخی دستگاه‌های اجرایی آن‌گونه که در فرض سؤال آمده است، مصداق «شغل» مندرج در اصل یکصد و چهل و یکم قانون اساسی و ماده واحده یادشده محسوب نمی‌شود تا با ممنوعیت قانونی مواجه باشد.

دوم. آنچه در بند ۲ ماده ۱۷ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ برای دارندگان پایه قضایی منع شده است، «اشتغال همزمان به مشاغل مذکور در اصل یکصد و چهل و یکم (۱۴۱) قانون اساسی یا کارشناسی رسمی

دادگستری، مترجمی رسمی، تصدی دفتر ازدواج، طلاق و اسناد رسمی و اشتغال به فعالیت‌های تجاری موضوع ماده (۱) قانون تجارت» است و در مورد عضویت قضات در کمیسیون‌ها، کمیته‌ها و یا هیأت‌های رسیدگی به تخلفات؛ اعم از اداری، انضباطی و اخلاقی، صرف نظر از آنکه این امر مصداق شغل محسوب نمی‌شود، ذکری به میان نیامده است و چنین عضویتی در زمره موارد مذکور در این بند قرار نمی‌گیرد.

سوم. در مواردی عضویت قضات در هیأت‌های حل اختلاف یا برخی کمیسیون‌ها به موجب صراحت قانون و یا برخی آیین‌نامه‌ها است؛ در چنین مواردی حسب مورد و بر اساس مستند آن، قضات عضو حسب مورد به انتخاب رئیس محترم قوه قضاییه و یا رئیس کل دادگستری استان معرفی می‌شوند و بر عضویت آنان در چنین نهادهایی ایرادی مترتب نمی‌باشد.

چهارم. با توجه به مراتب و مستندات پیش گفته، به نظر می‌رسد عضویت قضات در کمیته‌ها و فدراسیون‌های فرض سؤال با منع قانونی مواجه نمی‌باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۴/۵۶۲

شماره پرونده: ۱۶۸-۵۶۲-۱۴۰۴ کی

استعلام:

با توجه به اینکه در تبصره یک ماده یک قانون راجع به منع مداخله وزرا و نمایندگان مجلسین و کارمندان در معاملات دولتی و کشوری مصوب ۱۳۳۷، ورود به معامله یا داوری صرفاً برای پنج نهاد شامل وزارتخانه‌ها، بانک، شهرداری، سازمان و یا مؤسسه دولتی آن هم فقط برای بستگان اشخاصی که وزارت، معاونت و یا مدیریت دارند، منع شده است و با لحاظ لزوم تفسیر مضیق قوانین کیفری، آیا این ممنوعیت شامل بستگان اشخاصی که معاون مدیر کل یکی از ادارات کل استانی یا ادارات شهرستانی و بخش که زیر مجموعه یکی از وزارتخانه‌ها یا سازمان‌های دولتی کشوری می‌باشد نیز می‌شود؟ به بیان دیگر، آیا عبارت «در آن» مندرج در تبصره مذکور صرفاً به اصل نهادهای کشوری یادشده باز می‌گردد یا به رده‌های زیر مجموعه آن نیز تسری می‌یابد؟

پاسخ:

دیدگاه نخست: (نظر کمیسیون قوانین جزایی)

تبصره یک ماده یک قانون راجع به منع مداخله وزرا و نمایندگان مجلسین و کارمندان دولت در معاملات دولتی و کشوری مصوب ۱۳۳۷، در مقام بیان اشخاص مشمول ممنوعیت، سمت‌های مشخصی را شامل وزارت، معاونت و مدیریت احصاء کرده است و عبارت «در آن» مندرج در قسمت اخیر تبصره نیز معطوف به همان سمت‌های احصاء شده قبلی است؛ بنابراین و با لحاظ نص محدود و حصری تبصره و ضرورت تفسیر مضیق قوانین کیفری، ممنوعیت مقرر در این تبصره، منحصر به اقارب وزرا، معاونان و مدیران کشوری به شرح مقرر در تبصره است و به اقارب مدیران ادارات کل استانی و ادارات شهرستانی که زیرمجموعه وزارتخانه‌ها تلقی می‌شوند، قابل تسری نمی‌باشد.

دیدگاه دوم: (نظر اکثریت کمیسیون قوانین عمومی و بین‌الملل)

عبارت «مدیریت» مندرج در تبصره یک ماده یک قانون راجع به منع مداخله وزرا و نمایندگان مجلسین و کارمندان در معاملات دولتی و کشوری مصوب ۱۳۳۷، شامل وزرا، معاون وزرا و مدیران کل ستادی و استانی و مدیران

شهرستانی از جمله فرمانداران و شهرداران و دیگر رؤسای ادارات شهرستان که عنوان پست سازمانی مدیریت دارند و همچنین بخشداران می‌شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۴/۵۷۴

شماره پرونده: ۱۶۸-۵۷۴-۱۴۰۴ کی

استعلام:

به موجب ماده ۷ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۴ در هر مورد از بزه‌های مندرج در این قانون که مجازات حبس برای آن مقرر شده است، در صورتی که مرتکب از مأمورین مذکور در این قانون باشد، از تاریخ صدور کیفرخواست از شغل خود معلق خواهد شد؛ دادسرا مکلف است مراتب صدور کیفرخواست را به اداره یا سازمان ذی‌ربط اعلام کند؛ وظیفه دادستان در این خصوص صرفاً اعلام موضوع به اداره یا سازمان ذی‌ربط می‌باشد و تعلیق مرتکب از شغل خود از تاریخ صدور کیفرخواست قابل اجرا است.

همچنین در ماده ۳۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ موارد شروع به رسیدگی دادگاه‌های کیفری ذکر شده است که عبارت است از کیفرخواست دادستان، صدور قرار جلب به دادرسی توسط دادگاه و ادعای شفاهی دادستان در دادگاه؛ در این ماده قرار جلب به دادرسی صادر شده توسط دادگاه، بدیل و هم‌تراز با کیفرخواست صادره از سوی دادستان بوده و یکی از موارد شروع به رسیدگی دادگاه کیفری محسوب می‌شود؛ در حالی که در خصوص اتهام اخذ رشوه و اختلاس موضوع ماده ۷ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۴ که دارای مجازات حبس است، دادسرا اقدام به صدور قرار منع تعقیب می‌نماید و با اعتراض شاکی دادگاه کیفری دو با پذیرش اعتراض قرار جلب به دادرسی صادر می‌کند و پرونده را در راستای ماده ۲۷۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ برای تفهیم اتهام و اخذ آخرین دفاع به دادسرا اعاده می‌کند و کیفرخواستی صادر نمی‌شود و پس از انجام موارد مذکور در ماده ۲۷۶ یادشده، پرونده به دادگاه کیفری دو ارسال می‌شود؛ در این خصوص خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- در شرایط یادشده که کیفرخواست صادر نمی‌شود، آیا ماده ۷ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی قابل اعمال است؟

توضیح آنکه، در صورت عقیده به عدم امکان اعمال ماده ۷ یادشده، در موارد صدور قرار جلب به دادرسی توسط دادگاه، این امر با هدف قانون‌گذار از تصویب این ماده و اطلاق ماده و جلوگیری از ادامه حضور موقت متهم به ارتکاب جرایم یادشده در محل کار در تعارض است، هم‌چنانکه در نظریات مختلف مشورتی آن اداره کل نیز ذکر شده است چنانچه متهم دارای چند سمت باشد و صرفاً در یکی از سمت‌ها مرتکب اخذ رشوه و اختلاس شود، از تمام مشاغل خود معلق خواهد شد و در واقع ارتباط رفتار مجرمانه با شغل و وظایف محوله اداری، شرط تعلیق متهم دانسته نشده است.

۲- در فرض سؤال، اعلام تعلیق متهم به اداره یا سازمان ذی ربط از وظایف دادستان است یا دادگاه کیفری دو؟

۳- آیا صرفاً لفظ و عبارت «کیفرخواست» در معنای مضیق آن مدنظر است و یا اینکه ذکر عبارت کیفرخواست در متن ماده از باب غلبه تعداد موارد صدور کیفرخواست بر موارد صدور قرار جلب به دادرسی توسط دادگاه است؟

به عبارت دیگر، آیا دادسرا در این گونه موارد می تواند با استناد به اینکه خود کیفرخواست صادر نکرده است، از اعلام لزوم تعلیق کارمند از شغل خود به اداره یا سازمان ذی ربط خودداری کند؟

پاسخ:

۱ و ۳- عبارت «از تاریخ صدور کیفرخواست از شغل خود معلق خواهد شد» در ماده ۷ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۴ از باب ذکر مصداق غالب جهات شروع به رسیدگی در دادگاه های کیفری موضوع بند «الف» ماده ۳۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ یعنی صدور کیفرخواست از سوی دادستان است؛ بر این اساس، با الغاء خصوصیت از این عبارت و با عنایت به هدف مقنن از وضع ماده ۷ قانون پیش گفته، که جلوگیری از آثار سوء تداوم خدمت متهمی است که در مظان ارتکاب چنین جرایمی قرار گرفته است، قرار جلب به دادرسی که از طرف دادگاه در اجرای مواد ۲۶۹، ۲۷۴ و ۲۷۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ صادر می شود، با لحاظ تفکیک به عمل آمده در بندهای «الف» و «ب» ماده ۳۳۵ قانون پیش گفته، به مانند کیفرخواست دادستان، از جهات شروع به رسیدگی دادگاه های کیفری است که به موجب آن متهم تحت محاکمه کیفری قرار می گیرد؛ بنابراین، صدور این قرار از سوی دادگاه موجب تعلیق مأمورین متهم به ارتکاب جرایم موضوع قانون یادشده که مجازات حبس برای آن مقرر شده است، می شود.

۲- در فرض سؤال، تعلیق مأمورین متهم به ارتکاب جرایم موضوع قانون صدرالذکر در مواردی که مجازات حبس برای آن مقرر شده است، ناشی از حکم قانون و اثر قانونی مترتب بر صدور قرار جلب به دادرسی دادگاه است که اصولاً باید توسط مقام صادرکننده آن (دادگاه کیفری) به اداره یا سازمان ذی ربط اعلام شود و چنانچه دادگاه به هر دلیلی در این باره اقدام نکند، دادسرا پس از وصول پرونده باید اقدام کند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۹

۷/۱۴۰۴/۵۸۱

شماره پرونده: ۱۴۰۴۷-۹/۷-۵۸۱ ح

استعلام:

با توجه به ماده ۱۹ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی سرپرست و بدسرپرست مصوب ۱۳۹۲ که به صراحت کودک یا نوجوان تحت سرپرستی را در صورت فوت سرپرست در حکم افراد تحت تکفل متوفی و برخوردار از مزایای مستمری دانسته است و با لحاظ ماده یک این قانون که هدف اصلی آن را حمایت همه جانبه از منافع علیه کودکان و نوجوانان اعلام نموده است، آیا برخی حقوق مالی ناشی از رابطه استخدامی متوفی نیز باید در زمره مزایای مستمر وی تلقی شوند؟

توضیح آنکه، از منظر حقوقی پاداش پایان خدمت مستخدم ماهیتی جبرانی دارد که در پایان دوران اشتغال به کارمند یا افراد تحت تکفل وی تعلق می گیرد؛ همچنین ذخیره مرخصی استفاده نشده به عنوان حق مکتسبه ناشی از کار انجام شده در طول خدمت واجد وصف مالی بود و هر دو این موارد در زمره حقوق و مزایایی هستند که به طور مستقیم از رابطه استخدامی متوفی ناشی می شود و برای بازماندگان تحت تکفل وی جنبه حمایتی دارند؛ بنابراین به نظر می رسد این موارد باید در زمره مزایای مستمر مذکور در قانون صدرالذکر قرار بگیرد و به صورت مستقیم به کودک یا نوجوان تحت سرپرستی تعلق گیرد؛ نه آنکه جزء ماترک متوفی محسوب و تابع مقررات تقسیم ارث دانسته شود؛ این رویکرد افزون بر همسویی با مقصود قانون گذار، با اصل تقدم قانون خاص بر قانون عام نیز منطبق می باشد. با توجه به توضیحات پیش گفته و به منظور رفع هرگونه ابهام و اتخاذ رویه ای واحد، خواهشمند است اعلام فرمایید:

۱- آیا پاداش پایان خدمت و ذخیره مرخصی استفاده نشده متوفی، ذیل مزایای مستمری موضوع ماده ۱۹ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی سرپرست و بدسرپرست مصوب ۱۳۹۲ قرار می گیرد و به طور مستقیم به کودک یا نوجوان تحت سرپرستی تعلق می گیرد؟ ۲- در صورت تعلق مزایای یادشده به کودک یا نوجوان تحت سرپرستی، سهم وی چگونه محاسبه می شود؟ آیا جزء ماترک است و وفق قواعد ارث بین وراثت تقسیم می شود؟

پاسخ:

اولاً، وراث قانونی مذکور در ماده ۸۶ قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۴۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی، متفاوت از وراث موضوع ماده ۸۶۲ قانون مدنی می‌باشند.

ثانیاً، قانونگذار در ماده ۱۹ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست مصوب ۱۳۹۲، افراد تحت سرپرستی را در صورت فوت سرپرست منحصر تا تعیین سرپرست جدید در حکم افراد تحت تکفل مستخدم متوفی و صرفاً برخوردار از مزایای مستمری وظیفه بازماندگان دانسته است که از سوی صندوق‌های بازنشستگی پرداخت می‌شود؛ در حالی که وجوه مربوط به ذخیره مرخصی استفاده نشده و پاداش پایان خدمت مستخدم توسط کارفرمای دولتی و یا بخش خصوصی پرداخت می‌شود و بنابراین، تسری حکم ماده ۱۹ یادشده به وجوه مربوط به ذخیره مرخصی استفاده نشده و یا پاداش پایان خدمت مستخدم متوفایی که سرپرستی منحصر کودک یا نوجوان موضوع قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست مصوب ۱۳۹۲ را بر عهده داشته است، فاقد وجاهت قانونی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۲

۷/۱۴۰۴/۵۹۱

شماره پرونده: ۵۹۱-۷۶-۱۴۰۴ ح

استعلام:

به موجب ماده ۵ آیین‌نامه اجرایی ماده ۵ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت مصوب ۱۳۹۵/۱۱/۲۷ هیأت وزیران با اصلاحات بعدی، دستگاه‌های اجرایی مجازند قراردادهای اجاره را حداکثر به مدت سه ساله منعقد نمایند و برای پس از آن باید بار دیگر مبادرت به برگزاری مزایده نمایند؛ به عبارت دیگر مدیران دستگاه‌های دولتی مجوز قانونی برای انعقاد قرارداد اجاره مازاد بر سه سال را ندارند. نظر به اینکه مقررہ یادشده جزو قوانین آمره بوده و امکان تراضی بر خلاف آن وجود ندارد و از طرفی در این مقررہ ضمانت اجرایی برای تخطی دستگاه‌های دولتی از قانون یاد شده پیش‌بینی نشده است، خواهشمند است در خصوص پرسش‌های زیر اعلام نظر فرمایید:

۱- چنانچه دستگاه دولتی برخلاف صرفه و صلاح بیت‌المال قرارداد اجاره‌ای را برای بیش از سه سال؛ به عنوان مثال ده ساله منعقد کند، با توجه به عدم امکان تراضی بر خلاف قوانین آمره، آیا می‌توان ابطال یا فسخ قرارداد را از مرجع قضایی تقاضا کرد؟

۲- چنانچه به مانند قانون تجارت، رابطه مدیران دستگاه‌های دولتی با دستگاه متبوع را تابع رابطه وکیل و موکل بدانیم، آیا می‌توان با اخذ ملک از ماده ۶۶۳ قانون مدنی هر اقدامی که وکیل یا نماینده قانونی از جمله مدیر دولتی خارج از حدود اختیارات خود انجام می‌دهد را غیر نافذ دانست و قرارداد مربوطه را فسخ کرد و یا آنکه اصل لزوم قراردادها مندرج در ماده ۲۱۹ قانون مدنی، مانع فسخ یا تقاضای ابطال این قرارداد است؟

پاسخ:

۱ و ۲- با توجه به حکم مقرر در ماده ۵ قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) مصوب ۱۳۹۳ و الزام دستگاه‌های اجرایی به برگزاری مزایده در صورت اجاره واحدهای خدماتی، رفاهی و مجتمع‌های فرهنگی، هنری و مازاد ورزشی این دستگاه‌ها و با عنایت به حکم ماده ۵ و تبصره آن از آیین‌نامه اجرایی ماده ۵ صدرالذکر مصوب ۱۳۹۵/۱۱/۲۷ هیأت وزیران با اصلاحات بعدی و تجویز مدت اجاره حداکثر برای مدت سه سال و بلامانع دانستن

شرکت مستأجر در مزایده مربوط به واگذاری مجدد و همچنین با عنایت به آمره بودن حکم ماده ۵ قانون صدرالذکر و تشریفاتی بودن عقد مزایده موضوع این ماده، در فرض سؤال که دستگاه اجرایی بدون رعایت مقرر آمره یادشده، ملک متعلق به خود را برای مدت ده سال به اجاره داده است، صرف نظر از رعایت یا عدم رعایت صلاح و صرفه بیت المال در عقد اجاره مذکور، ضمانت اجرای عدم رعایت مدت سه سال یادشده و انعقاد عقد اجاره برای مدتی بیشتر، بطلان عقد اجاره نسبت به مازاد است و صرف نظر از آنکه در فرض سؤال بین عدم نفوذ معامله و قابلیت فسخ آن خلط شده است، موجبی برای حکم به عدم نفوذ عقد اجاره نسبت به مدت مازاد نمی باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۴/۵۹۳

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۵۹-۵۹۳ ح

استعلام:

در پرونده‌های موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مصوب ۱۳۹۰ عده‌ای با داشتن اسناد اصلاحات ارضی و احکام موضوع قانون راجع به دعاوی اشخاص نسبت به املاک واگذاری مصوب ۱۳۲۱ و بدون داشتن سابقه تصرف در اداره ثبت طرح ادعا می‌کنند و اغلب هدف آنها دریافت وجهی از متقاضی و اعلام رضایت برای صدور سند مالکیت است؛ آیا در چنین فرضی که افراد مدعی فاقد سابقه تصرف در ملک می‌باشند، می‌توان بر اساس تصرفات طولانی مدت افراد متقاضی ثبت اتخاذ تصمیم کرد و به اسناد اصلاحات ارضی و قانون صدرالذکر توجه نکرد؟

پاسخ:

در فرض سؤال که مالکیت یا نسق زراعی اشخاص در اجرای قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی و یا قانون راجع به دعاوی اشخاص نسبت به املاک واگذاری مصوب ۱۳۲۱ محرز است و این اشخاص به رأی صادره از سوی هیأت حل اختلاف موضوع ماده یک قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مصوب ۱۳۹۰ اعتراض کرده‌اند، صرف تصرفات چندین ساله متقاضی صدور سند مالکیت که به رأی هیأت حل اختلاف یادشده منجر شده است، مانع از رسیدگی دادگاه به اعتراض اشخاص یادشده نمی‌باشد؛ حکم مقرر در مواد یک، ۵ و ۷ قانون اخیر که در فروض مختلف موضوع این قانون، که تصرفات «قانونی»، «مالکانه» و «بلامنازع» را منشأ اثر دانسته است، مؤید این دیدگاه می‌باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۴

۷/۱۴۰۴/۶۱۴

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۸۶/۱-۶۱۴

استعلام:

آیا محدودیت حرکتی ناشی از پایدارسازی ستون فقرات با پیچ و مهره، مشمول رأی وحدت رویه شماره ۸۰۴ مورخ ۱۳۹۹/۱۰/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (غیر قابل استناد به رفتار واردکننده صدمه اولیه) می باشد؟

پاسخ:

موضوع رأی وحدت رویه شماره ۸۰۴ مورخ ۱۳۹۹/۱۰/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، جراحات ایجاد شده در معالجات پزشکی است که پزشک برای درمان ضروری دانسته است و وفق این رأی وحدت رویه، قابل استناد به رفتار مرتکب نبوده و از این رو، هیچ یک از پزشک و مرتکب ضامن پرداخت ارش نیستند؛ اما در فرض استعلام، جنایتی وارد شده است که در صورت عدم درمان، موجب آسیبی شدید مانند فلج کلی می شده است و پزشک در مقام درمان و برای پیشگیری از آسیب شدیدتر، با پیچ و مهره اقداماتی انجام داده است (پایدارسازی)؛ بنابراین محدودیت حرکتی ایجاد شده همچنان نقضی است که ناشی از جنایت اولیه بوده و قابل استناد به رفتار مرتکب (جانی) است و بر این اساس، از شمول رأی وحدت رویه یادشده خارج است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۴

۷/۱۴۰۴/۶۱۶

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۵۳-۶۱۶ ک

استعلام:

نظر به اینکه طبق تبصره ۲ ماده ۴۱ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، صدور قرار وثیقه در پرونده‌های قاچاق با ارزش بیش از یکصد میلیون ریال الزامی است و بر اساس حکم مقرر در ماده ۶۰ و تبصره ذیل آن جریمه نقدی از محل وثیقه سپرده شده توسط مرتکب و یا ثالث وصول می‌شود و همچنین به موجب تبصره یک ماده ۲۰ این قانون، وصول جریمه از محل فروش وسیله نقلیه توقیف شده متعلق به محکوم‌علیه امکانپذیر است و وفق تبصره دو این ماده رفع توقیف از این وسیله نقلیه تنها با تودیع وثیقه نقدی به اندازه حداکثر جریمه قانونی تخلف ارتكابی (و نه حداکثر ارزش عرفی وسیله نقلیه توقیفی) امکانپذیر دانسته شده است و از طرف دیگر مراجع رسیدگی به اعمال ماده ۴۸ قانون مذکور در تمامی پرونده‌های قاچاق کالا و ارز مکلف شده‌اند؛ این در حالی است که طبق اصل برائت و آثار آن به شرح ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ایجاد هرگونه محدودیت در حقوق و آزادی‌های مشروع شهروندان ممنوع است و وفق قاعده منع مجازات مضاعف و از آنجا که برای یک دین محتمل (جریمه نقدی) توقیف چند مال به چندین برابر ارزش آن جایز نیست و در غالب موارد در صورت اعمال تبصره یک ماده ۲۰ و ماده ۴۸ قانون صدرالذکر، به دلیل اعمال تبصره ۲ ماده ۴۱ و وثیقه مأخوذه، در نهایت پس از مدت‌ها از اموال توقیف شده رفع توقیف به عمل می‌آید و عملاً جز ورود خسارت به صاحب مال و در مورد اشخاص حقوقی متهم جز توقف یا اختلال در تولید و اشتغال آنها و ضرر کارگزاران واحدهای فعال اقتصادی عایدی دیگری ندارد، با توجه به ارتباط مواد قانونی یادشده با اصول کلی حاکم بر دادرسی کیفری به شرح مندرج در مواد ۲ تا ۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا صرف اعلام ظن قاچاق از سوی مرجع کاشف برای تفهیم اتهام و اعمال تبصره ۲ ماده ۴۱ (اخذ وثیقه الزامی) و ماده ۴۸ (توقیف کلیه اموال منقول و غیرمنقول و حساب‌ها و تلفن و دسترسی به سامانه‌های مختلف و غیره) قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، پیش از آنکه مرجع رسیدگی به تحقق بزه و انتساب آن به متهم یقین حاصل کند، جایز است؟

۲- در صورت حضور متهم و تودیع تأمین مکفی به اندازه حداکثر جرمه قانونی وفق مواد ۴۱، ۶۰ و ۶۳ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، آیا اعمال ماده ۴۸ این قانون و توقیف دیگر اموال محکوم علیه و یا توقیف خودروی متعلق به متهم پرونده طبق تبصره ۲ ماده ۲۰ این قانون، جایز است؟

۳- در صورت توقیف قبلی اموال و خودروی متهم طبق مستندات قانونی یادشده و سپس حضور متهم و تودیع وثیقه به اندازه حداکثر کل جرمه قانونی، آیا ادامه توقیف اموال متهم طبق ماده ۴۸ و ادامه توقیف خودرو وفق تبصره ۲ ماده ۲۰ قانون یادشده، جایز است؟ ۴- در فرض عدم جواز ادامه توقیف اموال و خودروی متهم پس از تودیع وثیقه مکفی به اندازه کل جرمه، آیا صدور دستور آزادی اموال و خودروی توقیفی متهم منوط به صدور رأی و قطعیت آن طبق ماده ۵۴ قانون مذکور است و یا آنکه بلافاصله پس از اخذ تأمین ملکی و تأمین هدف مقنن مبنی بر تضمین وصول کل جرمه از محل وثیقه تودיעی، باید از توقیف دیگر اموال متهم رفع اثر شود؟

پاسخ:

۱- نظر به اینکه مطابق ماده ۵۱ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در موارد سکوت این قانون، قانون آیین دادرسی کیفری حاکم است؛ اخذ وثیقه موضوع تبصره ۲ ماده ۴۱ قانون صدرالذکر و اعمال محدودیت‌های موضوع مانند ماده ۴۸ این قانون، فرع بر وجود دلایل بر وقوع تخلف یا بزه و توجه اتهام به متهم به شرح مذکور در مواد ۲۱۷ و ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ است.

۲ و ۳- با توجه به این که حکم مقرر در مواد ۲۰ و ۴۸ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی به منظور تضمین و تأمین پرداخت جزای نقدی موضوع محکومیت احتمالی بعدی است و با عنایت به تبصره ۲ ماده ۴۱ این قانون که صدور قرار وثیقه را الزامی دانسته و تصریح کرده است که قرار مزبور باید با مجازات مقرر قانونی متناسب باشد؛ بنابراین در صورتی که متهم از محل اموال خود یا ثالث با رعایت تبصره ۳ ماده ۶۰ قانون پیش گفته وثیقه سپرده باشد، اعمال مقررات مواد ۲۰ و ۴۸ قانون یادشده به لحاظ تحصیل حاصل بودن (فراهم شدن زمینه استیفای جزای نقدی احتمالی)، منتفی به نظر می‌رسد. بر این اساس، با عنایت به هدف مقنن از وضع مواد پیش گفته و با توجه به نص تبصره ۲ ماده ۲۰ قانون یادشده، پاسخ به این پرسش‌ها، منفی است.

۴- با عنایت به پاسخ به پرسش‌های شماره ۲ و ۳، با تودیع وثیقه موضوع تبصره ۲ ماده ۴۱ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی به میزان متناسب با مجازات مقرر، با عنایت به اصل برائت

و احکام و آثار آن موضوع ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، اصل بیست و دوم قانون اساسی مبنی بر مصونیت اموال اشخاص از تعرض و لزوم احترام به مالکیت مشروع اشخاص و صراحت تبصره ۲ ماده ۲۰ قانون پیش گفته و اینکه اصولاً امر مقنن دلالت بر فور دارد نه تراخی؛ بلافاصله از وسیله نقلیه توقیف شده مشمول ماده ۲۰ و یا اموال شناسایی و توقیف شده در اجرای ماده ۴۸ قانون پیش گفته رفع توقیف می شود و فرض سؤال از ماده ۵۴ این قانون که ناظر به استحقاق صاحب کالا به دریافت عین، مثل و یا بهای کالا به قیمت روز فروش در موارد صدور رأی قطعی برائت و حکم به استرداد کالا است، انصراف دارد.

شایسته ذکر است در مواردی مانند صدر ماده ۴۹ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز که وسیله نقلیه با احراز شرایط مقرر در این ماده باید به نفع دستگاه کشف ضبط شود، رفع توقیف از وسیله نقلیه منتفی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۹

۷/۱۴۰۴/۶۳۲

شماره پرونده: ۶۳۲-۷۶-۱۴۰۴ ح

استعلام:

۱- آنچه از مواد ۶ و ۷ قانون مدنی و اصول دوازدهم و سیزدهم قانون اساسی مستفاد می‌شود، آن است که هرچند نسب به صراحت جزء احوال شخصیه محسوب نشده است؛ اما از متفرعات نکاح است؛ چنانچه این استدلال صحیح است، در فرضی که بین دو تبعه خارجی دعوای اثبات نسب مطرح شود، آیا محاکم ایران صالح به رسیدگی هستند؟

۲- در صورت مثبت بودن پاسخ و صلاحیت محاکم ایران، کدام دادگاه از حیث ذاتی و محلی صالح به رسیدگی می‌باشد؟

۳- با عنایت به اینکه اشخاص در خصوص مسائل مربوط به احوال شخصیه در حدود معاهدات تابع قوانین دولت متبوع خود می‌باشند؛ محاکم بر اساس چه قانون و یا قوانینی باید رسیدگی و اتخاذ تصمیم نمایند؟ مانند آنکه طرفین از اتباع کشور افغانستان باشند؟ آیا باید بر اساس موافقت‌نامه همکاری قضایی بین جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی افغانستان مصوب ۱۳۸۸ و قانون مدنی افغانستان اقدام به صدور رأی نمود؟

پاسخ:

۱- نسب ناشی از ولادت و موجب انتساب طفل به والدین و ترتب آثار و احکام قانونی و شرعی بر رابطه بین طرفین است و به همین سبب در زمره احوال شخصیه قرار می‌گیرد و مشمول حکم مقرر در اصول دوازدهم و سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ماده ۷ قانون مدنی، ماده واحده قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه در محاکم مصوب ۱۳۱۲ و قانون رسیدگی به دعوای مطروحه راجع به احوال شخصیه و تعلیمات دینی ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی مصوب ۱۳۷۲ قرار می‌گیرد.

۲- اولاً، در قوانین و مقررات حاکم، منعی در رسیدگی محاکم ایران به دعوای راجع به احوال شخصیه اتباع خارجی مقیم در خاک ایران وجود ندارد؛ همچنین از حکم ماده ۷ قانون مدنی ایران که این دعوای را در حدود معاهدات تابع مقررات دولت متبوع آنان دانسته است، صلاحیت محاکم ایران برای رسیدگی به دعوای مذکور مستفاد می‌شود.

ثانیاً، در دعوای بین اتباع خارجه مبنی بر اثبات نسب مطرح شده نزد محاکم ایران، با توجه به بند ۱۱ ماده ۴ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ دادگاه خانواده صالح به رسیدگی است و دادگاه دارای صلاحیت محلی نیز بر اساس عموماًت و مقررات حاکم تعیین می‌شود.

۳- اولاً، دادگاه خانواده در مقام رسیدگی به دعوای اثبات نسب اتباع خارجه، با لحاظ قوانین و مقررات حاکم؛ از جمله مواد ۷، ۹۶۴ و ۹۷۳ قانون مدنی، ماده ۱۲ قانون کنوانسیون مربوط به وضع پناهندگان و پروتکل آنها مصوب ۱۳۵۵ و با لحاظ وحدت یا اختلاف طرفین در تابعیت، دین و مذهب، قانون حاکم را تشخیص می‌دهد و بر اساس آن اتخاذ تصمیم می‌کند.

ثانیاً، در فرض سؤال، با لحاظ بند یک ماده ۱۵ قانون موافقتنامه همکاری قضایی بین جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی افغانستان مصوب ۱۳۸۸ و ماده ۱۷ قانون مدنی این کشور، اتباع کشور افغانستان از نظر احوال شخصیه تابع مقررات دولت متبوع خود می‌باشند؛ مگر آنکه پناهنده باشند که در این صورت مطابق ماده ۱۲ کنوانسیون ژنو مربوط به وضع پناهندگان و پروتکل آن مصوب ۱۳۵۵، احوال شخصیه آنان تابع قانون محل اقامت است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۵/۰۴/۲۹

۷/۱۴۰۴/۶۴۱

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۹۸-۶۴۱ ح

استعلام:

چنانچه در قرارداد وکالت شرط شود وکیل در صورتی مستحق دریافت حق الوکاله است که محکوم به از جمله مهریه وصول شود؛ اما پس از اقدامات وکالتی وکیل؛ از جمله پیگیری صدور قرار تأمین خواسته، تقدیم دادخواست مطالبه مهریه، حضور در جلسات رسیدگی و صدور دادنامه، موکل با حضور وکیل و یا بدون حضور وی، مهریه خود را در قبال دریافت وکالت در امر طلاق یا هر موضوع مالی یا غیر مالی دیگری به زوج بذل یا ابراء کند، آیا وکیل مستحق دریافت حق الوکاله است؟

پاسخ:

در فرض سؤال که در قرارداد حق الوکاله شرط شده است در صورت وصول مهریه، وکیل مستحق دریافت حق الوکاله است؛ اما زوجه پس از صدور رأی قطعی، مهریه خود را در قبال اعطای وکالت به وی در امر طلاق یا هر موضوع مالی یا غیر مالی دیگری بذل کرده است؛ از آنجا که با صدور رأی به محکومیت زوج به پرداخت مهریه و قطعیت آن، موضوع وکالت انجام شده است و اقدام بعدی زوجه در بذل مهریه در قبال وکالت در طلاق و یا مانند آن، عرفاً تصرف در مهریه محسوب می شود و این امر نمی تواند مسقط حق وکیل در دریافت حق الوکاله باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۵/۰۴/۰۲

۷/۱۴۰۴/۶۴۳

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۸۴-۶۴۳ ح

استعلام:

قطعات اراضی جنگلی از سال ۱۳۴۸ به منظور اجرای طرح‌های کشاورزی و تجارت چوب برابر طرح مصوب منابع طبیعی، ابتدا به صورت اجاره و سپس به صورت رسمی به اشخاص حقیقی و حقوقی واگذار شده است؛ این اراضی حدود هشت هزار هکتار و در قالب نهصد و پنجاه و سه قطعه می‌باشد. قانونگذار ضمانت اجرای تخلف از مفاد قرارداد تنظیمی با افراد را حکم مقرر در مواد ۳۶ و ۴۱ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع مصوب ۱۳۴۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی و تبصره ماده ۷ قانون حفظ و گسترش فضای سبز مصوب ۱۳۵۲ که خلع ید را در پی دارد، اعلام نموده است.

در این خصوص خواهشمند است در خصوص دعاوی خلع ید که حکم قانونی است، بدون ابطال سند رسمی مالکیت اشخاص اعلام نظر فرمایید. توضیح آنکه، برخی معتقدند در فرضی که سند رسمی مالکیت به نام اشخاص حقیقی یا حقوقی صادر شده است، طرح دعاوی خلع ید بدون ابطال اسناد واگذارشوندگان امکانپذیر نیست.

پاسخ:

اولاً، قانون حفظ و گسترش فضای سبز و جلوگیری از قطع بی‌رویه درخت مصوب ۱۳۵۲ مذکور در قسمت اخیر ماده ۴۱ (اصلاحی ۱۳۵۴) قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع مصوب ۱۳۴۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی به موجب بند ۴ «لایحه قانونی الغاء قوانین متحدالشکل نمودن البسه اتباع ایران در داخل مملکت، تشدید مجازات اشخاص بدسابقه و شرور، شکاربان‌های شکارگاه‌ها و قرق‌های سلطنتی، حفظ و گسترش فضای سبز و جلوگیری از قطع بی‌رویه درخت و ماده ۳۹ قانون ثبت احوال» مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب لغو شده است و پس از این تاریخ قابل استناد و اعمال نیست؛ اما چنانچه پس از الغاء قانون یادشده در اراضی جنگلی جلگه‌ای واگذار شده شمال کشور، تخلفی مانند تغییر کاربری مقرر در قرارداد صورت گرفته باشد، حسب مورد ممکن است مشمول مقررات لازم‌الاجرای قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع مصوب ۱۳۴۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی به شرح مقرر در ماده ۴۱ این قانون باشد؛ چنانچه رقبات مذکور بر اساس قرارداد مربوط به باغ یا اراضی زراعی تبدیل شده باشد، تغییر کاربری آن مشمول مقررات قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با

اصلاحات و الحاقات بعدی خواهد بود که در هر مورد تشخیص و تطبیق مصداق با قوانین مربوط، بر عهده قاضی رسیدگی کننده است.

ثانیاً، در خصوص فرض سؤال و ضمانت اجرای تخلف از مفاد قرارداد اجاره و واگذاری اراضی جنگلی جلگه‌ای شمال از سال ۱۳۴۸ که به صدور سند مالکیت به نام اشخاص منتهی شده است، از این حیث که دعوای خلع ید این اراضی مستلزم ابطال سند مالکیت است و یا آنکه نیازی به ابطال سند مذکور نیست، وفق مقررات قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع مصوب ۱۳۴۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی، حسب مورد با توجه به مفاد قرارداد واگذاری (اجاره و واگذاری)، ضمانت اجرای تخلف از مفاد قرارداد متفاوت است؛ به گونه‌ای که چنانچه مفاد قرارداد واگذاری مشمول مقررات ماده ۳۱ (اصلاحی ۱۳۵۴) این قانون باشد، با رعایت دیگر مواد قانون یادشده؛ از جمله مواد ۳۲ و ۳۳ و آیین‌نامه اجرایی ماده ۳۳ (اصلاحی قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع کشور مصوب ۱۳۹۴/۶/۲۲ هیأت وزیران) ضمانت اجرای تخلف، فسخ قرارداد و اصلاح سند و خلع ید از طریق مراجع ثبتی است و در این خصوص بر اساس مقررات خاص قانونی یادشده پس از اصلاح سند، متصرف تخلیه می‌شود و موضوع ابطال سند برای تخلیه و خلع ید منتفی است. مفاد رأی وحدت رویه شماره ۶۸۱ مورخ ۱۳۸۴/۷/۲۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور مؤید این دیدگاه است.

چنانچه مفاد قرارداد واگذاری مشمول مقررات ماده ۳۱ یادشده نباشد و مشمول مقررات دیگر مواد قانونی؛ از جمله مواد ۳۶ و ۴۱ این قانون باشد، در مقررات خاص فوق ضمانت اجرای خاصی در خصوص تخلف از مفاد قرارداد که به صدور سند مالکیت به نام منتقل‌الیه منتهی شده است، پیش‌بینی نشده است و در این خصوص مقررات عام رسیدگی به دعوای خلع ید حاکم است؛ بر این اساس، در این موارد استماع دعوای خلع ید فرع بر ابطال سند مالکیت به نام اشخاص است و بدون طرح دعوا و صدور حکم بر ابطال سند مالکیت، طرح دعوای خلع ید امکانپذیر نیست.

با توجه به توضیحات پیش‌گفته، پاسخ به استعلام، مستلزم ملاحظه قرارداد واگذاری و انطباق آن حسب مورد بر هر یک از مواد و مقررات یادشده است که امری موضوعی و در صلاحیت مرجع قضایی رسیدگی کننده می‌باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۴/۶۵۳

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۷۵-۶۵۳ ح

استعلام:

۱- در خصوص دامنه شمول ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳؛ با توجه به آثار مدنی و حکم کیفری مندرج در این ماده، برخی ابهامات وجود دارد؛ خواهشمند است اعلام فرمایید آیا دستور تخلیه، حکم تخلیه، الزام به تنظیم سند رسمی انتقال، تقسیم ترکه مال غیر منقول، الزام به تسلیم مال غیر منقول، تأیید یا انفساخ معامله اموال غیر منقول و تأیید صلح یا هبه در حوزه حقوق عینی، مشمول حکم ماده یادشده قرار می‌گیرد؟

۲- آیا عدم ذکر شماره پلاک اصلی و فرعی و عدم الصاق نقشه (UTM) در دادخواست، از موجبات رفع نقص است؟ چنانچه تعیین مختصات ملک مستلزم کارشناسی باشد و خواهان هزینه کارشناسی را پرداخت نکند، تکلیف دادگاه در مقام تداوم رسیدگی چیست؟ توضیح آنکه، این وضعیت هم اکنون در برخی مراجع قضایی موجب توقف دادرسی شده و احتمال استنکاف از رسیدگی را افزایش می‌دهد.

۳- آیا اجرای حکم را می‌توان به ارائه مختصات جغرافیایی ملک و شماره پلاک‌های ثبتی از سوی محکوم‌له منوط کرد؟

۴- گاهی قاضی دستور اعمال ماده ۸ قانون یادشده و بارگذاری آراء در سامانه موضوع این ماده را صادر؛ اما دفتر دادگاه سهواً از اجرای آن غفلت می‌کند. در چنین فرضی، متخلف تبصره ماده ۸ قانون چه کسی است؟ قاضی صادرکننده دستور، کارمند دفتر و یا هر دو؟ آیا عدم نظارت قاضی، موجب مسئولیت انتظامی وی است و یا آنکه مسئولیت مدنی و کیفری نیز بر آن مترتب می‌شود؟

۵- آیا ترتب ضمانت اجرای کیفری موضوع ماده ۸ یادشده مستلزم احراز سوءنیت است و یا آنکه صرف تخلف کفایت می‌کند؟

۶- آیا در خصوص حکم ماده ۸ یادشده، احراز رابطه سببیت بین فعل متخلف و ضرر وارده الزامی است؟ در فرض وقوع معامله معارض نسبت به ملکی که اطلاعات آن در سامانه درج نشده است، مسئولیت مدنی بر عهده متخلف

است یا بر عهده شخصی که معامله معارض انجام داده است؟ آیا متخلف مکلف به جبران تمام خسارت است یا بر اساس میزان تقصیر اشخاص باید حکم صادر شود؟ روش دقیق تعیین میزان تقصیر و معیارهای ارزیابی آن چیست؟

۷- در فرضی که رأی در مرحله تجدیدنظر قطعی شود، چنانچه دادگاه تجدیدنظر حکم ماده ۸ قانون را اعمال کند، آیا تکلیف از عهده دادگاه بدوی برداشته می‌شود؟ در صورت عدم اقدام از سوی مرجع تجدیدنظر، مسئولیت نهایی بر عهده کدام مرجع است؟

پاسخ:

۱- اولاً، حکم مقرر در بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۳، ناظر به ثبت تمام حقوق راجع به املاک، اعمال و وقایع حقوقی، آراء قطعی و دستورات قضایی راجع به این اموال در سامانه جامع املاک و اسناد است و حکم موضوع ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳، ناظر به تکلیف مراجع قضایی به ثبت تصمیمات و آرای قطعی مربوط به ایجاد و سلب هرگونه حق عینی و آرای قطعی صادره در خصوص تغییر کاربری یا تخریب بنا در سامانه ثبت الکترونیک اسناد است. صرف نظر از اینکه در حال حاضر «سامانه جامع املاک و اسناد» به شرح مذکور در بند «ب» پیش‌گفته وجود ندارد و با توجه به تصریح صدر ماده یادشده به تکلیف سازمان ثبت اسناد و املاک کشور برای اصلاح این سامانه، ظاهراً مقصود همان «سامانه ثبت الکترونیک اسناد» است، در بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون صدرالذکر، عبارت «آراء قطعی و دستورات قضایی» موضوع این بند به صورت مطلق ذکر شده است؛ اما در ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳، عبارت «آراء قطعی مربوط به ایجاد و سلب هرگونه حق عینی» و به نحو مقید است؛ بنابراین و با توجه به دیگر عبارات مذکور در بند «ب» ماده ۱۱۴ یادشده، به نظر می‌رسد دایره شمول این بند نسبت به ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳ اعم است و تعارضی (تباینی) بین این دو مقرر قانونی نیست.

ثانیاً، وفق ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول، مراجع قانونی موضوع این ماده مکلفند تصمیمات و آرای قطعی مربوط به ایجاد و سلب هرگونه حق عینی و همچنین آرای قطعی صادره در خصوص تغییر کاربری یا تخریب بنا در مورد هر پلاک ثبتی را با ذکر مختصات جغرافیایی موضوع رأی از طریق سامانه به صورت آنی به سازمان ثبت اسناد و املاک کشور اعلام نمایند.

در مواردی که رأی صادره متضمن ایجاد و یا سلب حق عینی باشد و یا در مورد تغییر کاربری و یا تخریب بنا باشد، مشمول حکم ماده یادشده است و این ماده از هرگونه رسیدگی به حقوق عینی به صورت مطلق منصرف است؛ بر اساس معیار مذکور در ماده می‌توان در خصوص شمول یا عدم شمول حکم آن نسبت به هر یک از مصادیق و مثال‌های مذکور در استعلام اعلام نظر و یا اتخاذ تصمیم نمود.

بر این اساس، در فرض سؤال، صدور حکم مبنی بر «تخلیه»، «الزام به تنظیم سند رسمی انتقال» و «تأیید فسخ و یا انفساخ معامله» راجع به اموال غیر منقول، از آنجا که مربوط به ایجاد یا سلب حق عینی راجع به این اموال است، مشمول حکم مقرر در ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول می‌باشد؛ همچنین «تقسیم ترکه اموال غیر منقول» به سبب آنکه به تغییر «حق مشاعی» مالک بر مال غیر منقول به «حق مفروز» منجر می‌شود، مشمول حکم ماده مذکور است؛ اما در فرض صدور «دستور تخلیه ملک»؛ از آنجا که اصولاً تصمیمی مربوط به ایجاد یا سلب حق عینی اتخاذ نمی‌شود، از شمول ماده ۸ قانون یادشده خارج است؛ اما مشمول حکم مقرر در بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۳ قرار می‌گیرد؛ دیگر مصادیق مذکور در استعلام نیز با توجه به توضیحات و ملاک پیش گفته، حسب مورد ممکن است مشمول حکم ماده ۸ قانون صدرالذکر و یا بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد که تشخیص آن حسب مورد بر عهده مرجع قضایی مربوط است.

۲ و ۳- نخست. در ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳، الزامی بر ضمیمه کردن مختصات جغرافیایی و نقشه (UTM) در ابتدای طرح دعوا ملاحظه نمی‌شود تا عدم اقدام در این خصوص از موجبات رفع نقص تلقی شود؛ بدیهی است در فرآیند رسیدگی، اتخاذ تصمیم از سوی هر یک از مراجع یادشده مستلزم تعیین مختصات جغرافیایی ملک متنازع‌فیه است و چنانچه این امر نیازمند ارجاع به کارشناسی باشد، در خصوص مراجع قضایی تابع عمومات حاکم بر موضوع؛ از جمله ماده ۲۵۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ است و در هر صورت، موضوع از موجبات صدور قرار توقف دادرسی، آن‌گونه که در استعلام آمده است، نمی‌باشد.

دوم. با توجه به مراتب و توضیحات پیش گفته و با عنایت به سیاق ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳، مختصات جغرافیایی ملک در فرآیند رسیدگی تعیین و در رأی صادره نیز انعکاس می‌یابد؛

بر این اساس، بحث تعیین مختصات در فرآیند اجرای حکم و موکول کردن اجرای حکم به ارائه این مختصات از سوی محکوم‌له؛ آن‌گونه که در استعلام آمده است، منتفی است.

۴- اولاً، تکلیف مراجع قانونی موضوع ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳ به اعلام تصمیمات و آرای قطعی مربوط به ایجاد و سلب هرگونه حق عینی و همچنین آرای قطعی صادره در خصوص تغییر کاربری یا تخریب بنا در مورد هر پلاک ثبتی همراه با ذکر مختصات جغرافیایی موضوع رأی به سازمان ثبت اسناد و املاک، شامل تمامی افراد دخیل در اجرای این تکلیف؛ از جمله کارکنان اداری می‌شود.

ثانیاً، به موجب تبصره ماده ۲ دستورالعمل اجرایی و سند راهنمای ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول و بند «ب» ماده ۱۱۴ قانون برنامه هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۴/۵/۲۶ رئیس محترم قوه قضاییه و بند یک این تبصره، «مرکز (مرکز آمار و فناوری اطلاعات قوه قضاییه) مکلف است سمپ (سامانه مدیریت پرونده‌های قضایی) را به نحوی اصلاح نماید که ۱- مراجع قضایی در زمان صدور رأی یا تصمیم، الزاماً اعلام بنماید که رأی یا تصمیم ایشان متضمن ایجاد و یا سلب هرگونه حق عینی و یا تغییر کاربری یا تخریب بناست یا خیر»؛ همچنین وفق ماده ۵ این دستورالعمل «کلیه مراجع قانونی که تصمیمات و آرای موضوع ماده ۸ قانون را صادر می‌نمایند مکلفند تصمیمات و آرای خود را در زمان صدور رأی قطعی یا بلافاصله پس از قطعیت آراء صادره غیر قطعی، با رعایت مواد قبل، از طریق سامانه (وب سرویس) به سازمان اعلام نمایند»؛ از احکام پیش‌گفته چنین مستفاد است که اجرای حکم ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳ و ماده ۵ دستورالعمل یادشده مبنی بر ارسال آراء و تصمیمات موضوع ماده ۸ برای سازمان ثبت اسناد و املاک کشور به صورت سامانه‌ای است و نه آن‌گونه که در استعلام آمده است (مکاتبه‌ای)؛ بنابراین، چنانچه هر یک از کارکنان؛ اعم از قاضی یا کارمند تکلیف تعریف شده، به موجب مقررات مربوط در اجرای ماده ۸ یادشده را انجام ندهند، حسب مورد مسئولیت کیفری یا مدنی دارند و در فرض سؤال، در صورت عدم نظارت قاضی بر فعالیت و اقدامات کارکنان اداری، هر چند این امر موجب تخلف انتظامی است، اما مسئولیت کیفری وی منتفی است و تحقق مسئولیت مدنی برای قاضی، مستلزم احراز تقصیر وی و دیگر ارکان مسئولیت مدنی و طی تشریفات مربوط است.

۵- قانونگذار به موجب ذیل ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳، برای تخلف از حکم این ماده و عدم ارسال آراء و تصمیمات قطعی مربوط به ایجاد و سلب هرگونه حق عینی و همچنین آرای

قطعی صادره در خصوص تغییر کاربری یا تخریب بنا از طریق سامانه ثبت اسناد و املاک کشور ضمانت اجرای کیفری پیش‌بینی کرده است؛ با توجه به اینکه این رفتار (ترک فعل) علی‌الاصول باید به صورت عامدانه ارتکاب یابد تا مشمول ضمانت اجرای کیفری مندرج در ذیل این ماده شود و با توجه به صدر ماده ۱۴۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، باید همراه با سوءنیت عام (قصد ارتکاب) باشد.

۶- در خصوص پرسش مطرح شده راجع به میزان مسئولیت متخلف از حکم موضوع ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳ و تبصره این ماده، فروض مختلفی مطرح است؛ اما به طور کلی می‌توان گفت مفاد تبصره یادشده مبنی بر پیش‌بینی مسئولیت مدنی برای متخلف، نافی مسئولیت مدنی شخصی که با انجام عمل غیر قانونی مانند معامله معارض، موجب بروز خسارت شده است، نمی‌باشد و اصولاً فرد اخیر، مسئول اصلی پرداخت خسارت و غرامت ناشی از معامله به مال غیر است؛ بنابراین و با توجه به تفاوت نوع مسئولیت مدنی متخلف موضوع این تبصره با نوع مسئولیت مدنی مسئول اصلی (در فرض سؤال معامله‌کننده به مال غیر)، جایگزین شدن مسئولیت و یا توزیع مسئولیت بر اساس میزان تقصیر هر یک از این افراد (متخلف یادشده و مسئول اصلی)، آنگونه که در استعلام آمده است، منتفی است.

۷- همانگونه که در پاسخ به پرسش شماره ۴ آورده شد، اجرای تکلیف مندرج در ماده ۸ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳ از طریق سامانه می‌باشد؛ به گونه‌ای که، هر یک از کارکنان موضوع این ماده مکلف به انجام تکلیف تعریف شده به موجب مقررات مربوط به این ماده هستند و عدم انجام تکلیف از سوی هر یک از آنها، موجب ایجاد تکلیف و در نتیجه مسئولیت مدنی برای دیگر کارکنان نمی‌شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۴/۶۶۳

شماره پرونده: ۱۶۸-۶۶۳-۱۴۰۴ کی

استعلام:

در پرونده‌ای در خصوص متهمی قرار جلب به دادرسی صادر شده است؛ سپس در مرحله دادگاه در خصوص آن متهم به برائت صادر می‌شود. در ادامه در مرحله دادگاه تجدیدنظر مجدداً نامبرده محکوم به حبس می‌گردد. در مرحله اجرای احکام با عنایت به عدم حضور متهم جهت اجرای حکم، دادستان مطابق نفاذ ماده ۲۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری، دستور ضبط وجه‌الکفاله را صادر می‌نماید و دستور ضبط وجه‌الکفاله مورد اعتراض کفیل قرار گرفته که اعتراض نامبرده در دادگاه کیفری نیز مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. حال با عنایت به مراتب فوق آیا دادستان به فرض صدور دستور ضبط وجه‌الکفاله و رد اعتراض کفیل توسط دادگاه، می‌تواند از دستور ضبط خود با عنایت به صدور رأی برائت در مرحله بدوی دادگاه عدول نماید یا خیر؟

پاسخ:

اولاً، با عنایت به ماده ۳۷۶ و ملاک مواد ۲۵۱ و ۲۶۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و لحاظ این که قرار منع تعقیب از حیث آثار قانونی در مورد قرارهای تأمین به مانند حکم برائت است، رفع اثر از قرار تأمین کفالت منوط به قطعیت حکم برائت نیست و قاضی ذی‌ربط با لحاظ ملاک ذیل ماده ۲۶۷ قانون موصوف مکلف است از قرار تأمین رفع اثر کند؛ لذا در فرض سؤال، موجب قانونی برای بقاء قرار کفالت با تعیین وجه‌الکفاله وجود ندارد. ثانیاً، در فرض سؤال با لحاظ ملاک ماده ۲۴۶ قانون آیین دادرسی کیفری به لحاظ منتفی شدن تأمین قبلی و ضرورت رفع اثر از قرار تأمین اخذ کفیل با تعیین وجه‌الکفاله به جهت صدور حکم برائت دادگاه نخستین، دادگاه تجدید نظر در صورت اقتضاء مطابق ماده ۴۵۶ قانون مذکور رفتار می‌کند.

ثالثاً، دستور دادستان مبنی بر ضبط وثیقه یا اخذ وجه‌الکفاله یک دستور قضایی است، که مطابق مقررات ماده ۲۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ آن صادر می‌شود؛ بنابراین، زمانی که دادستان متوجه شود که در صدور این دستور مقررات قانونی رعایت نشده یا صدور این دستور بر اثر اشتباه بوده است، عدول از آن از جانب دادستان

فاقد اشکال قانونی است و آنچه در ماده ۲۳۶ قانون فوق‌الذکر آمده است، منصرف از صدور دستور اشتباه توسط دادستان می‌باشد و لذا امکان عدول دادستان از تصمیم اشتباه را نفی نمی‌نماید.

با عنایت به اینکه رأی دادگاه مبنی بر رد اعتراض به صدور دستور دادستان در خصوص ضبط تأمین در مقام رسیدگی ترافیعی صادر نشده و حکم در ماهیت قضیه نمی‌باشد؛ بلکه در مقام رسیدگی به اعتراض به دستور ضبط دادستان صادر شده است و در این مورد دستور دادستان موضوعیت دارد و دستورهای مقامات قضایی علی‌الاصول قابل عدول می‌باشد؛ لذا در فرض سؤال از آنجا که دستور دادستان مبتنی بر اشتباه بوده است، عدول دادستان از آن فاقد منع قانونی است. شایسته ذکر است قطعی بودن رأی دادگاه موضوع تبصره ۱ ماده ۲۳۵ قانون یادشده به معنای عدم قابلیت تجدید نظر است و مؤثر در مقام نمی‌باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۴/۶۸۰

شماره پرونده: ۶۸۰-۷۹-۱۴۰۴ ح

استعلام:

پس از صدور حکم ورشکستگی شرکت و طرح شکایت بعدی از سوی طلبکاران شرکت بابت ورشکستگی به تقصیر و تقلب، رأی بر محکومیت مدیران صادر شده است؛ پس از صدور این رأی، آیا می‌توان به طرفیت ارکان و مدیران شرکت بابت دیونی که بر ذمه شرکت بوده و مالی برای ادای آن وجود ندارد، بابت پرداخت از محل اموال شخصی مدیران و به سبب قواعد عام مسئولیت مدنی، طرح دعوا کرد؟ آیا این دعوا صرفاً به طرفیت محکومان رأی کیفری ورشکستگی به تقصیر و تقلب قابل استماع است و یا آنکه می‌توان از دیگر مدیران شرکت نیز مطالبه طلب کرد؟

پاسخ:

وفق ماده ۱۴۳ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ در صورتی که ورشکستگی شرکت یا کافی نبودن دارایی شرکت بر اثر تخلف مدیران شرکت ایجاد شده باشد، مدیران یادشده به صورت تضامنی مسؤول پرداخت آن قسمت از دیونی هستند که پرداخت آن از دارایی شرکت امکانپذیر نیست؛ اطلاق این ماده، تمامی اقسام ورشکستگی؛ از جمله ورشکستگی به تقصیر و یا تقلب را شامل می‌شود؛ ماده مذکور اصل را بر مسئولیت تضامنی مدیران متخلف قرار داده است که ورشکستگی شرکت یا کافی نبودن دارایی آن، به نحوی از انحاء معلول تخلفات آنان بوده است و هر ذی‌نفع می‌تواند برای استرداد یا جبران خسارت آن قسمت از دیونی که پرداخت آن از دارایی شرکت ممکن نیست، به آنها منفرداً یا متضامناً مراجعه کند؛ اما در خصوص شرکت‌های اشخاص مانند شرکت‌های با مسئولیت محدود، هر چند در خصوص مسئولیت آنها در فرض سؤال مقررات صریحی وجود ندارد، با توجه به قواعد عام مسئولیت مدنی؛ از جمله ماده یک قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹، مدیر یا مدیرانی که ورشکستگی شرکت معلول تخلف آنها بوده است، مسؤول ادای دیونی هستند که پرداخت آن از دارایی شرکت ممکن نمی‌باشد. حدود و میزان مسئولیت مدیران به تشخیص مرجع قضایی رسیدگی‌کننده است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۴/۶۸۲

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۸۴-۶۸۲ ح

استعلام:

مطابق تبصره ۳ ماده ۳ آیین‌نامه اجرایی تبصره ۳ الحاقی ماده ۹ قانون افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی و منابع طبیعی موضوع ماده ۵۴ قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر و ارتقای نظام مالی کشور مصوب ۱۳۹۴/۴/۷ هیأت وزیران، نقشه‌های رفع تداخل شده پلاک ثبتی، ملاک تعیین موقعیت اراضی موضوع حقوق اشخاص و اراضی ملی و دولتی است و اشخاص ذی‌ربط نمی‌توانند ادعای خارج از محدوده‌های تعیین شده در این نقشه‌ها را داشته باشند؛ همچنین به موجب تبصره ۲ ماده ۵ این آیین‌نامه، پس از تشخیص تداخل و اتخاذ تصمیم توسط کمیسیون مراتب برای اصلاح نقشه‌ها و سوابق و اسناد به دستگاه‌های عضو کمیسیون؛ از جمله اداره ثبت اسناد و املاک و امور اراضی و منابع طبیعی اعلام می‌شود. با توجه به مقررات پیش‌گفته، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- با توجه به اینکه قسمت اخیر بند «ج» ماده یک آیین‌نامه اجرایی یادشده، اشخاصی را که قبلاً به واسطه احکام دادگاه‌ها مالک شناخته شده‌اند، نیز مشمول آیین‌نامه دانسته است، چنانچه قبلاً میان اشخاص و سازمان منابع طبیعی و آبخیزداری، دعوای اثبات مالکیت و ابطال نظریه تشخیص اقامه شده و به صدور حکم قطعی منتهی شده باشد، آیا کمیسیون رفع تداخل می‌تواند در خصوص نوعیت این اراضی ورود و اتخاذ تصمیم نماید؟

۲- در صورت ورود کمیسیون و در فرضی که تصمیم کمیسیون بر خلاف احکام سابق دادگاه باشد، به لحاظ الزام اداره ثبت اسناد و املاک به اصلاح اسناد و الزام سازمان امور اراضی به اصلاح نقشه‌ها وفق تصمیم کمیسیون، بین احکام دادگاه و تصمیم کمیسیون کدام یک به عنوان مستند دعوا مقدم است؟

۳- چنانچه قبلاً کمیسیون یادشده در خصوص رفع تداخل اتخاذ تصمیم کرده باشد، با توجه به اینکه به اعتراض مدعی در مرجع اداری رسیدگی شده است و اشخاص ذی‌ربط نمی‌توانند ادعای خارج از محدوده‌های تعیین شده داشته باشند، آیا دعوای اثبات مالکیت و ابطال نظریه تشخیص در شعب ویژه مراکز استان‌ها موضوع تبصره یک ماده ۹ قانون افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی و منابع طبیعی مصوب ۱۳۸۹ با اصلاحات و الحاقات بعدی قابلیت استماع دارد؟

۴- چنانچه در هیأت موضوع ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع مصوب ۱۳۴۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی، رأیی صادر شده باشد، پس از اتخاذ تصمیم کمیسیون رفع تداخل و اصلاح نقشه‌ها و اسناد، آیا دعوای اعتراض به رأی قاضی کمیسیون ماده ۵۶ یادشده قابلیت استماع دارد؟

پاسخ:

۱- وظیفه قانونی کمیسیون رفع تداخلات موضوع تبصره ۳ (الحاقی ۱۳۹۴) ماده ۹ قانون افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی و منابع طبیعی مصوب ۱۳۸۹ با اصلاحات و الحاقات بعدی (موضوع ماده ۵۴ قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر و ارتقای نظام مالی کشور مصوب ۱۳۹۴) صرفاً احراز تداخل در اجرای مقررات ملی شدن اراضی با مقررات موازی و حسب مورد اتخاذ تصمیم در مورد وجود یا عدم تداخل و در فرض پذیرش تداخل، در صورت اقتضاء رأی به اصلاح نقشه‌ها، سوابق و اسناد مالکیت آن‌ها و رفع موارد اختلاف نسبت به آن‌ها و اصلاح اسناد مالکیت و صدور اسناد اراضی کشاورزی است و این امر به هیچ وجه به منزله صلاحیت این کمیسیون برای تشخیص نوعیت اراضی؛ اعم از موات و یا ملی بودن این اراضی نیست.

۲- با توجه به پاسخ فوق، پاسخ به این پرسش منتفی است.

۳ و ۴- تبصره ۳ (الحاقی ۱۳۹۴) ماده ۹ قانون افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی و منابع طبیعی مصوب ۱۳۸۹ با اصلاحات و الحاقات بعدی، نافی صلاحیت محاکم دادگستری در رسیدگی به دعوای احراز مالکیت و ابطال برگ تشخیص وفق تبصره یک ماده ۹ یادشده و رسیدگی به اعتراض اشخاص نسبت به تشخیص منابع طبیعی موضوع رأی هیأت حل اختلاف موضوع ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع مصوب ۱۳۶۷ با اصلاحات بعدی نیست؛ زیرا دادگستری مرجع عام تظلمات است و اصولاً محدوده و قلمرو صلاحیت و وظایف کمیسیون رفع تداخلات از مقوله رسیدگی قضایی به دعوای خارج است و این کمیسیون مرجعی اداری است و در خصوص اعلام نوعیت اراضی صلاحیت ندارد؛ مفاد تبصره ۳ ماده ۳ آیین‌نامه اجرایی تبصره ۳ الحاقی ماده ۹ قانون صدرالذکر مصوب ۱۳۹۴/۴/۷ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی که به موجب آن رسیدگی هیأت‌های تعیین تکلیف اراضی اختلافی به تصمیم کمیسیون رفع تداخل اجرای قوانین و مقررات موازی در اجرای این آیین‌نامه موکول شده است، به رسیدگی دادگاه‌های دادگستری قابلیت تسری ندارد؛ بنابراین در فرض سؤال، دعوای اعتراض به رأی هیأت حل اختلاف موضوع قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع

اجرای ماده ۵۶ قانون جنگل‌ها مراتع مصوب ۱۳۶۷ با اصلاحات بعدی، در محاکم دادگستری قابل استماع و رسیدگی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۲۴

۷/۱۴۰۴/۶۹۲

شماره پرونده: ۶۹۲-۳/۱-۱۴۰۴ ح

استعلام:

مالی (ملک و مال منقولی) در واحد اجرای احکام از طریق، مزایده به فروش رسیده و از بعضاً سند انتقال هم تنظیم شده است. سپس شخص ثالث مدعی مالکیت آن شده و در دعوایی به خواسته اعتراض ثالث اجرایی مطرح کرده است.

- ۱- آیا دعوای وی به این نحو قابلیت استماع دارد یا خیر؟
 - ۲- در صورت منفی بودن پاسخ نحوه صحیح طرح دعوا را بفرمایید.
 - ۳- ب بفرمایید «آیا برای استماع دعوای معترض آل لازم است که دعوای وی و خواسته‌های مقدماتی یا ضمنی دیگری مثل اثبات مالکیت یا ابطال مزایده هم مطرح گردند یا خیر؟
 - ۴- چنانچه در مورد مالکیت اختلاف وجود داشته باشد آیا دادگاه می‌تواند به موضوع مالکیت هم رسیدگی کند بدون اینکه صریحاً خواسته اثبات مالکیت مطرح شده باشد؟
 - ۵- در صورت پذیرش اعتراض آیا اقدامات اجرایی از جمله تنظیم سند انتقال بدون نیاز به حکم دیگری باید به وضع سابق برگردند؟
 - ۶- در صورتی که مال مورد مزایده به شخص ثالث منتقل شده باشد تفاوتی وجود دارد یا خیر؟
- (با این توضیح که برخی دادگاه‌ها معتقدند که برای قابلیت استماع اعتراض معترض ثالث لازم است چه وی دعوای ابطال عملیات اجرایی مزایده و سند انتقال اجرایی و سایر اقدامات اجرایی را نیز باید مطرح کند و بدون این دعوای و خواسته‌های استماع دعوای وی ممکن نیست. و لذا در این مورد قرار عدم استماع دعوی صادر می‌کنند ولی برخی دیگر معتقدند که اصل بر استماع دعوا است و دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اعتراض ثالث ضمناً به موضوع مالکیت خواهان هم رسیدگی می‌کند و در صورت پذیرش اعتراض اقدامات اجرایی بدون نیاز به حکم دیگری باید به وضع سابق برگردند.)

پاسخ:

در فرض سؤال که مال غیر منقول در اجرای احکام از طریق مزایده به فروش رسیده و سند انتقال اجرایی تنظیم شده است؛ اما فرد ثالث با ادعای مالکیت و در اجرای ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، دعوای اعتراض ثالث اجرایی را مطرح کرده است، دادگاه بدون نیاز به طرح خواسته‌های مستقل از قبیل اثبات مالکیت، ابطال سند، مزایده یا عملیات اجرایی، پس از احراز مالکیت شخص ثالث حکم به رفع توقیف و اعاده عملیات اجرایی صادر می‌کند و در فرض تنظیم سند اجرایی و حتی انتقال آن به نام اشخاص دیگر، با توجه به بخش اخیر ماده یادشده و ملاک ماده ۳۹ همین قانون، سند انتقال اجرایی و نقل و انتقال اسناد به نام اشخاص دیگر را باطل و به وضعیت سابق اعاده خواهد کرد؛ بدون آنکه نیازی به تقدیم دادخواست باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۴/۷۲۵

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۹۸-۷۲۵ ح

استعلام:

در وجوه نقدی که موضوع مدعی به یا محکوم به است، آیا تعیین و پذیرش درصدی از آن به عنوان حق الوکاله، مشارکت در محکوم به و برای وکیل تخلف محسوب می شود؟

پاسخ:

با عنایت به بند ۲۹ ماده ۷۶ و بند ۳ ماده ۱۲۹ آیین نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰/۴/۲ ریاست محترم قوه قضاییه، تعیین حق الوکاله به صورت درصدی از عین مدعی به یا عین محکوم به (غیر از وجه رایج) ممنوع و تخلف انتظامی است؛ بنابراین اگر خواسته وجه نقد باشد تعیین حق الوکاله به صورت درصدی از میزان خواسته با منعی مواجه نیست و این نحوه تعیین حق الوکاله در خصوص خواسته وجه نقد شرکت در مدعی به موضوع ماده ۸۰ نظامنامه قانون وکالت مصوب ۱۳۱۶/۳/۱۹ وزیر عدلیه با اصلاحات و الحاقات بعدی، محسوب نمی شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۴/۷۲۷

شماره پرونده: ۷۲۷-۶۶-۱۴۰۴ ح

استعلام:

نظر به اینکه طبق تبصره ۲ و ۳ ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها اگر کسی نسبت به پرداخت جریمه تعیین شده استنکاف نماید شهرداری می‌تواند پرونده را به همان کمیسیون صادر کننده رأی ارسال و حکم قلع بنا صادر گردد.

حال چنانچه متخلف زمان پرداخت جریمه را نسبت به تخلفاتی که جریمه شده به طور کامل نداشته و به طور مثال مهدی دارای زیرزمین منفی (تبدیل راهرو و ... به واحد مسکونی)، همکف و ۴ طبقه روی پیلوت جریمه شده و مالک بابت ۴ طبقه تخلف و همکف جریمه را پرداخته ولی بابت جریمه زیر زمین از پرداخت استنکاف نماید آیا کمیسیون ماده ۱۰۰ می‌تواند بابت آن مقدار که مالک توان پرداخت دارد از متخلف جریمه دریافت نموده و زیرزمین را جهت اعاده به وضعیت سابق به کمیسیون ماده ۱۰۰ ارسال نماید و از قسمت اخیر تبصره‌های ۲ و ۳ استفاده نماید؟

نکته اول: قسمت اخیر تبصره مذکور صرفاً اشاره به قلع بنا دارد. اگر مالک قسمتی را پرداخت کند و الباقی در ماده ۱۰۰ حکم تخریب صادر شود به نوعی کمیسیون رسیدگی کننده با جریمه الباقی موافقت کرده که با قسمت اخیر تبصره مغایرت دارد.

نکته دوم: حال اگر موضوع قلع بنای استنکافی صرفاً تبدیل کاربری مثلاً راهرو و یا انباری به مسکونی در زیر زمین علاوه بر مورد فوق دارای اضافه بنا باشد آیا کمیسیون می‌تواند رأی قلعی دهد که اضافه بنای آن مغفول واقع شود؟ چرا که صرف اعاده وضعیت بابت بنایی بوده که طبق پروانه ساخته و عملاً قلع و یا اعاده وضعیت موضوع اضافه بنا را متأثر نخواهد کرد و تکلیفی نداشته است.

پاسخ:

اولاً، در فرض سؤال که کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی بابت تخلفات متعدد صورت گرفته در امر ساخت و ساز، بر اساس تبصره‌های مختلف این ماده رأی به پرداخت جریمه صادر کرده است و ذی‌نفع صرفاً جریمه تعیین شده بابت تعدادی از تخلفات را پرداخت کرده است، شهرداری مکلف است در اجرای ذیل تبصره‌های ۲ و ۳ ماده ۱۰۰ یاد شده، بابت آن تعداد از تخلفاتی که ذی‌نفع از پرداخت جریمه

مربوط به آن خودداری کرده است، مراتب را به همان کمیسیون ارجاع و صدور رأی بر تخریب را درخواست کند و این امر با قسمت اخیر تبصره‌های ۲ و ۳ ماده ۱۰۰ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی مغایرتی ندارد؛ زیرا حکم ذیل هر یک از این تبصره‌ها ناظر بر ارتکاب تخلف موضوع همان تبصره است و در فرض ارتکاب تخلفات متعدد، اخذ جریمه بابت برخی تخلفات و صدور رأی به تخریب بابت دیگر تخلفات به شرح پیش گفته، با منع قانونی مواجه نیست.

ثانیاً، صرف نظر از ابهام در پرسش مطروحه، مطابق تبصره‌های ۲ و ۳ ماده ۱۰۰ قانون یاد شده چنانچه به لحاظ تخلف اضافه بنای مازاد بر پروانه و همچنین تخلف در نوع کاربری حکم بر جریمه صادر شده باشد و ذی‌نفع از پرداخت آن خودداری کند، وفق تبصره‌های یاد شده رأی بر تخریب صادر می‌شود که در خصوص تغییر کاربری به نحو اعاده به وضع سابق خواهد بود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۷

۷/۱۴۰۴/۷۲۹

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۵۸-۷۲۹ ح

استعلام:

با توجه به تصویب نامه شماره ۱۱۱۱۷۵/ت ۶۳۳۶۶ ه مورخ ۱۴۰۴/۷/۱۳ هیأت وزیران با عنوان «دستورالعمل نحوه احراز صلاحیت مدیران عامل و اعضای هیأت مدیره شرکت های تابعه و وابسته به صندوق های بازنشستگی اعم از کشوری و لشگری و تأمین اجتماعی و همچنین افرادی که به نمایندگی صاحب سهم در شرکت های مذکور به عنوان عضو هیأت مدیره / هیأت عامل معرفی می شوند»، خواهشمند است در خصوص شمول یا عدم شمول مقرره مذکور بر گروه اقتصادی صندوق بازنشستگی نفت (شامل شرکت سرمایه گذاری اهداف و شرکت های تابعه و وابسته به آن) و مدیران عامل و اعضای هیأت مدیره شرکت های یاد شده و همچنین اعضای محترم هیأت رئیسه صندوق های بازنشستگی نفت و رئیس صندوق و معاونان آن و هلدینگ پتروشیمی خلیج فارس که صندوق بازنشستگی نفت دارای ۳۸/۵٪ سهام آن می باشد، اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

با عنایت به بند «ث» ماده ۲۸ قانون برنامه پنج ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۳ و «دستورالعمل نحوه احراز صلاحیت مدیران عامل و اعضای هیأت مدیره شرکت های تابع و وابسته صندوق های بازنشستگی اعم از کشوری و لشگری و تأمین اجتماعی و همچنین افرادی که به نمایندگی صاحب سهم در شرکت های مذکور به عنوان عضو هیأت مدیره / هیأت عامل معرفی می شوند» مصوب ۱۴۰۴/۷/۲ هیأت وزیران، تمامی مدیران و اعضای هیأت مدیره و نمایندگان موضوع این دستورالعمل مشمول بند «ث» ماده ۲۸ یاد شده و دستورالعمل مذکور می باشند؛ بر این اساس در فرض سؤال، با لحاظ بندهای ۲، ۳، ۴، ۵ و ۶ ماده یک و همچنین ماده ۲ دستورالعمل یاد شده، صندوق های بازنشستگی باید در امر احراز صلاحیت مدیران و نمایندگان تمامی شرکت های اصلی، تابعه، وابسته و همچنین شرکت های زیرمجموعه با یک یا دو واسطه یا بیشتر و همچنین هلدینگ های صندوق های مذکور، مقررات این دستورالعمل را رعایت کنند.

شایسته ذکر است هیأت رئیسه و رئیس صندوق‌های بازنشستگی و معاونان آنها از شمول دستورالعمل خارج می‌باشند و در خصوص هلدینگ‌هایی که صندوق‌های بازنشستگی در آن دارای سهام هستند، نمایندگان صندوق‌ها در آنها به منزله نمایندگان صاحب سهم در شرکت‌ها بوده و مشمول دستورالعمل یادشده می‌باشند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۰۸

۷/۱۴۰۴/۷۳۵

شماره پرونده: ۷۳۵-۵۷-۱۴۰۴ ح

استعلام:

به موجب ماده ۹۸ از قانون مدیریت خدمات کشوری خروج از تابعیت ایران و یا قبول تابعیت کشور بیگانه به شرط گواهی وزارت امور خارجه موجب انفصال از خدمات دولت خواهد شد در این راستا حسب نظریه ابرازی هیأت محترم عالی نظارت طی شماره ۸۸۹۶۹ مورخ ۱۴۰۳/۹/۱۳ انفصال خدمت شخص از دستگاه بی نیاز به طرح موضوع در هیأت بدوی و از طریق صدور احکام مجاز شناخته شده است.

خواهشمند است دستور فرمایید در راستای اختیارات حاصل از ماده ۱۱۳ قانون دیوان عدالت اداری ناظر به اقدامات و کاهش طرح شکایت در دیوان عدالت اداری در خصوص صدور برگ اقدامات اداری مبنی بر انفصال خدمت شخص از سوی مدیران ذی ربط به ترتیب و کیفیت عنوان شده رهنمود و ارشاد فرمایند.

پاسخ:

نظر اکثریت

نظر به اینکه مطابق ماده ۹۸ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی، خروج از تابعیت یا قبول تابعیت کشور بیگانه به جهت فقدان شرایط و صلاحیت اشتغال به خدمات دولتی موجب انفصال فرد شاغل از خدمت بوده و این موضوع در زمره اقدامات تنبیهی و تخلفات اداری محسوب نمی شود تا نیاز به طرح در هیأت های رسیدگی به تخلفات اداری دستگاه متبوع داشته باشد؛ پس از گواهی وزارت امور خارجه مبنی بر خروج فرد شاغل از تابعیت یا قبول تابعیت کشور بیگانه، وی با صدور حکم اداری منفصل می شود.

همچنین مقررات ماده ۹۷ قانون یادشده، منصرف از حکم مقرر در ماده ۹۸ این قانون می باشد. پذیرش تابعیت و ترک تابعیت موجب از دست دادن شرایط استخدام شده و عملاً موجب قطع رابطه استخدامی فرد می شود و حکم انفصال، مبین قطع این رابطه به سبب فقدان شرایط استخدام است.

نظر اقلیت

با توجه به اطلاق ماده ۹۷ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی از آنجا که در ماده ۹۸ این قانون، انفصال از خدمات دولتی به منزله مجازات اداری است، صدور حکم به انفصال از خدمت دولتی موضوع ماده اخیرالذکر به جهت خروج کارمند از تابعیت ایران یا قبول تابعیت کشور بیگانه، در صلاحیت هیأت رسیدگی به تخلفات اداری ذیربط است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۴

۷/۱۴۰۴/۷۴۰

شماره پرونده: ۷۴۰-۱۵۵-۱۴۰۴ ح

استعلام:

به موجب تبصره ۳ (الحاقی ۱۴۰۲/۱۰/۲۰) ماده ۴ آیین نامه اجرایی ماده ۲۰ قانون رفع موانع تولید رقابت پذیر و ارتقای نظام مالی کشور مصوب ۱۳۹۴/۴/۲۱ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی «آن دسته از تسهیلات گیرندگانی که درخواست بهره مندی از مزایای این آیین نامه را در مهلت مقرر به بانک عامل ارائه نموده اند و تا تاریخ ابلاغ این تصویب نامه قرارداد الحاقی منعقد ننموده باشند و همچنین آن دسته از تسهیلات گیرندگانی که درخواست بهره مندی از مزایای این آیین نامه را در مهلت مقرر به بانک عامل ارائه نموده و قرارداد الحاقی نیز منعقد نموده باشند و هیچ قسطی را پرداخت ننموده باشند مشمول استفاده از مزایای این آیین نامه نخواهند بود.»

از حکم این تبصره چنین مستفاد است که چنانچه تسهیلات گیرنده درخواست بهره مندی، از مزایای این آیین نامه را به بانک تقدیم کند و قرارداد الحاقی موضوع ماده ۲۰ آیین نامه یادشده را امضاء نکرده باشد؛ اما چند قسط را حسب جدول تعیین اقساط تنظیمی از سوی بانک پرداخت کرده باشد، همچنان می تواند مشمول ماده ۲۰ مذکور باشد؛ زیرا شرط اصلی محرومیت این است که قرارداد الحاقی امضا نشده و قسطی پرداخت نشده باشد و یا قراردادی امضا شده و پرداختی صورت نگرفته باشد؛ بنابراین هر گاه تسهیلات گیرنده به رغم عدم امضای قرارداد الحاقی، بر اساس محاسبه، بانک تعدادی از اقساط را پرداخت کرده باشد، از مزایای موضوع ماده ۲۰ آیین نامه صدرالذکر محروم نخواهد شد. خواهشمند است در این خصوص اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

نخست. وفق تبصره یک ماده ۲۰ قانون رفع موانع تولید رقابت پذیر و ارتقای نظام مالی کشور مصوب ۱۳۹۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، برخورداری از تسهیلات و امتیاز موضوع این ماده منوط به آن است که دریافت کنندگان تسهیلات ارزی از تاریخ ابلاغ این قانون تا سه ماه، بدهی خود را به قیمت روز گشایش به بانک تأدیه کنند و یا آن را تعیین تکلیف نمایند.

دوم. با توجه به ماده ۲ (اصلاحی ۱۳۹۵/۱۲/۴) ماده ۳ (الحاقی ۱۴۰۲/۱۰/۲۰) آیین نامه اجرایی ماده ۲۰ قانون رفع موانع تولید رقابت پذیر و ارتقای نظام مالی کشور مصوب ۱۳۹۴/۴/۲۱ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی، ارائه درخواست کتبی و تنظیم و انعقاد قرارداد الحاقی در مهلت زمانی مندرج در ماده ۲۰ قانون یادشده با بانک عامل در خصوص آن عده از بدهکارانی که دارای اقساط سررسید شده نمی باشند، تعیین تکلیف موضوع این ماده محسوب می شود و موجب برخورداری از مزایای مندرج در این آیین نامه می شود؛ مشروط بر آنکه، وفق تبصره ۳ ماده ۴ یادشده، قرارداد الحاقی منعقد و بخشی از اقساط پرداخت شده باشد. در نتیجه، برخورداری بدهکاران از مزایای مندرج در ماده ۲۰ قانون صدرالذکر و آیین نامه اجرایی آن، منوط به ارائه درخواست کتبی در مهلت زمانی مندرج در ماده ۲۰ قانون یادشده به بانک عامل و تنظیم و انعقاد قرارداد الحاقی تا تاریخ ابلاغ این تصویب نامه و پرداخت بخشی از اقساط است و صرف پرداخت تعدادی از اقساط، بدون آنکه قرارداد الحاقی منعقد شده باشد، موجب برخورداری از مزایای موضوع ماده ۲۰ قانون و آیین نامه اجرایی آن نمی باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۳۰

۷/۱۴۰۴/۷۴۴

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۲۷-۷۴۴ ح

استعلام:

چنانچه خواهان پرونده در روز آخر موعد تجدید نظر خواهی وکیل سومی اختیار نماید و وکیل از وجود دو وکیل دیگر برای خواهان اطلاع نداشته باشد و ضمن اعلام وکالت به رأی صادره نیز اعتراض کند، با فرض اینکه خواهان به دو وکیل دیگر اعلام کند که عزل خواهند شد؛ اما مراتب عزل را به دادگاه اعلام نکند و وکلا نیز به رأی صادره اعتراض نکنند، آیا تجدیدنظر خواهی وکیل سوم مسموع است؟

پاسخ:

با توجه به ماده ۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ که مقرر می‌دارد: «هر یک از متداعیین می‌توانند برای خود حداکثر تا دو نفر وکیل انتخاب و معرفی نمایند» و با عنایت به ماده ۳۸ این قانون، در صورت معرفی وکیل سوم، وکالت این وکیل تا زمانی که مراتب عزل یکی از دو وکیل دیگر، به اطلاع دادگاه نرسد، قابل پذیرش نیست و به لحاظ آنکه عزل یکی از دو وکیل دیگر، در احراز سمت وکیل جدید معرفی شده (سوم) مؤثر است، به نظر می‌رسد فرض سؤال مشمول ماده ۳۴۲ قانون یادشده است و باید وفق ماده ۳۴۵ قانون ناظر به ماده ۳۴۲ این قانون، اخطار رفع نقص مبنی بر ارائه مستندات عزل یکی از دو وکیل دیگر صادر شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۴/۷۵۲

شماره پرونده: ۷۵۲-۱۳۹-۱۴۰۴ ح

استعلام:

چنانچه طرفین قرارداد برای زمان بروز اختلاف دو داور مشخص را تعیین کرده و بر داور سوم توافق نکرده باشند و پس از بروز اختلاف داوران نظر و رأی مشترک صادر کنند، با توجه به اینکه در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و دیگر قوانین آمره منعی مبنی بر تعیین داوران به صورت زوج دیده نمی‌شود و با توجه به ماده ۱۰ قانون داورى نمونه مصوب کمیسیون حقوق تجارت بین‌الملل سازمان ملل متحد (انسیترال) که تعیین تعداد داوران را بر عهده طرفین دانسته است و نظر به اینکه طرفین به نوعی در قرارداد خود عواقب عدم توافق داوران را در منتفی شدن داورى پذیرفته‌اند، خواهشمند است اعلام فرمایید اولاً، آیا تعیین داوران به صورت زوج در قرارداد صحیح می‌باشد؟ ثانیاً، در صورت صدور رأی توسط داوران یادشده و عدم اختلاف آن‌ها در رأی، آیا رأی صادره لازم‌الاجرا است و یا آنکه به سبب فرد نبودن تعداد داوران، فاقد اعتبار است؟

پاسخ:

۱ و ۲- با عنایت به مفهوم صدر ماده ۴۶۴ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۱۰ قانون داورى تجارى بین‌المللى و حاکمیت اراده، توافق طرفین بر دو داور با منع قانونی مواجه نیست. بدیهی است در این صورت رأی اتفاقی داوران واجد اعتبار است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۴/۷۵۹

شماره پرونده: ۷۵۹-۱۸۲-۱۴۰۴ کی

استعلام:

۱- آیا حکم تبصره یک ماده ۲ (الحاقی ۱۳۹۷) قانون مبارزه با پولشویی مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی صرفاً مربوط به اموالی است که در حال حاضر در اختیار متهم قرار دارد یا اموالی که در یک برهه زمانی در اختیار متهم بوده و به دیگران منتقل کرده است را نیز شامل می‌شود؟

۲- آیا تبصره ۲ (الحاقی ۱۳۹۷) ماده ۲ قانون یادشده شامل اموالی است که در حال حاضر در اختیار متهم قرار دارد و یا آنکه اموالی که در یک برهه زمانی در اختیار متهم بوده و به دیگران منتقل کرده است را نیز شامل می‌شود؟

۳- عدم انجام تکالیف مقرر در ماده ۷ (اصلاحی ۱۳۹۷) قانون مذکور به محکومیت متخلفان به ضمانت اجراهای مقرر در تبصره این ماده (انفصال از خدمت درجه شش و درجه هفت) منجر خواهد شد؛ با توجه به اینکه قانونگذار در این تبصره به انفصال از خدمت درجه شش و درجه هفت اشاره کرده است و با توجه به ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که اساساً چنین مجازات‌هایی وجود ندارد، تکلیف چیست؟ آیا در این موارد نیز ضمانت اجرای مقرر در تبصره ۳ ماده ۴ قانون مبارزه با پولشویی مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی قابل اعمال می‌باشد؟

پاسخ:

۱ و ۲- اولاً، تبصره ۱ و ۲ ماده ۲ قانون مبارزه با پولشویی مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی در مقام بیان آن است که «عواید حاصل از جرم» و همچنین «اموالی که منشأ مجرمانه دارند»، صرف‌نظر از شکل و وضعیت فعلی آنها، در شمول مقررات پولشویی قرار می‌گیرد.

ثانیاً، در قانون یادشده وضعیت تصرف یا مالکیت مال، ملاک نیست؛ بلکه ارتباط مال با جرم منشأ و قابلیت ردیابی منشأ مجرمانه آن ملاک است؛ بنابراین، اموالی که قبلاً در اختیار مرتکب بوده و سپس به هر نحو به اشخاص ثالث منتقل شده باشد، در صورتی که قابل انتساب به جرم منشأ باشد، همچنان مشمول مفهوم «عواید حاصل از جرم» بوده و از شمول مقررات پولشویی خارج نمی‌شود.

۳- با توجه به بند «چ» ماده ۲۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره یک همین ماده، انفصال از خدمات دولتی و عمومی؛ اعم از دائم یا موقت، در واقع یکی از موارد محرومیت از حقوق اجتماعی است که گاه به صورت مجازات اصلی و گاهی تبعی یا تکمیلی اعمال می‌شود و چنانچه ارتکاب جرمی موجب انفصال موقت باشد، با توجه به مدت آن و درجه‌بندی مجازات‌های تعزیری وفق ماده ۱۹ قانون یادشده، حسب مورد در درجات پنج، شش یا هفت قرار می‌گیرد؛ بنابراین، مقصود از «انفصال موقت درجه شش و هفت» در تبصره (الحاقی ماده ۷) قانون یادشده به ترتیب انفصال از خدمت بیش از شش ماه تا پنج سال (برای درجه شش) و تا شش ماه (برای درجه هفت) است و بر این اساس نیز پاسخ به قسمت اخیر پرسش سوم، منتفی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۴/۷۶۰

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۸۲-۷۶۰ کی

استعلام:

با توجه به ماده ۲ (اصلاحی ۱۳۹۷) قانون مبارزه با پولشویی مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی:

- ۱- آیا انتقال در بند «الف» این ماده با نقل و انتقال در بند ۳ ماده ۲ قانون متفاوت است؟
- ۲- آیا عبارت «به منظور» در بند «ب» ماده ۲ (اصلاحی ۱۳۹۷) قانون یادشده، بر قصد خاص متهم دلالت دارد؟
- ۳- آیا پولشویی از جمله جرایم مادی صرف (مسئولیت کیفری مطلق) است یا احراز رکن روانی در این بزه ضرورت دارد؟
- ۴- مقصود از عبارت «تحصیل» و «تملک» و تفاوت آنها با یکدیگر در بند «الف» ماده ۲ قانون یادشده چیست؟
- ۵- مقصود از واژگان «تبدیل»، «مبادله» و «نقل و انتقال» در بند «ب» ماده ۲ قانون چیست؟
- ۶- منظور از عبارات «پنهان» و «کتمان» در بند «پ» ماده ۲ قانون چیست؟
- ۷- مقصود از عبارت «منشأ و منبع» در بند «پ» ماده ۲ قانون چیست؟
- ۸- آیا پولشویی جرم مطلق است یا مقید؟ آیا «نگهداری» متفاوت از «تحصیل» است؟

پاسخ:

- ۱- صرف نظر از آنکه واژه «انتقال» در بند «الف» ماده ۲ قانون مبارزه با پولشویی اصلاحی ۱۳۹۷ به کار نرفته است؛ در بند «ب» این ماده، «انتقال عواید»، از جمله رفتارهای مجرمانه محسوب شده است. در حالی که در بند «پ» این ماده، یکی از رفتارهای مجرمانه «نقل و انتقال» ذکر شده است، اما از لحاظ لغوی و مفهومی بین واژگان «انتقال» و «نقل و انتقال» تفاوتی نیست.
- ۲- عبارت «به منظور» در بند «ب» ماده ۲ قانون مبارزه با پولشویی دلالت بر انگیزه مرتکب و نه قصد خاص دارد و برای تحقق جرم پولشویی موضوع بند مذکور لازم است مرتکب علاوه بر علم به منشأ و عمد در انجام رفتارهای مجرمانه، عنصر مادی جرم را با انگیزه پنهان یا کتمان کردن عواید حاصل از جرم مرتکب شود.

۳- با توجه به نوع رفتارهای موضوع این جرم و تأکید ماده ۲ قانون مبارزه با پولشویی بر علم مرتکب به منشأ مجرمانه اموال، بدیهی است که بزه پولشویی از جرایم عمدی است و با توجه به ماده ۱۴۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، تحقق بزه پولشویی منوط به احراز قصد مرتکب می‌باشد و جرم مادی صرف امری استثنایی است.

۴، ۵، ۶، ۷ و ۹- تعریف لغات و اصطلاحات حقوقی و تبیین تفاوت میان آنها و تبیین ارکان و شرایط تحقق هر جرم از وظایف اداره کل حقوقی قوه قضاییه خارج است و استعلام‌کننده محترم می‌توانند با مراجعه به منابع و کتب علمی مربوط مفاهیم مورد اشاره در استعلام را مقایسه و تفاوت‌های آن را به دست آورند.

۸- با توجه به رفتارهای موضوع ماده ۲ قانون مبارزه با پولشویی و عدم اشتراط «نتیجه خاص» برای تحقق این جرم، جرم پولشویی از جمله جرایم مطلق است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۳۰

۷/۱۴۰۴/۷۶۴

شماره پرونده: ۷۶۴-۱۲۷-۱۴۰۴ ح

استعلام:

همانگونه که مستحضرید در اجرای قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۱ و با لحاظ قانون «تعیین تکلیف باقیمانده قراء، مزارع و املاک مشمول قانون اصلاحات ارضی» مصوب ۱۳۷۰ مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای اصلاحات ارضی پس از بررسی دفتر آماربرداری اصلاحات ارضی و فرم اجاره و فرم فروش، صورتجلسه احراز تصرف را تنظیم می‌کند، معتمدین محلی و مطلعین نیز آن را تأیید می‌نمایند و پس از احراز شرایط، سند به نام زارع صاحب نسق تنظیم می‌شود؛ چنانچه پس از صدور سند رسمی مالکیت به نام زارع بعد از سال ۱۳۵۴، مالک اولیه به صورتجلسه احراز تصرف زارع صاحب نسق معترض باشد، با توجه به رأی شماره ۱۴۵ مورخ ۱۳۷۷/۷/۱۱ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری و با عنایت به تبصره ۲ ماده واحده قانون ترتیب رسیدگی و ختم پرونده‌های اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۵۴ که مقرر می‌دارد: «نسبت به عملیات اجرایی پرونده‌هایی که اسناد آن بعد از تاریخ تقدیم این لایحه تنظیم گردد در صورتی که تا سه ماه از تاریخ تنظیم سند مورد اعتراض قرار گیرد، طبق تبصره فوق رسیدگی و اقدام خواهد شد و پس از انقضای این مهلت پرونده خاتمه یافته تلقی می‌گردد»؛ چنانچه پس از سپری شدن مهلت سه ماهه مذکور در این تبصره، مالک یا هر شخص ذی‌نفع دیگری به صورتجلسه احراز تصرف اعتراض کند و از جمله نسبت به نحوه تنظیم صورتجلسه یا تفهیم مفاد آن معترض باشد و یا با طرح ادعای عدم اطلاع امضاءکنندگان، دعوای ابطال صورتجلسه احراز تصرف را مطرح کند، خواهشمند است در این خصوص به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

- ۱- آیا تنظیم صورتجلسه احراز تصرف، عملیات اجرایی پرونده اصلاحات ارضی محسوب می‌شود؟
- ۲- آیا دعوای ابطال صورتجلسه احراز تصرف پس از سپری شدن مهلت سه ماهه مندرج در تبصره ۲ ماده واحده قانون ترتیب رسیدگی و ختم پرونده‌های اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۵۴ قابل رسیدگی ماهوی است؟
- ۳- رسیدگی به دعوای ابطال صورتجلسه احراز تصرف، در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی است یا شورای اصلاحات ارضی و یا دیوان عدالت اداری؟

پاسخ:

۱، ۲ و ۳- اولاً، با عنایت به ماده واحده قانون ترتیب رسیدگی و ختم پرونده‌های اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۵۴، در فرض سؤال که صورتجلسه احراز تصرف زارع که مقدمه عملیات اجرایی قانون اصلاحات ارضی در صدور سند مالکیت است، به صدور سند رسمی مالکیت منتهی شده است و مهلت سه ماهه مندرج در تبصره ۲ این ماده واحده نیز سپری شده است، موضوع مختومه محسوب می‌شود و موجب قانونی برای رسیدگی به اعتراض مالک پیشین وجود ندارد.

ثانیاً، صرف نظر از عدم قابلیت استماع دعوا، با توجه به ترافعی بودن موضوع و استثنایی بودن صلاحیت شورای اصلاحات ارضی به شرح مندرج در ماده ۳۸ آیین‌نامه اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۳/۵/۳ و تبصره (الحاقی ۱۳۵۸/۹/۱۷) موضوع تبصره ۳ لایحه قانونی راجع به تکمیل پاره‌ای از مواد قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۵۹/۲/۱۳ و عدم صلاحیت دیوان عدالت اداری و اصل صلاحیت عام محاکم دادگستری، رسیدگی به دعوای ابطال صورتجلسه احراز تصرف در صلاحیت این محاکم (عمومی حقوقی) است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۴

۷/۱۴۰۴/۸۱۵

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۸۶/۱-۸۱۵

استعلام:

همانگونه که مستحضرید به موجب رأی وحدت رویه شماره ۸۲۸ مورخ ۱۴۰۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: نظر به اینکه مقنن به موجب ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ با بیان عبارت «...پرداخت جزای نقدی معادل مالی که اخذ کرده است...» کیفر مرتکب واحد جرم کلاهبرداری را تعیین نموده است و از طرف دیگر در ماده ۱۲۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲/۲/۱ مجازات شریک جرم را مجازات فاعل مستقل قرار داده است؛ لذا با توجه به لزوم تفسیر مضیق قوانین کیفری؛ چنانچه کلاهبرداری با مشارکت دو یا چند نفر انجام شده باشد جزای نقدی هر یک از شرکای جرم به میزان سهم او از مال اخذ شده تعیین خواهد و صدور حکم بر محکومیت هر یک از شرکا به پرداخت جزای نقدی معادل کل مبلغ مورد کلاهبرداری تعیین مجازات بیش از میزان مقرر قانونی خواهد بود و در مواردی که سهم هر یک از شرکا دقیقاً معلوم نباشد میزان جزای نقدی به صورت مساوی بین آنان تعیین می‌گردد.

با توجه به رأی وحدت رویه یادشده، چنانچه دو نفر علیه چندین مال باخته، نسبت به شخص «الف» به مبلغ یک میلیون و نسبت به شخص «ب» به مبلغ دو میلیون و نسبت به شخص «ج» به مبلغ سه میلیون تومان مشارکت در کلاهبرداری نمایند آیا جزای نقدی به میزان سهم هر یک از آنان در کلاهبرداری و یا به طور مساوی و یا مطابق بند «ث» ماده ۱۳۴ (اصلاحی ۱۳۹۹) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در فرض سؤال بالاترین جزای نقدی یعنی مبلغ سه میلیون تومان تعیین می‌شود و یا آنکه کل رد مال به عنوان جزای نقدی به نسبت مال برده شده و یا به طور مساوی تعیین می‌شود؟ در این صورت، تعارض رأی وحدت رویه مذکور با بند «ث» ماده ۱۳۴ یادشده چگونه مرتفع می‌شود؟

پاسخ:

در صورت ارتکاب کلاهبرداری‌های متعدد، صرفاً یک فقره جزای نقدی بر اساس بزهی که مال برده شده در آن نسبت به دیگر جرایم بیشتر است تعیین می‌شود؛ زیرا اولاً، به صراحت بند «الف» ماده ۱۳۴ (اصلاحی ۱۳۹۹) قانون

مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، هرگاه جرایم ارتكابی مختلف نباشد، فقط یک مجازات تعیین می‌شود؛ بنابراین جزای نقدی بیشتر که جزئی از مجازات کلاهبرداری است، از شمول این مقررہ خارج نیست. ثانیاً، عبارت «پرداخت جزای نقدی معادل مالی که اخذ کرده است»، در ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ ناظر بر ارتكاب جرم واحد بوده و از موارد تعدد جرم و قواعد مربوط به آن منصرف است.

با توجه به مراتب پیش‌گفته و با رعایت رأی وحدت رویه شماره ۸۳۸ مورخ ۱۴۰۲/۸/۱۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، در فرض سؤال که چند فقره کلاهبرداری با مبالغ مختلف توسط شرکای جرم ارتكاب یافته است، مجازات جزای نقدی شرکا بر اساس جزای نقدی بیشتر و با رعایت حکم مقرر در رأی وحدت رویه یادشده تعیین می‌شود و بر خلاف آنچه در فرض استعلام آمده است، بین این رأی وحدت رویه و بند «ث» ماده ۱۳۴ (اصلاحی ۱۳۹۹) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ تعارضی نیست.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۴/۸۱۸

شماره پرونده: ۸۱۸-۳/۱-۱۴۰۴ ح

استعلام:

طرفین خارج از واحد اجرای احکام به موجب سند عادی سازش نموده و خارج از مفاد اجراییه تعهدات جدیدی را برای خود و یا ثالث پیش‌بینی کرده‌اند؛ چنانچه یکی از بندهای سازش، تعهد محکوم‌له به اعلام رضایت نسبت به پرونده اجرایی در صورت اجرای تعهدات محکوم‌علیه باشد و محکوم‌له با استناد به ماده ۱۸۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مدعی عدم اجرای برخی تعهدات محکوم‌علیه یا ثالث بوده و تداوم عملیات اجرایی را مطالبه کند؛ اما محکوم‌علیه به استناد سازش صورت گرفته مختومه شدن پرونده اجرایی را درخواست کند و رضایت محکوم‌له را صرفاً در نیم‌عشر اجرایی می‌تواند منشاء اثر بداند، ۱- آیا واحد اجرای احکام مدنی درخواست احراز اصالت سازش نامه، مکلف است به اجرا یا عدم اجرای تعهدات طرفین ورود کند؟

۲- آیا واحد اجرای احکام مدنی به صرف پذیرش اصالت سازش نامه از سوی طرفین، باید پرونده را مختومه کند و محکوم‌له را به طرح دعوی بی‌اعتباری سازش نامه و یا طرح دعوی الزام به اجرای تعهد ارشاد نماید؟

پاسخ:

۱- اولاً، مطابق ماده ۴۰ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، طرفین می‌توانند در خصوص اجرای حکم، قراری گذارده و مراتب را به اجرا اعلام نمایند؛ به قیاس اولویت، طرفین می‌توانند در اجرای احکام در خصوص موضوع توافق کنند؛ اما ماده یاد شده، ناظر به اجرای مدلول حکم از قبیل چگونگی و مدت اجرای آن است و از توافق خارج از موضوع اجرا منصرف می‌باشد؛ بنابراین، هرگاه توافق خارج از موضوع اجرا باشد؛ هر چند مطابق عموماً برای طرفین لازم و نافذ است؛ اما مطالبه اجرای مفاد آن از طرف دیگر، امری توافقی بوده و مستلزم رسیدگی قضایی است.

ثانیاً، با توجه به مدلول ماده ۱۶۰ قانون یاد شده که در مقام تعیین تکلیف حق اجرا در این خصوص است، به نظر می‌رسد با سازش طرفین و یا ترتیب مقرر بین آنان، عملیات اجرایی خاتمه می‌یابد و در حقیقت محکوم‌له در

اجرای ماده ۲۴ همان قانون، رضایت ضمنی خود را مبنی بر تعطیلی عملیات اجرایی به دادگاه اعلام کرده است؛ در این صورت، اختلافات بعدی تأثیری در قضیه ندارد و موجب نمی شود پرونده اجرایی بار دیگر به جریان افتد. با توجه به مراتب پیش گفته و به سبب سازش و یا توافق طرفین خارج از موضوع و مفاد اجراییه و تأیید و تصدیق آن نزد دادرس اجرای احکام مدنی، پرونده اجرایی مختومه می شود و ضرورتی به اعلام رضایت جداگانه محکوم له مبنی بر این امر نیست و اجرا یا عدم اجرای مفاد توافق و ترتیبات آن از سوی هر یک از طرفین، امری توافقی و مستلزم رسیدگی جداگانه است.

۲ و ۳- با توجه به مراتب پیش گفته، در فرض سؤال، مختومه شدن پرونده اجرایی مستلزم اعلام رضایت جداگانه محکوم له به واحد اجرای احکام نیست و صرف ارائه توافق نامه به شرح یاد شده به معنای اعلام رضایت ضمنی است؛ مگر آنکه هدف از تصریح به لزوم اعلام رضایت در توافق نامه، مشروط دانستن مختومه شدن پرونده اجرایی به انجام تعهدات متقابل بوده باشد که امری مصداقی و تشخیص آن حسب مورد بر عهده مرجع قضایی مربوط است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۹

۷/۱۴۰۴/۸۲۰

شماره پرونده: ۸۲۰-۳/۱-۱۴۰۴ ح

استعلام:

در مزایده‌های صورت گرفته در سامانه ستاد، برنده مزایده مدعی است که در وارد کردن عدد مربوط به مبلغ پیشنهادی دچار سهو شده و یک صفر اضافه وارد نموده است؛ در نتیجه مبلغ پیشنهادی ده برابر مبلغ مورد قصد است و به منظور جلوگیری از ضبط ده درصد وجه اولیه پرداختی، عدم تأیید صحت مزایده را از واحد اجرای احکام مدنی درخواست می‌کند. در این خصوص واحد اجرای احکام مدنی چه راهکاری باید اتخاذ کند؟

پاسخ:

اولاً، فروش مال از طریق مزایده، بیع تشریفاتی است؛ بنابراین، از یک سو تابع قواعد عمومی مربوط به معاملات است و از سوی دیگر، مقررات خاص ناظر بر برگزاری مزایده نیز باید در آن رعایت شود. ثانیاً، در فرض سؤال که برنده مزایده مدعی است در فرایند برقراری مزایده از طریق سامانه ستاد (سامانه تدارکات الکترونیکی دولت) به اشتباه رقم پیشنهادی را که مورد قصد وی نبوده است، وارد کرده و در نتیجه اعلام چنین قیمتی، وی به عنوان برنده مزایده معرفی شده است و عدم تأیید صحت مزایده را از اجرای احکام مدنی درخواست کرده است، اینکه آیا اشتباهی صورت گرفته است و یا تعمدی برای جلوگیری از برنده شدن دیگر شرکت‌کنندگان در مزایده وجود داشته است و اگر اشتباهی صورت گرفته است آیا از موارد ابطال مزایده می‌باشد و یا صرفاً به علت اعلام اشتباه قیمت، این فرد به اشتباه برنده اعلام شده و اکنون باید شخصی که بالاترین قیمت را پیشنهاد داده است، به جای این فرد، برنده اعلام شود، تشخیص آن با توجه به شرایط خاص هر پرونده و با احراز موضوع و انطباق آن با قانون، حسب مورد بر عهده قاضی رسیدگی‌کننده است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۷

۷/۱۴۰۴/۸۲۱

شماره پرونده: ۸۲۱-۵۸-۱۴۰۴ع

استعلام:

با توجه به مواد ۳۲ و ۳۱ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی و آیین نامه اجرایی بند «ج» ماده ۵۴ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۸/۱۰/۱۲ و وزیر عضو کمیسیون امور اجتماعی و دولت الکترونیک هیأت دولت با اصلاحات و الحاقات بعدی، در خصوص کارمندانی که پیش از صدور رأی وحدت رویه شماره ۴۲۲ تا ۴۲۷ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۵ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، پست سازمانی آنها تغییر (تنزل) یافته است، چه اقدامی می توان انجام داد؟

پاسخ:

اولاً، با عنایت به مواد ۳۱ و ۳۲ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی، ذیحساب و معاون ذیحساب با حکم وزارت امور اقتصادی و دارایی منصوب می شوند؛ بنابراین تغییر پست و جایگاه سازمانی آنها از اختیارات دستگاه اجرایی مربوط نمی باشد؛ همچنین در خصوص تغییر یا تنزل پست و جایگاه سازمانی اشخاص یادشده توسط وزارت امور اقتصادی و دارایی، مطابق آراء وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عدالت اداری؛ از جمله رأی شماره ۴۲۲ تا ۴۲۷ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۵ رفتار می شود.

ثانیاً، اشخاصی که پیش از صدور رأی وحدت رویه شماره ۴۲۲ تا ۴۲۷ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۵ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری بر خلاف قانون و مفاد رأی مزبور، پست سازمانی آنها تغییر (تنزل) یافته است، حسب مورد با رعایت شرایط قانونی مربوطه مانند تبصره ۵ ماده ۱۶ (الحاقی ۱۴۰۲) قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی و قسمت اخیر ماده ۸۹ این قانون، حق اقامه دعوا در دیوان عدالت اداری را دارا می باشند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۵/۰۴/۲۱

۷/۱۴۰۵/۱

شماره پرونده: ۱-۱۹۲-۱۴۰۵ع

استعلام:

همانگونه که مستحضرید به موجب ماده ۸ لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی، تصرف اراضی، ابنیه و تأسیسات و خلع ید مالک قبل از انجام معامله و پرداخت قیمت ملک یا حقوق مالک مجاز نمی‌باشد؛ مگر آن‌که در اثر موانعی از قبیل استنکاف مالک از انجام معامله، اختلافات مالکیت، مجهول بودن مالک، رهن یا بازداشت ملک، فوت مالک و غیره انجام معامله قطعی ممکن نگردد. در این صورت به منظور جلوگیری از وقفه یا تأخیر در اجرای طرح به شرح زیر اقدام می‌شود: چنانچه مالک ظرف یک ماه از تاریخ اعلام «دستگاه اجرایی» به یکی از انحاء مقرر در تبصره ۲ ماده ۴ برای انجام معامله مراجعه نکند یا از انجام معامله به نحوی استنکاف نماید مراتب برای بار دوم اعلام و پس از انقضاء ۱۵ روز مهلت مجدد، ارزش تقویمی ملک که طبق نظر هیأت کارشناسی مندرج در ماده ۴ یا تبصره ۲ آن تعیین شده است به میزان و مساحت مورد تملک به صندوق ثبت محل تودیع و دادستان محل یا نماینده وی سند انتقال را امضاء و ظرف یک ماه به تخلیه و خلع ید اقدام خواهد نمود.

چنانچه پرونده مربوط به بخشی از اراضی واقع در طرح عمرانی به سبب اختلاف در مالکیت در دادگاه مطرح شود و صدور دستور موقت مبنی بر عدم انتقال آن از سوی هر یک از طرفین دعوا درخواست شود و دادگاه دستور واریز وجه را به صندوق سپرده دادگستری صادر و مجری طرح نیز به عنوان خوانده کل وجوه مربوطه را به صندوق سپرده دادگستری واریز کند، آیا واریز وجه در صندوق ثبت محل موضوعیت دارد و یا آنکه تودیع آن در محل دیگری مانند صندوق سپرده دادگستری نیز تشریفات قانونی مندرج در ماده ۸ لایحه قانونی یادشده را برآورده می‌سازد و دادستان می‌تواند سند انتقال را وفق این ماده امضا کند؟

پاسخ:

با عنایت به اینکه ماده ۸ لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در مواردی که به لحاظ اختلافات در مالکیت امکان

انجام معامله قطعی وجود نداشته باشد، برای اقدامات تملیکی دستگاه اجرایی ساز و کار خاصی را پیش‌بینی کرده است و به موجب این مقرر قانونی، ارزش تقویمی ملک باید به صندوق ثبت محل تودیع شود؛ واریز وجه مذکور در غیر حساب (صندوق) تعیین شده در ثبت محل صحیح نبوده و علاوه بر مغایرت با نص قانون، می‌تواند موجب اختلال در روند اقدامات تملیکی و وظایف مجریان قانونی شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۵/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۵/۱۹

شماره پرونده: ۱۹-۱۶۸-۱۴۰۵ کی

استعلام:

چنانچه شخص حقیقی به نام و در راستای منافع شخصی حقوقی مرتکب جرم کلاهبرداری شود، اولاً، نحوه صدور حکم به رد مال چگونه خواهد بود؟ به عبارت دیگر، رد مال در این فرض بر عهده شخص حقیقی است و یا شخص حقوقی؟ با هر دو به نسبت مال برده شده؟ ثانیاً، چنانچه شخص حقوقی مکلف به رد مال به شاکی شود، آیا پس از رد مال می تواند برای جبران خسارت ناشی از رد مال به شخص حقیقی که به نام و در راستای منافع وی مرتکب کلاهبرداری شده است، رجوع کند؟

پاسخ:

مطابق ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در مسئولیت کیفری اصل بر مسئولیت شخص حقیقی است و شخص حقوقی در صورتی دارای مسئولیت کیفری است که نماینده قانونی شخص حقوقی به نام یا در راستای منافع آن، مرتکب جرمی شود. همچنین مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی مانع مسئولیت اشخاص حقیقی مرتکب جرم نیست. بر این اساس در فرض سوال که شخص حقیقی به نام و در راستای منافع شخص حقوقی مرتکب جرم کلاهبرداری شده است، جرم کلاهبرداری ارتكابی منتسب به شخص حقوقی است و چنین فرض می شود که مال حاصله از آن جرم برای شخص حقوقی منظور شده است. بر این اساس، مسئولیت رد اصل مال که ماهیت مدنی دارد و مجازات محسوب نمی شود به شرح مقرر در ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۴ بر عهده شخص حقوقی است؛ اما چنانچه مشخص شود شخص حقیقی به عنوان نماینده قانونی شخصی حقوقی از مال موضوع جرم کلاهبرداری منتفع شده است، هر یک از اشخاص حقیقی و حقوقی با توجه به قاعده تعدد مسئولیت اشخاص حقیقی و حقوقی، به میزان مال تحصیل شده از جرم، در قبال رد مال مسؤول می باشند و در فرضی که میزان مال تحصیل شده هر یک از اشخاص حقیقی و حقوقی از جرم مشخص نباشد، مستفاد از آرای وحدت رویه شماره ۷۹۹ مورخ ۱۳۹۹/۷/۱۵ و ۸۳۸ مورخ ۱۴۰۲/۸/۱۶ هیأت عمومی دیوان

عالی کشور و نظر به لزوم تفسیر مضیق قوانین کیفری و تفسیر به نفع متهم و اصل تساوی مسؤولیت، هر یک از اشخاص حقیقی و حقوقی به نسبت مساوی، در پرداخت رد مال مسؤول می باشند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۲۲

۷/۱۴۰۵/۲۳

شماره پرونده: ۲۳-۱۱۸-۱۴۰۵ ح

استعلام:

چنانچه نمایندگی شرکت خودروسازی به شخص حقیقی اعطا شده باشد، آیا صرف اعطای این نمایندگی (صرف نظر از ضوابط مسلم ایجاد شخصیت حقوقی) موجب ایجاد شخصیت حقوقی مستقل از شخص حقیقی می‌شود؛ به گونه‌ای که شخص حقوقی در دعاوی به طور مستقل از شخص حقیقی طرف دعوا قرار گیرد؟ آیا با وحدت ملاک از ماده یک آیین‌نامه شماره ۵۷ تنظیم امور نمایندگی‌ها مصوب ۱۳۸۷/۷/۱۷ شورای عالی بیمه و اصول حقوق تجارت می‌توان گفت نفس نمایندگی به خودی خود ایجاد شخصیت حقوقی مستقل نمی‌کند و تابع قرارداد اعطای نمایندگی به نماینده؛ اعم از شخص حقوقی و یا حقیقی است؛ به همین سبب بار مسئولیت در دعاوی نیز بر عهده نماینده؛ اعم از شخص حقیقی و یا حقوقی می‌باشد و از آنجا که در فرض سؤال، نمایندگی به شخص حقیقی واگذار شده است و ایجاد شخص حقوقی مطابق ضوابط حقوق تجارت و قوانین خاص متصور نیست، طرح دعوا صرفاً به طرفیت شخص حقیقی موضوعیت دارد؟ برای مثال، چنانچه نمایندگی شرکت خودروسازی به شخص حقیقی به نام «م» اعطا شود و وی با ایجاد مجموعه‌ای برای خود شروع به فعالیت کند و عرفاً به آن مجموعه نمایندگی آقای «م» گفته شود و در اثر اقدامات این مجموعه خسارتی (غیر از موارد در راستای نمایندگی) به دیگری وارد آید، آیا طرح دعوا علیه نمایندگی و در نهایت محکومیت آن صحیح است؟

پاسخ:

اولاً، با لحاظ تعریف «نمایندگی مجاز» به شرح مذکور در بند ۴ ماده یک قانون حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان خودرو مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی و بند «ج» ماده یک آیین‌نامه اجرایی این قانون مصوب ۱۳۹۵/۱/۲۲ هیأت وزیران، در فرض سؤال که شرکت خودروساز به شخص حقیقی نمایندگی فروش خودرو اعطا نموده است، از مواد ۵۸۴ به بعد قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱، چنین مستفاد است که صرف انعقاد قرارداد نمایندگی با شخص حقیقی، موجب شخصیت حقوقی نمی‌باشد؛ بلکه ایجاد شخصیت حقوقی، تابع قوانین و مقررات حاکم و اراده مقنن است.

ثانیاً، در فرض سؤال، چنانچه شخص حقیقی دارای نمایندگی، خساراتی به دیگران وارد نماید که در اجرای قرارداد نمایندگی نباشد، اقامه دعوا به طرفیت وی، تابع عمومات آیین دادرسی و مسئولیت مدنی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۲۹

۷/۱۴۰۵/۳۶

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۳/۱-۳۶ ح

استعلام:

در دو پرونده اجرایی، محکوم له و محکوم علیه هر یک از این پرونده‌ها به پرداخت مبالغی بابت اصل خواسته و خسارت تأخیر تأدیه آن در حق یکدیگر محکوم شده‌اند؛ وجه موضوع دو حکم تا میزان برابر تهاتر شده و محکوم علیه دیگر نیز مابقی وجه را پرداخت کرده‌اند و قسمتی نیز تاکنون وصول نشده است؛ در فرایند اجرای حکم، نسبت به یکی از احکام اعاده دادرسی شده است که با اعمال آن حکم بر بی‌حقی خواهان بدوی صادر شده است. با توجه به توضیحات پیش گفته، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- با توجه به صدور حکم بر بی‌حقی یکی از محکوم‌لهم پرونده، در خصوص تهاتر صورت گرفته حکم قضیه چیست؟

۲- با صدور رأی موضوع اعاده دادرسی و اعمال ماده ۳۹ قانون اجرای مدنی مصوب ۱۳۵۶ و اعاده حکم به پیش از اجرا، آیا محکوم علیه پرونده دیگر باید اصل خواسته و تأخیر تأدیه آن را از ابتدا پرداخت کند و یا محاسبه در پرداخت خسارت تأخیر تأدیه با توجه به تهاتر صورت گرفته، منتفی است و باید صرفاً مابقی وجه را پرداخت کند؟

پاسخ:

۱ و ۲- در فرض سؤال که در دو فقره اجراییه، طرفین متقابلاً به پرداخت وجه و خسارت تأخیر تأدیه به یکدیگر محکوم شده‌اند و دو دین تا میزان برابر تهاتر شده و قسمتی از محکوم به پرداخت و قسمتی دیگر باقی مانده است و پس از آن با درخواست اعاده دادرسی، یکی از احکام نقض شده است، اولاً، با نقض یکی از احکام و اعمال ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، تهاتر قبلی کان لم یکن می‌شود. ثانیاً، حکم دیگر که معتبر و به قوت خود باقی است، باید اجرا شود و از این حیث بین اصل دین و خسارت تأخیر تأدیه آن تفاوتی نیست.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۵/۵۱

شماره پرونده: ۵۱-۱۲۷-۱۴۰۵ ح

استعلام:

با توجه به اینکه دعوای تعدیل نفقه، دعوایی غیر مالی است، مرجع صالح برای رسیدگی به دعوای تعدیل نفقه اقارب موضوع رأی صادره از سوی دادگاه صلح بر عهده کدام دادگاه است؟ دادگاه صلح صادرکننده رأی سابق؛ دادگاه خانواده یا دادگاه حقوقی عمومی؟

پاسخ:

در موارد تعیین میزان نفقه و ترتیب پرداخت آن، وفق ماده ۴۷ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، دادگاه به طور معمول، حکم به پرداخت نفقه صادر نمی‌کند و فقط میزان و ترتیب پرداخت را تعیین و اعلام می‌کند و صرف تعیین نفقه و میزان و تعدیل بعدی آن به معنای صدور حکم به پرداخت نفقه نمی‌باشد؛ بنابراین در موارد مذکور دعوای غیر مالی و در صلاحیت دادگاه خانواده است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۴

۷/۱۴۰۵/۵۵

شماره پرونده: ۵۵-۶۶-۱۴۰۵ ح

استعلام:

با عنایت به مفاد مواد ۹۹ و ۱۰۰ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی و قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- مقصود از عبارت «خارج از محدوده قانونی شهر» به شرح مندرج در ماده یک قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی چیست؟ آیا منطبق با عبارت «خارج از حریم مصوب شهر» (تبصره ۲ ماده ۹۹ قانون شهرداری) است؟ ۲- ملاک قانونی برای احراز وقوع ملک خارج از محدوده قانونی شهر یا در محدوده شهر و حریم آن، استعلام از کدام مرجع است؟ شهرداری، فرمانداری یا اداره جهاد کشاورزی؟

پاسخ:

۱- بر اساس ماده یک قانون تعاریف محدوده و حریم شهر، روستا و شهرک و نحوه تعیین آن‌ها مصوب ۱۳۸۴، محدوده شهر عبارت است از حد کالبدی موجود شهر و توسعه آتی در دوره طرح جامع و تا تهیه طرح مذکور در طرح‌های شهر که ضوابط و مقررات شهرسازی در آن لازم‌الاجرا می‌باشد؛ وفق این ماده، شهرداری‌ها در چارچوب وظایف قانونی خود کنترل و نظارت بر احداث هر گونه ساختمان و تأسیسات و سایر اقدامات مربوط به توسعه و عمران در داخل محدوده شهر را نیز به عهده دارند و به موجب ماده ۲ قانون یادشده، حریم شهر عبارت است از قسمتی از اراضی بلافاصله پیرامون محدوده شهر که نظارت و کنترل شهرداری در آن ضرورت دارد و از مرز تقسیمات کشوری شهرستان و بخش مربوط تجاوز ننماید؛ همچنین به موجب ماده ۱۰ قانون یادشده، هیچ یک از شهرها محدوده و حریم دیگری به جز محدوده و حریم موضوع مواد یک و ۲ این قانون را نخواهند داشت و عناوین یادشده، جایگزین تمامی عناوین متناظر آن‌ها؛ از جمله محدوده قانونی؛ حریم قانونی و نظایر آن‌ها شده و عناوین یادشده با تصویب قانون فوق ملغی شده است.

با توجه به تعاریف و مستندات قانونی یادشده، عبارت خارج از محدوده قانونی شهر مندرج در ماده یک قانون حفظ کاربری اراضی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی با عبارت خارج از حریم مصوب شهری موضوع تبصره ۲ ذیل بند ۳ (الحاقی ۱۳۷۲) ماده ۹۹ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی منطبق نیست؛ زیرا عبارت خارج از محدوده شهر شامل املاک و اراضی داخل حریم نیز می‌شود و متفاوت از عبارت خارج از حریم می‌باشد. اراضی واقع در حریم که دارای کاربری زراعی و باغی هستند، به استناد ماده یک قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، باید پیش از صدور پروانه احداث بنا، مجوز تغییر کاربری از سازمان جهاد کشاورزی دریافت نمایند؛ این در حالی است که اراضی زراعی و باغی واقع در محدوده شهر، مشمول این قانون نیستند.

۲- با عنایت به قانون تعاریف و ضوابط تقسیمات کشوری مصوب ۱۳۶۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی و قانون تعاریف محدوده و حریم شهر، روستا و شهرک و نحوه تعیین آن‌ها مصوب ۱۳۸۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی و دیگر قوانین مرتبط با تقسیمات کشوری که امر نظارت و اجرای قوانین مربوط به تعیین قلمرو محدوده شهرها و حریم آن‌ها را بر عهده وزارت کشور، به عنوان متولی اصلی این امور قرار داده است، مراجع قضایی و اداری در انجام وظایف خود باید از وزارت کشور یا زیر مجموعه‌های آن (استانداری، فرمانداری و بخشداری) برای تعیین محدوده قانونی شهر و حریم آن استعلام نمایند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۸

۷/۱۴۰۵/۵۶

شماره پرونده: ۵۶-۹/۲-۱۴۰۵ ح

استعلام:

شخصی در خرداد سال ۱۳۹۵ فوت نموده است و مهریه زوجه وی که سال ۱۳۵۳ ازدواج نموده است، سی هزار تومان است؛ در چنین فرضی مهریه زوجه چگونه محاسبه می‌شود؟

توضیح آنکه در خصوص موضوع، سه دیدگاه مختلف به شرح زیر قابل طرح است: دیدگاه نخست: با توجه به اینکه زوج در سال ۱۳۹۵ فوت کرده است و ماده ۳ آیین‌نامه اجرایی قانون الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی مصوب ۱۳۷۷/۲/۱۳ هیأت وزیران، تاریخ فوت را مبنای محاسبه قرار داده است؛ بر این اساس، اعم از آنکه زوجه مهریه خود را در سال ۱۳۹۵ مطالبه کرده باشد و یا در سال ۱۴۰۵، باید بر اساس شاخص اعلامی بانک مرکزی در سال ۱۳۹۴ مهریه وی محاسبه شود. دیدگاه دوم: چنانچه زوجه در خرداد ۱۳۹۵ مهریه خود را مطالبه کند، مهریه وی بر اساس شاخص سال ۱۳۹۴ محاسبه و پرداخت می‌شود و در سال‌های بعد به دلیل تعیین شاخص سال ۱۳۹۵ دیگر نمی‌تواند مابه‌التفاوت سه ماه را بر اساس شاخص اعلامی برای سال ۱۳۹۵ مطالبه کند (قاعده اقدام)؛ اما اگر مهریه در سال ۱۴۰۵ مطالبه شود، از آنجا که شاخص سال ۱۳۹۵ مشخص است، باید بر اساس شاخص همین سال مهریه محاسبه و پرداخت شود.

دیدگاه سوم: چنانچه زوجه در سال ۱۳۹۵ مهریه خود را مطالبه نماید، مهریه بر اساس شاخص سال ۱۳۹۴ محاسبه می‌شود که در سال‌های بعد به دلیل تعیین شاخص سال ۱۳۹۵ می‌تواند مابه‌التفاوت سه ماه را بر اساس شاخص سال ۱۳۹۵ دریافت کند و در صورتی که در سال ۱۴۰۵ مهریه خود را مطالبه نماید، با توجه به مشخص بودن شاخص سال ۱۳۹۵، مهریه بر اساس شاخص همین سال محاسبه و وصول می‌شود. با توجه به توضیحات فوق، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- چنانچه زوجه که همسر وی در سال ۱۳۹۵ فوت کرده است، مهریه خود را در خرداد همان سال مطالبه کند، آیا مهریه وی بر اساس شاخص سال ۱۳۹۴ محاسبه می‌شود؟ در سال بعد که شاخص سال ۱۳۹۵ مشخص می‌شود،

آیا زوجه می‌تواند مهریه خود را تا خرداد ۱۳۹۵ مطالبه کند و یا آنکه مابه‌التفاوت این چند ماه را نمی‌تواند در سال‌های بعد مطالبه کند؟

۲- چنانچه در فرض سؤال، زوجه مهریه خود را در سال ۱۴۰۵ مطالبه کند، با توجه به اینکه شاخص سال ۱۳۹۵ (سال فوت زوج) مشخص است، مهریه زوجه باید بر اساس شاخص سال ۱۳۹۵ محاسبه شود و یا بر اساس شاخص سال ۱۳۹۴؟

پاسخ:

۱ و ۲- اولاً، منظور از شاخص سالانه موضوع ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ نرخ تورم سالانه براساس میانگین اعداد شاخص قیمت در یک سال منتهی به هر ماه می‌باشد؛ اما در خصوص مهریه مقصود، سال شمسی است.

ثانیاً، هرچند قانون استفساریه تبصره ذیل ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی مصوب ۱۳۷۶، منظور از زمان تأدیه مهریه موضوع تبصره الحاقی ۱۳۷۶/۴/۲۹ به ماده یادشده را زمان اجرای حکم قطعی و لازم‌الاجرا دانسته است؛ اما نظر بر این‌که وفق تبصره یادشده، مهریه وجه رایج متناسب با تغییر شاخص قیمت سالانه زمان تأدیه به نسبت سال وقوع عقد پرداخت می‌شود، محاسبه مهریه به شرح مذکور در این تبصره مستلزم تحقق عنوان شاخص سالانه است که این عنوان صرفاً بر شاخص سال قبل از تأدیه صدق می‌کند و در خصوص سال زمان تأدیه، چنین شاخصی تحقق نیافته تا بر اساس آن امر محاسبه صورت گیرد. بنابراین، همان‌گونه که در ماده ۲ آیین‌نامه اجرایی این تبصره مصوب ۱۳۷۷/۲/۱۳ هیأت وزیران آمده است ملاک، متوسط شاخص بها در سال قبل و به ترتیب تعیین شده در این آیین‌نامه است و زوج ملزم به پرداخت مهریه وجه رایج بر اساس متوسط شاخص بها در سال قبل است و مابه‌التفاوت شاخص سال قبل و شاخص سالانه زمان اجرای حکم قطعی و لازم‌الاجرا پس از تحقق این شاخص، قابل مطالبه نمی‌باشد.

ثالثاً، ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی و تبصره الحاقی به آن و قانون استفساریه این تبصره در مقام بیان فرض غالب است (از حیث احتساب زمان پرداخت) و مطالبه مهریه پس از فوت زوج، تابع عمومات حاکم بر تقسیم ترکه؛ از جمله مواد ۸۶۸ و ۸۶۹ قانون مدنی است و ماده ۳ آیین‌نامه اجرایی تبصره یادشده مصوب ۱۳۷۷/۲/۱۳ هیأت وزیران نیز همسو با عمومات اخیرالذکر است و در فرض مطالبه مهریه زوجه از ترکه زوج متوفا، از آنجا که مهریه زوجه

حال بوده است و به این نحو نبوده که به واسطه فوت زوج حال شود (ماده ۲۳۱ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹)، محاسبه مهریه از ترکه زوج متوفا (موضوع ماده ۳ آیین نامه اجرایی یادشده)، تابع ملاک مقرر در ماده ۲ همین آیین نامه و بر اساس شاخص بها در سال پیش از فوت زوج است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۵/۵۷

شماره پرونده: ۵۷-۱۴۲-۱۴۰۵ کی

استعلام:

با توجه به حکم مقرر در ماده ۷ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ در صورت صدور کیفرخواست، آیا متهم از تمامی سمت‌های مذکور در قانون برای مثال عضویت در شورای اسلامی شهر و کارمندی شهرداری معلق می‌شود و یا آنکه صرفاً از سمتی که به موجب آن کیفرخواست صادر شده است، معلق خواهد شد؟ به عبارت دیگر، چنانچه متهمی که عضو شورای اسلامی شهر و همچنین کارمند شهرداری است، بابت اخذ رشوه برای وی کیفرخواست صادر شود، آیا تعلیق این فرد شامل هر دو سمت وی در شورای اسلامی شهر و شهرداری می‌شود و یا صرفاً محدود به شورای اسلامی شهر است و ادامه کار این فرد و دریافت حقوق و مزایا توسط وی بابت کارمند شهرداری بلامانع است؟

پاسخ:

از عبارت «در صورتی که متهم به موجب رأی قطعی براءت حاصل کند، ایام تعلیق جزء خدمت او محسوب و حقوق و مزایای مدتی را که به علت تعلیقش نگرفته، دریافت خواهد کرد» به شرح مذکور در قسمت اخیر ماده ۷ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ چنین مستفاد است که چنانچه مرتکبان جرایم موضوع این قانون از کارکنان دولت و دستگاه‌های موضوع مواد ۳، ۴ و ۵ قانون باشند و پرونده اتهامی آن‌ها به صدور کیفرخواست منتهی شود، از شغل خود تا صدور حکم قطعی معلق می‌شوند؛ بر این اساس، اعمال مقررات این ماده ناظر به مرتکبانی است که به نحوی از انحاء در استخدام دستگاه‌های دولتی و عمومی هستند؛ بنابراین در فرض سؤال که مرتکب در شهرداری شاغل است، چنانچه در ارتباط با شغل خود و یا در ارتباط با وظایف خود در شورای اسلامی شهر مرتکب جرایم موضوع قانون پیش‌گفته شود، تا صدور حکم قطعی از شغل خود (در شهرداری) معلق می‌شود؛ اما از آنجا که با لحاظ ماده ۷ قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۴۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی و قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا و انتخاب شهرداران و دهیاران مصوب ۱۳۷۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی، عضویت در شورای اسلامی شهر شغل محسوب نمی‌شود، این امر از

مصادیق ماده ۷ قانون صدرالذکر که ناظر به مرحله‌ای پیش از اثبات جرم و مستلزم تفسیر مضیق می‌باشد، خارج است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۲۱

۷/۱۴۰۵/۶۴

شماره پرونده: ۱۴۰۵-۳/۱-۶۴

استعلام:

مدیریت امور اراضی استان به موجب دادنامه قطعی به واگذاری قطعه زمینی با مساحت مشخص و انعقاد قرارداد واگذاری با خواهان محکوم شده است. پس از صدور اجراییه و مکاتبه با سازمان محکوم علیه، آن سازمان اعلام نموده است که به سبب استعلام واصله از اداره منابع طبیعی اراضی موضوع دادنامه در پهنه بستر و حریم مسیل رودخانه واقع شده و واگذاری اراضی مقدور نمی باشد؛ با توجه به فرض سؤال، خواهشمند است در خصوص قابلیت یا عدم قابلیت اجرایی آن اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

صرف نظر از اینکه موضوع جنبه مصداقی دارد و تشخیص مصداق از جمله قابلیت یا عدم قابلیت اجرای رأی بر عهده مقام قضایی مربوط است، اولاً، صرف ادعای شخص ثالث موجبی برای عدم اجرای حکم نیست و مطابق ماده ۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، پیش از نقض حکم یا توقف اجرای آن مطابق مقررات، حکم قابل اجرا است؛ مگر آنکه موضوع مشمول ماده ۴۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و یا مقررات اعتراض ثالث اصلی موضوع مواد ۴۱۷ به بعد قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ باشد.

ثانیاً، وفق مواد ۲۵، ۲۶ و ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، رفع اشکالات و اختلافات اجرایی و همچنین رفع ابهام از رأی صادره، حسب مورد با دادگاهی که حکم زیر نظر آن اجرا می شود و یا دادگاه صادرکننده رأی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۵/۶۹

شماره پرونده: ۶۹-۱۸۶/۱-۱۴۰۵

استعلام:

همانگونه که مستحضرید وفق بندهای ۳ و ۴ ماده ۳۸ قانون بخش تعاونی اقتصاد جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی، شرط تصدی سمت‌های هیأت مدیره، هیأت رئیسه، مدیر عامل و بازرس شرکت‌های تعاونی و اتاق‌های تعاون، عدم سابقه محکومیت به جعل، ارتشاء، اختلاس، خیانت در امانت، تدلیس، تصرف غیر قانونی در اموال دولتی و ورشکستگی به تقصیر است. با عنایت به اینکه بر اساس مفاد ماده ۲۵ و بند «ر» ماده ۲۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، محکومان قطعی کیفری در جرایم عمدی، مشمول محرومیت از برخی حقوق اجتماعی؛ از جمله عضویت در هیأت مدیره شرکت‌های تعاونی در مدت زمان مقرر در ماده ۲۵ این قانون می‌شوند و به موجب تبصره ماده ۲۶ همین قانون، که محرومان از حقوق اجتماعی پس از گذشت موارد مقرر در ماده ۲۵ اعاده حیثیت شده و آثار تبعی محکومیت آنان زائل می‌شود، خواهشمند است به پرسش زیر پاسخ دهید:

چنانچه متقاضیان تصدی سمت هیأت مدیره و هیأت رئیسه شرکت‌های تعاونی و اتاق‌های تعاون دارای محکومیت قطعی کیفری در جرائم عمدی ذکر شده باشند، آیا پس از گذشت مواعد مقرر در ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، محرومیت از حقوق اجتماعی آنها مطابق بند «ر» و تبصره ۲ ذیل ماده ۲۶ این قانون زائل می‌شود و یا آنکه به صورت دائمی نمی‌توانند در شرکت‌های تعاونی و اتاق‌های تعاون کاندیدای سمت‌های مذکور شوند؟

پاسخ:

ماده ۳۸ قانون بخش تعاونی اقتصاد جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی، از جمله، قسمت اخیر بند ۳ (محکومیت به جعل اسناد) و نیز بند ۴ آن (عدم سابقه محکومیت به ارتشاء، اختلاس، کلاهبرداری، خیانت در امانت، تدلیس، تصرف غیر قانونی در اموال دولتی و ورشکستگی به تقصیر) در مقام بیان شرایط سلبی احراز صلاحیت و شایستگی عضویت در هیأت مدیره، هیأت رئیسه، مدیر عامل و بازرسان تعاونی‌ها است که لزوماً از جنس مجازات‌های تبعی و محرومیت از حقوق اجتماعی مترتب بر آن مندرج در مواد ۲۵ و ۲۶ قانون مجازات

اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نمی باشد؛ زیرا، مقنن در مواردی که نظر به محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان مجازات تبعی دارد، به آن اشاره می کند؛ مانند قید مدت در محرومیت موضوع بند ۲ ماده ۱۱۱ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷؛ بر این اساس و با توجه به تفاوت جنس «شرط احراز صلاحیت» با «مجازات تبعی» و «محرومیت از حقوق اجتماعی»، شرط سلبی موضوع بندهای پیش گفته از ماده ۳۸ قانون پیش گفته با اعاده حیثیت کیفری موضوع مواد ۲۵ و ۲۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و بند «ر» تبصره ماده اخیرالذکر از بین نمی رود؛ زیرا محل اعمال و اجرای این مواد از دو قانون یادشده متفاوت است؛ بنابراین، شرط سلبی (عدم سابقه محکومیت) تا زمانی که قانون خاص آن را باقی بداند، ادامه می یابد و لزوماً با اعاده حیثیت کیفری از بین نمی رود. شایسته ذکر است برخی جرائم مندرج در بندهای ۳ و ۴ ماده ۳۸ قانون بخش تعاونی اقتصاد جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی مانند خیانت در امانت، ورشکستگی به تقلب و ... اصولاً فاقد آثار تبعی اند و اعاده حیثیت نسبت به این موارد منتفی است؛ اما در عین حال، مانع احراز این سمت ها می باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۹

۷/۱۴۰۵/۷۱

شماره پرونده: ۷۱-۱۶۸-۱۴۰۵ کی

استعلام:

۱- فرد «الف» شکایتی علیه فرد «ب» مطرح کرده است؛ به سبب آنکه یکی از اتهامات در صلاحیت دادگاه کیفری یک بوده است، پرونده به آن مرجع ارجاع شده است؛ این دادگاه به جهت عدم احراز وقوع جرم، در خصوص آن اتهام، قرار منع تعقیب صادر و در مورد دیگر اتهامات قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت دادگاه کیفری دو صادر کرده است؛ در چنین فرض، آیا قرار صادره منطبق با موازین قانونی است؟

۳- چنانچه متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی دادرسی کمتر از هجده سال سن داشته باشد و پس از رسیدگی در مرحله صدور کیفرخواست، سن وی به هجده سال تمام برسد و یا پس از ارجاع پرونده، به دادگاه، وی دارای هجده سال تمام شمسی شود؛ در هر یک از این فرض کدام یک از دادگاه‌های کیفری یا اطفال و نوجوانان صالح به رسیدگی است؟

پاسخ:

۱- اولاً، اظهارنظر در خصوص صحت یا عدم صحت آراء صادره از مراجع قضایی، از وظیفه این اداره کل خارج می‌باشد.

ثانیاً، با عنایت به ماده ۳۱۳ و تبصره‌های ۱ و ۲ ماده ۳۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، چنانچه بزهکار مرتکب یک یا چند جرم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری یک و همچنین یک یا چند جرم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری دو شود، به تمامی اتهامات باید توأمان و در دادگاه کیفری یک رسیدگی شود. بر این اساس در فرض سؤال، با توجه به اتهامات اولیه که در مجموع برای دادگاه کیفری یک ایجاد صلاحیت کرده است (تثبیت صلاحیت) در ادامه نیز رسیدگی در صلاحیت دادگاه کیفری یک خواهد بود و صدور قرار منع تعقیب در خصوص اتهام موضوع صلاحیت این دادگاه، مسقط صلاحیت ایجاد شده برای دادگاه مذکور در رسیدگی به دیگر اتهامات متهم (که اصولاً در صلاحیت دادگاه کیفری دو است) نمی‌باشد (استمرار صلاحیت ایجاد شده). بر این اساس در فرض سؤال، دادگاه کیفری یک نمی‌تواند قرار عدم صلاحیت صادر کند.

۳- با توجه به قواعد عام حاکم بر صلاحیت و ضرورت تثبیت صلاحیت دادگاه و با لحاظ معیار در نظر گرفته شده در ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، مناط صلاحیت دادگاه کیفری در رسیدگی به جرایم مطروحه در آن دادگاه، تاریخ طرح پرونده در آن دادگاه است و ماده ۳۴۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نیز که دادگاه کیفری را مکلف کرده است، بدون تعیین وقت رسیدگی، ظرف حداکثر یک ماه از تاریخ ارجاع، پرونده را بررسی و چنانچه خود را صالح به رسیدگی نداند اتخاذ تصمیم کند، بر این مبنا است؛ بنابراین، در مواردی که پرونده با صدور کیفرخواست به دادگاه ارجاع می‌شود و همچنین در مواردی که پرونده به طور مستقیم پس از ارجاع برای انجام تحقیقات مقدماتی و رسیدگی در دادگاه کیفری (در فرض سؤال دادگاه اطفال و نوجوانان) مطرح می‌شود، تاریخ ارجاع پرونده «تاریخ شروع به رسیدگی» مذکور در ماده ۳۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ محسوب می‌شود و چنانچه سن متهم در تاریخ ارجاع پرونده از هجده سال تمام تجاوز کند، دادگاه اطفال و نوجوانان باید، قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت دادگاه کیفری ذیربط صادر کند.

با عنایت به مراتب پیش‌گفته و با لحاظ شاخص تاریخ ارجاع، پاسخ هر یک از فروض مندرج در استعلام در خصوص دادگاه صالح، مشخص است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۱

۷/۱۴۰۵/۷۴

شماره پرونده: ۷۴-۱۲۷-۱۴۰۵ ح

استعلام:

۲- فردی در دادگاه صلح اقامه دعوا کرده است؛ خوانده نیز دعوای تقابل در صلاحیت دادگاه حقوقی را اقامه کرده؛ اما در دادگاه حقوقی دعوای تقابل را مسترد کرده و این دادگاه در خصوص دعوای تقابل قرار رد و در مورد دعوای خواهان اصلی، قرار عدم صلاحیت صادر کرده است. آیا در چنین فرضی، قرار عدم صلاحیت صادره منطبق با موازین قانونی است؟

پاسخ:

۲- صرف نظر از آنکه اظهارنظر در خصوص انطباق یا عدم انطباق تصمیم مرجع قضایی با قانون، از وظایف این اداره کل خارج است، در فرض سؤال که رسیدگی به دعوای طاری (تقابل) در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی بوده است و به سبب ضرورت رسیدگی توأمان به دعوای اصلی و طاری، موضوع در صلاحیت این دادگاه تشخیص داده شده است، با استرداد دعوای تقابل و صدور قرار مقتضی در این خصوص از سوی دادگاه عمومی حقوقی، موجبی برای صدور قرار عدم صلاحیت در خصوص دعوای اصلی به شایستگی دادگاه صلح نیست؛ زیرا با احراز شرایط رسیدگی توأمان به دعوا به وسیله دادگاه حقوقی، مطابق مقررات مواد ۱۷ و ۱۰۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و لحاظ ماده ۱۷ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲، از همان زمان، برای دادگاه حقوقی ایجاد صلاحیت شده است و صرف استرداد دعوای تقابل، موجب زوال صلاحیت ایجاد شده برای دادگاه در رسیدگی به دعوای اصلی نمی‌باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۲

۷/۱۴۰۵/۸۷

شماره پرونده: ۸۷-۱۸۲-۱۴۰۵

استعلام:

متهمی که مرتکب جعل اسناد رسمی مانند شناسنامه، کارت ملی و یا گذرنامه از طریق ساخت این اسناد رسمی شود، با توجه به اینکه یکی از مندرجات این گونه اسناد و به طور کلی هر سند رسمی، امضاء مقام و مسئول و کارمند حکومتی و دولتی است، آیا مشمول ماده ۵۲۵ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ (جعل امضا مقامات و کارمندان دولتی) است که یک تا ده سال حبس دارد و یا آنکه مشمول حکم ماده ۵۳۳ این قانون (جعل اسناد رسمی) می باشد که یک تا ۵ سال حبس دارد؟ خصوصیتی که این دو ماده را از یکدیگر در خصوص جعل اسناد رسمی متمایز می کند، چیست؟ مفهوم و مقصود از عبارت «از حیث مقام رسمی» چیست؟ توضیح آنکه، تمام اسناد رسمی از سوی کارمندان دولتی تنظیم می شوند و چنانچه عقیده بر این باشد که جعل و ساختن اسناد رسمی به جهت امضاء موجود در سند رسمی، جعل مشمول ماده ۵۲۵ قانون یادشده می باشد، در عمل حکم موضوع ماده ۵۳۳ این قانون منتفی بوده و هیچ جرمی مشمول این ماده نخواهد بود.

پاسخ:

اولاً، در مواردی که جاعل در مقام جعل اسنادی مانند گذرنامه، گواهینامه، شناسنامه، مدرک تحصیلی و مانند آن امضای مقام مجاز صادرکننده آن سند را نیز ذیل سند مجعول جعل می کند، موضوع از شمول بند یک ماده ۵۲۵ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ خروج موضوعی دارد؛ زیرا در این موارد، قصد واقعی جاعل، جعل همان سند است و نه جعل امضای مقام ذیصلاحی که سند با امضای او سندیت می یابد؛ اما در مواردی که امضا، موضوعیت دارد؛ همانند معرفی نامه و مکاتبات رسمی اداری، موضوع مشمول بند یک ماده ۵۲۵ یادشده است. ثانیاً، در ماده ۵۲۵ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، عبارت «از حیث مقام رسمی آنان» به این معناست که جعل امضا، مهر، دستخط یا احکام اشخاص مذکور زمانی مشمول این ماده است که این جرم به اعتبار سمت و جایگاه اداری و حاکمیتی آنان ارتکاب یافته باشد؛ برای مثال، چنانچه فردی امضای قاضی دادگاه را ذیل اوراق مربوط به دادگاه جعل کند، از آنجا که امضا به اعتبار مقام قضایی وی است، مشمول حکم این ماده خواهد

بود؛ اما اگر امضای همان قاضی در قراردادی خصوصی مانند عقد اجاره به عنوان موجر یا مستأجر جعل شود، جعل مزبور مشمول ماده ۵۲۵ قانون مذکور نمی‌باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۲۱

۷/۱۴۰۵/۹۰

شماره پرونده: ۱۴۰۵-۶۱-۹۰ ح

استعلام:

چنانچه دفتریار دفترخانه اسناد رسمی به موجب ماده ۱۳ قانون دفاتر اسناد رسمی و کانون سردفتران و دفتریاران مصوب ۱۳۵۴ با اصلاحات بعدی، از سمت دفتریاری دفترخانه مربوطه معلق و سپس به سمت سردفتری دفترخانه‌ای دیگر منصوب شود، با توجه به تغییر وضعیت شغلی و زائل شدن سمت دفتریاری و با عنایت به اینکه مفاد تعلیق ناظر بر سمت دفتریاری این فرد می‌باشد، آیا باید از تعلیق مذکور رفع اثر شود؟

پاسخ:

در فرض سؤال که در اجرای ماده ۱۳ قانون دفاتر اسناد رسمی و کانون سردفتران و دفتریاران مصوب ۱۳۵۴ با اصلاحات بعدی، دفتریار از سمت خود معلق و پس از آن به سمت سردفتری دفترخانه دیگری منصوب شده است؛ با فرض اینکه دفتریار یادشده دارای شرایط مقرر در ماده ۱۲ این قانون باشد، از آنجا که اطلاق ماده ۱۳ قانون در تعلیق سردفتر یا دفتریاری که متهم به ارتکاب جرایم موضوع این ماده است، شامل سردفتر مذکور نیز می‌شود، تا زمانی که حکم قطعی صادر و تعیین تکلیف نشده باشد، موجب قانونی برای رفع اثر از تعلیق وجود ندارد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۵/۹۱

شماره پرونده: ۱۸۲-۹۱-۱۴۰۵

استعلام:

با عنایت به ماده ۵۱۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ که مقرر می‌دارد «هرکس به حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی و مقام معظم رهبری به نحوی از انحاء اهانت نماید به حبس از شش ماه تا دو سال محکوم خواهد شد.» و نظر به اینکه قائد بزرگ امت سیدالشهدای انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای (ره) توسط دشمن آمریکایی - صهیونی به شهادت رسیده‌اند و در حال حاضر خلف صالح ایشان آیت‌الله سید مجتبی خامنه‌ای (حفظ‌الله تعالی) رهبری امت اسلامی را عهده‌دار شده‌اند، در پرونده‌هایی که پس از شهادت به ساحت امام شهید امت اهانت می‌شود، محاکم انقلاب اسلامی با سکوت قانونگذار مواجه شده‌اند؛ خواهشمند است در این خصوص اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

با عنایت به سیاق ماده ۵۱۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ و دلالت عبارت «مقام معظم رهبری» در فعلیت این جایگاه و اصل تفسیر به نفع متهم، منظور از عبارت «مقام معظم رهبری» در ماده پیش‌گفته، رهبر فعلی و در قید حیات می‌باشد؛ تفکیک شخص بنیان‌گذار جمهوری اسلامی از «مقام معظم رهبری» مؤید این استنباط است؛ بنابراین موضوع استعلام، مشمول عمومات جرم توهین بوده و از شمول ماده ۵۱۴ قانون پیش‌گفته و به تبع آن از صلاحیت دادگاه انقلاب مقرر در بند «ب» ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، خارج است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۰

۷/۱۴۰۵/۹۲

شماره پرونده: ۹۲-۱۹۲-۱۴۰۵ ح

استعلام:

۱- چنانچه اداره جهاد کشاورزی به علت ترک فعل، وظایف خود را در اعلام جرم تا لحاظ مرور زمان تعقیب (سه سال) انجام ندهد و نتوان از جنبه کیفری با مرتکب برخورد کرد، آیا این اداره می تواند دادخواست قلع و قمع بنا و مستحذات را پس از شمول مرور زمان تقدیم دادگاه کند؟

۲- در راستای حفظ حقوق عمومی و اهمیت حفظ کاربری اراضی زارعی و باغها، آیا می توان از رأی وحدت رویه شماره ۷۰۷ مورخ ۱۳۸۶/۱۲/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور چنین برداشت نمود که این رأی در مقام بیان فرضی است که دادگاه کیفری بدون تقدیم دادخواست و به سبب شکایت اداره جهاد کشاورزی مستند به ماده ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی ملزم به صدور رأی بر قلع و قمع بوده است و بدین معنا نیست که در فرض شمول مرور زمان تعقیب، دعوای حقوقی قلع و قمع بنای احدائی در اراضی زارعی و باغها قابل استماع نباشد.

۳- چنانچه عقیده بر این باشد که قلع و قمع موضوع تبصره ۲ ماده ۱۰ قانون یادشده، صرفاً در صورت احراز تحقق بزه و ضمن صدور حکم محکومیت مرتکب امکانپذیر است و در موارد شمول مرور زمان تعقیب، صدور حکم قلع و قمع بنا در قالب دعوای حقوقی نیز منتفی است، آیا به این نتیجه منجر نخواهد شد که قلع و قمع بنا و مستحذات غیر مجاز مد نظر مقنن منوط به انجام وظایف دستگاه مربوط است و صرف نظر از ارتکاب تخلف اداری و ترک فعل دستگاه، موضوع قلع و قمع نیز منتفی است.

پاسخ:

۱ و ۲ و ۳- اولاً، با توجه به مواد ۹ و ۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و نیز قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی؛ به ویژه تبصره ۲ (اصلاحی ۱۳۸۵) ماده یک و همچنین قسمت اخیر ماده ۱۰ (الحاقی ۱۳۸۵) این قانون، سازمان جهاد کشاورزی اعلام کننده جرم است و نه شاکی خصوصی؛ به همین سبب هیچ یک از وظایف و اختیارات شاکی از جمله اختیار تقدیم دادخواست ضرر و

زیان و اعتراض به آراء و تصمیمات مراجع قضایی؛ اعم از حکم برائت، قرار منع و یا موقوفی تعقیب را ندارد. بنا به مراتب پیش گفته، پاسخ به پرسش‌های شماره ۱ و ۲، موضوعاً منتفی است.

ثانیاً، به موجب رأی وحدت رویه شماره ۷۰۷ مورخ ۱۳۸۶/۱۲/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، صدور حکم مبنی بر قلع و قمع بنا جزء لاینفک حکم کیفری است و وفق ماده ۳ (اصلاحی ۱۳۸۵) قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، مرتکب بزه تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها، بدون اخذ مجوز از کمیسیون موضوع تبصره یک ماده یک این قانون، علاوه بر «قلع و قمع بنا»، به پرداخت جزای نقدی به شرح مقرر در ماده ۳ قانون محکوم می‌شود؛ بر این اساس، صدور حکم به قلع و قمع بنا، صرفاً در صورت احراز تحقق بزه و ضمن صدور حکم محکومیت مرتکب توسط مرجع قضایی امکان‌پذیر است؛ بنابراین، در مواردی که دادگاه حکم برائت متهم را صادر می‌کند و یا به لحاظ شمول مرور زمان، فوت یا جنون متهم، بزه تغییر کاربری غیر مجاز اساساً قابل تعقیب نیست، صدور حکم به «قلع و قمع بنا»، به طور کلی منتفی است.

ثالثاً، نظریه‌های مشورتی این اداره کل که پس از طی مراحل کارشناسی و طرح در کمیسیون‌های مشورتی متشکل از قضات عالی‌رتبه و مجرب و نیز برخی صاحب‌نظران دیگر صادر می‌شود، جنبه مشورتی دارد و همکاران قضایی ملزم به تبعیت از آن نیستند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۹

۷/۱۴۰۵/۹۳

شماره پرونده: ۹۳-۱/۳-۱۴۰۵ ح

استعلام:

در ماده ۱۵۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ در خصوص محاسبه و دریافت هزینه‌های اجرایی دو حکم متفاوت پیش‌بینی شده است. در دعاوی با موضوع وجه نقدی، پنج درصد مبلغ محکوم‌به بابت حق اجرای حکم از محکوم‌علیه وصول می‌شود؛ اما در دعاوی که خواسته وجه نقد نیست، حق اجرا به مأخذ بهای خواسته که در دادخواست تعیین و مورد حکم قرار گرفته است، محاسبه می‌شود؛ مگر آنکه دادگاه قیمت دیگری برای خواسته معین کرده باشد.

با توجه به حکم ماده یادشده، چنانچه محکوم‌به عین معین باشد و تلف شود یا به آن دسترسی نباشد، وفق ماده ۴۶ قانون اجرای احکام مدنی، قیمت آن به تراضی و در صورت عدم تراضی با جلب نظر کارشناس تعیین می‌شود؛ در خصوص حکم این ماده خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

اولاً، مقصود از دادگاه در این ماده چه مقامی است؟ اجرای احکام یا دادگاه رسیدگی‌کننده؟

ثانیاً، منظور از دادگاه در بند پایانی ماده ۱۵۸ قانون یادشده کدام دادگاه است؟ آیا منظور دادگاه رسیدگی‌کننده به دادخواست نخستین و فرآیند بررسی بهای خواسته و اعتراض به آن وفق مواد ۶۲ و ۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ است و یا منظور اجرای احکام مدنی است؟

ثالثاً، در فرض اعمال ماده ۴۶ قانون اجرای احکام مدنی و تعیین قیمت عین معین موضوع حکم، ملاک اخذ نیم‌عشر اجرایی یا حق اجرا از محکوم‌علیه چیست؟ آیا بهای دریافتی از محکوم‌علیه ملاک است و یا آنکه به صورت مطلق در دعاوی که موضوع آن وجه نقد نیست؛ اعم از اعمال یا عدم اعمال حکم ماده ۴۶ یادشده ملاک اخذ حق اجرا، قیمت خواسته است؟

توضیح آنکه، برخی واحدهای اجرای احکام مدنی، در فرض اعمال ماده ۴۶ قانون اجرای احکام مدنی، قیمت اخذ شده به عنوان بدل محکوم‌به عین معین را مبنای اخذ نیم‌عشر اجرایی می‌دانند.

پاسخ:

اولاً، با توجه به بند یک ماده ۱۵۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، در دعاوی مالی که خواسته وجه نقد نیست، حق اجرا به مأخذ بهای خواسته که در دادخواست تعیین و مورد حکم قرار گرفته است، محاسبه می‌شود؛ بنابراین تعیین بهای عین محکوم‌به یا هزینه اجرای حکم موضوع مواد ۴۶ و ۴۷ این قانون از سوی دادگاه، در اجرای حکم ماده ۱۵۸ یادشده (نیم‌عشر اجرایی) تأثیری ندارد.

ثانیاً، با توجه به ماده ۶ دستورالعمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۹۸/۷/۲۴ و از آنجا که تکالیف دادگاه در فرایند اجرای حکم به دادرس اجرای احکام واگذار شده است و با لحاظ آنکه، تعیین قیمت عین محکوم‌به و هزینه اجرای حکم موضوع مواد ۴۶ و ۴۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، از امور راجع به اجرای احکام است، این امر بر عهده دادرس اجرای احکام مدنی است.

ثالثاً، مقصود از «دادگاه» در قسمت اخیر ماده ۱۵۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، دادگاه رسیدگی‌کننده است که در فرایند رسیدگی و در اجرای ماده ۶۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، بهای خواسته را تعیین کرده است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۵/۱۰۰

شماره پرونده: ۱۰۰-۱۹۲-۱۴۰۵ کی

استعلام:

استحضار دارید به موجب ماده قانون اصلاح قانون حفظ کاربری اراضی کشاورزی و مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی ماده ۱۰ هرگونه تغییر کاربری محسوب می‌گردد چنانچه به طور غیر مجاز و بدون اخذ مجوز از کمیسیون موضوع تبصره ۱ ماده ۱ این قانون صورت پذیرد جرم بوده و مأموران جهاد کشاورزی محل مکلفند نسبت به توقف عملیات اقدام و مراتب را به اداره متبوع جهت انعکاس به مراجع قضایی اعلام نمایند. تبصره ۱- چنانچه مرتکب پس از اعلام جهاد کشاورزی به اقدامات خود ادامه دهد نیروی انتظامی موظف است بنا به درخواست جهاد کشاورزی از ادامه عملیات مرتکب جلوگیری نماید. تبصره ۲- مأموران جهاد کشاورزی موظفند با حضور نماینده دادسرا و در نقاطی که دادسرا نباشد با حضور نماینده دادگاه محل ضمن تنظیم صورت‌مجلس رأساً نسبت به قلع و قمع بنا و مستحذات اقدام و وضعیت زمین را به حالت اولیه اعاده نمایند به موجب ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مجازات‌های تعزیری را به هشت درجه تقسیم نموده است: درجه ۷ حبس از نود و یک روز تا شش ماه جزای نقدی بیش از ده میلیون ریال تا بیست میلیون ریال شلاق از یاده تا سی ضربه محرومیت از حقوق اجتماعی تا شش ماه درجه ۸ حبس تا سه ماه جزای نقدی تا ده میلیون ریال شلاق تا ده ضربه تبصره ۱- موارد محرومیت از حقوق اجتماعی همان است که در مجازات‌های تبعی ذکر شده است تبصره ۲ مجازاتی که حداقل آن منطبق بر یکی از درجات فوق و حداکثر آن منطبق با درجه بالاتر باشد، از درجه بالاتر محسوب می‌شود تبصره ۳- در صورت تعدد مجازات‌ها مجازات شدیدتر و در صورت عدم امکان تشخیص مجازات شدیدتر مجازات حبس ملاک است. همچنین اگر مجازاتی با هیچ یک از بندهای هشت‌گانه این ماده مطابقت نداشته باشد مجازات درجه هفت محسوب می‌شود تبصره ۴ مقررات این ماده و تبصره‌های آن تنها جهت تعیین درجه مجازات است و تأثیری در میزان حداقل و حداکثر مجازات‌های مقرر در قوانین جاری ندارد به موجب ماده ۴ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ جهت رسیدگی به دعاوی مالی با نصاب بهای زیر یک میلیارد ریال و پاره‌ای دعاوی غیر مالی مانند دعاوی تصرف عدوانی تخلیه تأمین دلیل حصر وراثت تحریر ترکه و دعاوی مرتبط با شناسنامه و جرایم مستوجب درجه هفت و هشت و جرایم غیر عمدی مرتبط با تصادف رانندگی و حوادث کار دادگاه صلح تشکیل و در صلاحیت این دادگاه قرار داده شده است از آنجایی که جرایم به صورت تقسیم و

بدون دخالت دادسرا در دادگاه صلح رسیدگی می‌شود آیا ورود دادسرا به تخریب واحدهای ساخته شده موضوع ماده ده قانون حفظ کاربری نسخ نشده و به قوت خود باقی می‌باشد؟ و آیا دادسرا که صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به این جرایم ندارد می‌تواند مجوز تخریب و... را صادر نماید و آیا مسئولیت دادسرا در ماده ۱۰ قانون کاربری به قوت خود باقی می‌باشد.

سؤال دوم با توجه به اینکه به موجب تبصره ۲- مرجع تشخیص اراضی زراعی و باغها، وزارت جهاد کشاورزی است و مراجع قضایی و اداری نظر سازمان جهاد کشاورزی ذی‌ربط را در این زمینه استعلام می‌نمایند و مراجع اداری موظف به رعایت نظر سازمان مودر اشاره خواهند بود.

و نظر سازمان جهاد کشاورزی استان برای مراجع قضایی به منزله نظر کارشناس رسمی دادگستری تلقی می‌شود آیا در مواردی که به موجب ماده ده الحاقی و تبصره ۲ آن مأموران جهاد تشخیص تغییر کاربری دهد و از دادستان تقاضای قلع و قمع نمایند (یا نماینده دادگاه صلح در صورتی که معاونت حقوقی قایل به صلاحیت این دادگاه باشند) آیا این تشخیص با توجه به تلقی شدن نظر کارشناس رسمی قابلیت اعتراض و ارجاع آن به هیأت کارشناسان دارد یا خیر؟

پاسخ:

۱- اولاً، با توجه استثنایی بودن صلاحیت دادگاه صلح و ضرورت اکتفا به قدر متیقن در موارد تردید و از آنجا که در ماده ۳ (اصلاحی ۱۳۸۵) قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی برای بزه تغییر کاربری غیر مجاز، علاوه بر مجازات جزای نقدی و حبس (در صورت تکرار)، محکومیت به قلع و قمع بنا نیز پیش‌بینی شده است و حکم به قلع و قمع بنا نیز جزء لاینفک حکم کیفری است و با عنایت به سیاق عبارات بندهای ۹ و ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ و با لحاظ آنکه در بند ۹ این ماده جنبه عمومی و خصوصی کلیه جرایم غیر عمدی ناشی از کار یا تصادفات رانندگی در صلاحیت دادگاه صلح قرار گرفته است؛ اما در بند ۱۰ این ماده در مقام بیان صلاحیت دادگاه صلح برای رسیدگی به جرایم عمدی تعزیری مستوجب مجازات درجه ۷ و ۸، به جنبه خصوصی این جرائم تصریح نشده است؛ بنابراین، به نظر می‌رسد رسیدگی به بزه تغییر کاربری غیر مجاز اراضی زراعی از صلاحیت دادگاه صلح خارج است و رسیدگی مستقیم در دادگاه کیفری ذیصلاح مانع از انجام وظیفه نظارتی دادستان در اجرای حکم قلع و قمع نیست.

ثانیاً، با توجه به ماده ۳ (اصلاحی ۱۳۸۵) قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی و با لحاظ رأی وحدت رویه شماره ۷۰۷ مورخ ۱۳۸۶/۱۲/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور،

چنانچه مالکان یا متصرفان اراضی زراعی و باغ‌های موضوع این قانون به صورت غیر مجاز، یعنی بدون اخذ مجوز از کمیسیون مقرر در این قانون اقدام به تغییر کاربری نمایند، صدور حکم قلع و قمع بنا و مستحقات به تبع جرم، وظیفه دادگاه کیفری رسیدگی‌کننده به جرم است؛ بنابراین، قلع و قمع بنا موضوع تبصره ۲ ماده ۱۰ این قانون توسط مأموران اداره جهاد کشاورزی با توجه به مواد ۳ و ۱۰ قانون پس از اعلام به مراجع قضایی و صدور حکم در این خصوص امکانپذیر است.

ثالثاً: وفق ماده ۴۸۴ (اصلاحی ۱۳۹۴) قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، اجرای احکام کیفری بر عهده دادستان است و به موجب تبصره ۳ این ماده، اجرای احکام کیفری صادره از دادگاه‌های بخش بر عهده رئیس دادگاه و در غیاب وی با دادرس علی‌البدل است؛ اما مقنن به موجب تبصره ۲ ماده ۱۰ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، اجرای حکم دادگاه در خصوص قلع و قمع بنا را به عهده مأمورین جهاد کشاورزی قرار داده است و به همین علت کلمه «رأساً» در این تبصره به کار رفته است و حضور نماینده دادرس و در تقاطعی که دادرس نباشد، حضور نماینده دادگاه از باب نظارت دادستان یا دادگاه در اجرای حکم است و این مقررات به قوت خود باقی است و دلیلی بر نسخ مقررات پیش‌گفته وجود ندارد.

۲- هرچند نظر سازمان جهاد کشاورزی طبق تبصره ۲ (اصلاحی ۱۳۸۵) ماده یک قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، برای مراجع قضایی به منزله نظر کارشناس رسمی است؛ اما با توجه به ماده ۱۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و دیگر عمومات مربوط، چنانچه مرجع قضایی به هر علتی از جمله اعتراض به نظر کارشناس، این نظر را موافق اوضاع و احوال قضیه نداند، می‌تواند موضوع را به کارشناس واحد یا هیأت کارشناسی ارجاع کند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۷

۷/۱۴۰۵/۱۱۱

شماره پرونده: ۱۰۱-۱۳۹-۱۴۰۵ ح

استعلام:

چنانچه دادگاه در مقام رسیدگی به درخواست صدور اجراییه رأی داور، مفاد رأی را از مصادیق مندرج در ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ (صدور رأی خارج از حدود اختیارات یا خارج از موضوع ارجاع شده به داور) تشخیص دهد، با چه تکلیفی مواجه است؟ با توجه به اینکه مطابق ماده ۴۸۹ قانون یادشده، رأی داور در موارد احصاء شده «باطل و غیر قابل اجرا» است و از سوی دیگر رسیدگی به بطلان رأی داور اصولاً مستلزم تقدیم دادخواست مستقل در مهلت مقرر قانونی است، خواهشمند است اعلام فرمایید: ۱ و ۲- آیا دادگاه در مرحله رسیدگی به درخواست صدور اجراییه مکلف است رأساً و بدون تقدیم دادخواست ابطال، از صدور اجراییه خودداری کند و یا آنکه صرفاً در صورت تقدیم دادخواست ابطال در مهلت مقرر و صدور حکم نسبت به ابطال رأی داور، می‌توان از صدور اجراییه امتناع کرد؟ ۳- در فرض سپری شدن مهلت اعتراض به رأی داور، چنانچه رأی مشمول یک یا چند بند از ماده ۴۸۹ قانون یادشده باشد، آیا دادگاه همچنان اختیار یا تکلیف به جلوگیری از اجرای آن را دارد؟ ۴- چنانچه در خصوص رأی داور اجراییه صادر شده باشد و برای دادگاه محرز شود که رأی داور مشمول بندهای ماده ۴۸۹ قانون یادشده است، آیا دادگاه می‌تواند یا ملزم است رأی داور را باطل و غیر قابل اجرا اعلام نموده و ضمن ابطال اجراییه، از اجرای رأی داور جلوگیری کند؟

پاسخ:

۱، ۲، ۳ و ۴- اولاً، با توجه به صدر ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، رأی داور در صورتی که مشتمل بر یکی از موارد مذکور در این ماده باشد، باطل است و قابلیت اجرایی ندارد؛ بنابراین هرگاه از سوی یکی از طرفین اجرای رأی داور درخواست شود، دادگاه مکلف است رأی داور را از جهات مذکور در این ماده بررسی کند و چنانچه طرف دیگر مدعی بطلان رأی باشد، از آنجا که بررسی رأی داور پیش از صدور دستور اجرا تکلیف دادگاه است، تذکر یکی از طرفین نیز مورد توجه دادگاه قرار خواهد گرفت؛ بدون اینکه نیاز به تقدیم دادخواست باشد.

ثانیاً، در فرض صدور اجراییه، دادگاه صادرکننده اجراییه، همان گونه که هنگام صدور اجراییه باید با توجه به ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ اتخاذ تصمیم کند، برای عدول از این تصمیم نیز باید بر اساس ماده یادشده، باطل و غیر قابل اجرا بودن رأی داور و اشتباه بودن تصمیم قبلی خود مبنی بر صدور اجراییه را احراز کند.

ثالثاً، در فرض سؤال چنانچه دادگاه احراز کند رأی داور مطابق ماده ۴۸۹ یادشده باطل و غیر قابل اجرا می‌باشد، صرف ابطال اجراییه کافی نیست؛ بلکه از آنجا که این تصمیم متضمن باطل و غیر قابل اجرا دانستن رأی داور است و دارای همان آثار حکم ابطال رأی داور است، باید تصمیم خود را به نحو مستدل و مستند به قانون و در قالب صدور دادنامه اتخاذ و به طرفین ابلاغ کند.

رابعاً، در تمامی مواردی که دادگاه در اجرای ماده ۴۸۹ قانون یادشده رأی بر باطل و غیر قابل اجرا بودن رأی داور صادر می‌کند، با توجه به اینکه دارای همان آثار و حکم به ابطال رأی داور است، از آنجا که وفق رأی وحدت رویه شماره ۸۳۶ مورخ ۱۴۰۲/۶/۲۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، این رأی غیر مالی است؛ بنابراین مانند دیگر آرای غیر مالی قابل تجدیدنظر است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۵/۱۰۳

شماره پرونده: ۱۰۳-۲۵-۱۴۰۵ کی

استعلام:

آیا قاضی اجرای احکام کیفری متعاقب وصول اعمال ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری (با رضایت یا صرفنظر کردن شاکی از شکایت پس از صدور حکم قطعی (در مرحله اجرای احکام کیفری) در جرایم غیر قابل گذشت قانوناً می‌تواند اجرای حکم را متوقف نماید؟ مستند قانونی نیز اگر دارد ذکر شود. آیا پاسخ بین زمانی که مثلاً مجازات محکوم‌علیه حبس است و محکوم‌علیه در زندان در حال سپری نمودن کیفر خویش است با زمانی که مثلاً مجازات محکوم‌علیه شلاق تعزیری یا حتی مجازات تکمیلی انتشار حکم محکومیت در رسانه‌ها است متفاوت می‌باشد؟ در صورت تفاوت علت این تفاوت چیست؟

پاسخ:

از مواد ۴۹۴ و ۵۰۱ و صدر ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ چنین مستفاد است که اصل بر لازم‌الاجرا بودن آرای قطعی است و تعویق و توقف احکام لازم‌الاجرا امری استثنایی و محتاج نص و محدود به مواردی است که قانونگذار مشخص می‌کند؛ مانند حکم مقرر در مواد ۴۷۸، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۲۲ و تبصره ماده ۴۰۶ قانون پیش‌گفته. بر این اساس، صرف درخواست محکوم‌علیه مبنی بر اعمال ماده ۴۸۳ قانون یادشده مانع و موجب توقف و تعویق اجرای حکم نیست و اصلی یا تکمیلی بودن مجازات و مصادیق و انواع مجازات‌های تعزیری؛ اعم از سالب آزادی و بدنی (نظیر حبس و شلاق به شرح مذکور در استعلام) اصولاً مؤثر در مقام نیست؛ اما اجرای احکام باید مراتب را به منظور اعمال ماده ۴۸۳ یادشده بلافاصله به دادگاه صادرکننده حکم قطعی اعلام و پرونده را ارسال کند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۵/۱۰۸

شماره پرونده: ۱۴۰۵-۱/۷-۱۰۸ کی

استعلام:

چنانچه رفتار مقام قضایی فاقد وصف مجرمانه باشد و مستلزم تعلیق و تجویز تعقیب کیفری بر اساس ماده ۴۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ نباشد؛ اما مستلزم اقدام قهری شبه کیفری باشد؛ مانند اعمال ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۹۴ برای محکوم علیه دارای پایه قضایی، عدم حضور قاضی برای شهادت در دعوای کیفری در نوبت سوم که مستلزم دستور جلب است، معرفی به پزشک قانونی برای بررسی آزمایش پزشکی مرتبط با دعوای حقوقی مانند نسب و یا بیماری خاص، آیا باید با دادرسی انتظامی قضات هماهنگی لازم صورت گیرد و اجازه این مرجع اخذ شود؟

پاسخ:

قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰، قانونی خاص است و در مواردی که در این قانون و یا آیین نامه اجرایی آن مصوب ۱۳۹۲/۲/۲۵ حکم خاصی پیش بینی شده است و همچنین در مواردی که حکمی منطبق با هدف مقنن از وضع مواد موضوع این قانون؛ مانند حفظ استقلال، حیثیت و شؤون شغلی و اجتماعی دارنده پایه قضایی باشد، وفق مقررات قانون یاد شده و آیین نامه اجرایی آن رفتار می شود؛ اما چنانچه در خصوص دارندگان پایه قضایی مقررات خاصی وجود نداشته باشد و یا اقدام نسبت به آنان مخالف هدف مقنن از وضع قانون پیش گفته نباشد، مطابق قوانین و مقررات عمومی اقدام می شود. باتوجه به مراتب پیش گفته و با عنایت به تصریح ماده ۳۵ آیین نامه اجرایی قانون یاد شده، حبس دارندگان پایه قضایی در اجرای ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۹۴ و یا جلب آنان به عنوان شاهد و مطلع پس از دو بار احضار در اجرای تبصره یک ماده ۲۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ بدون رعایت ترتیبات خاص مقرر در قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ و آیین نامه اجرایی این قانون (حسب مورد تعلیق یا اجازه دادستان انتظامی) فاقد وجاهت قانونی و خلاف هدف مقنن از وضع مقررات قانون یاد شده و آیین نامه اجرایی آن قانون است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۱

۷/۱۴۰۵/۱۱۰

شماره پرونده: ۱۱۰-۱۲۷-۱۴۰۵ ح

استعلام:

از آنجا که صدر ماده ۳۶۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، طرح ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر را منع کرده است، آیا این ممنوعیت شامل ارائه دلیل جدید نیز می‌باشد؟ چنانچه در دادگاه بدوی دعوا متکی به سند باشد که منتهی به نتیجه نشده است؛ اما در مرحله تجدیدنظر به شهادت شهود استناد شود، تکلیف دادگاه تجدیدنظر چیست؟

پاسخ:

هر چند به موجب ماده ۳۶۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر مسموع نیست؛ اما ابراز دلیل جدید، ادعای جدید محسوب نمی‌شود؛ بنابراین در فرض سؤال، استناد به شهادت شهود در مرحله تجدیدنظر فاقد اشکال است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۴

۷/۱۴۰۵/۱۱۲

شماره پرونده: ۱۴۰۵-۸۸-۱۱۲ ح

استعلام:

در برخی پرونده‌های کیفری، شکات از بازپرس پرونده صدور دستوری مبنی بر توقف عملیات اجرایی پرونده حقوقی تا تعیین تکلیف پرونده کیفری را درخواست می‌کنند؛ از جمله در پرونده‌هایی با موضوعاتی مانند خیانت در امانت، جعل، سرقت، کلاهبرداری، تحصیل مال از طریق نامشروع و ربا که همزمان میان طرفین، پرونده‌ای در مرجع حقوقی مطرح است و گاهی به صدور حکم و اجرای منجر شده است، چنین فرضی از موارد قرار اناطه نیست؛ از مصادیق مواد ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیست؛ در قانون آیین دادرسی کیفری و قانون مجازات اسلامی حکم صریحی مبنی بر اختیار بازپرس در جلوگیری از اجرای احکام حقوقی پیش‌بینی نشده است؛ اما نظر به اینکه، عدم جلوگیری از اجرای حکم در برخی موارد ممکن است موجب ورود آثار و نتایج شود که جبران آن متعسر یا غیر ممکن باشد و همچنین ممکن است به جهات مختلف، اتخاذ تصمیم فوری از سوی مرجع حقوقی؛ از جمله توسل به صدور دستور موقت مقدور نباشد؛ اما در پرونده کیفری قرائن و امارات به گونه‌ای است که برای بازپرس ظن قوی نسبت به وقوع جرم و ارتباط موضوع اجرایی با منشأ یا نتیجه رفتار مجرمانه حاصل شده است همچنین با توجه به تقدم رسیدگی کیفری بر رسیدگی حقوقی و با لحاظ رسالت مرجع کیفری در کشف واقع، حفظ حقوق اشخاص و جلوگیری از بروز تعارض عملی میان آثار مترتب بر رسیدگی کیفری و حقوقی، توقف موقت عملیات اجرایی تا تعیین تکلیف پرونده کیفری در برخی فروض ضروری به نظر می‌رسد؛ به‌ویژه در مواردی که در صورت احراز وقوع جرم مبنای حکم حقوقی متزلزل یا بی‌اعتبار خواهد شد؛ مانند فرض اثبات مجعول بودن سند مستند حکم یا احراز تحصیل مجرمانه سند یا موضوع اجراییه در پرونده حقوقی. افزون بر این، مقنن در قسمت اخیر ماده ۲۳ قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در فرض وجود جهاتی از قبیل مجرمانه بودن تحصیل چک یا تحصیل آن از طریق کلاهبرداری، خیانت در امانت، سرقت، جعل و مانند آن، اصل امکان جلوگیری از ادامه عملیات اجرایی را مورد توجه قرار داده است. آیا می‌توان از این حکم به عنوان مؤیدی و برای اتخاذ تصمیم موقت و تأمینی از سوی مرجع کیفری در فرض حصول ظن قوی نسبت به مجرمانه بودن منشأ سند یا چک مستند اجراییه استفاده کرد و از این حکم وحدت ملاک اخذ کرد؟ همان‌گونه که بازپرس در حدود مقررات قانونی و در راستای حفظ حقوق اشخاص در اجرای ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، اختیار صدور قرار تأمین خواسته را دارد، در فرض وجود قرائن و امارات کافی و حصول ظن قوی نسبت به وقوع جرم و

ارتباط عملیات اجرایی پرونده حقوقی با منشأ یا نتیجه رفتار مجرمانه، آیا می‌توان به منظور جلوگیری از خسارات غیر قابل جبران، با اخذ ملاک از تقدم امر کیفری بر حقوقی و قسمت اخیر ماده ۲۳ قانون صدور چک، اختیار مزبور را برای مرجع کیفری استنباط نمود؟ هر چند موضوع ناظر به چک غیر صیادی باشد که نسبت به آن حکم محکومیت و اجراییه صادر شده و به بازداشت منجر شده است؟

پاسخ:

صدور هر گونه دستور یا تصمیم از سوی مرجع قضایی کیفری (دادسرا یا دادگاه) به منظور توقف عملیات اجرایی پرونده حقوقی، فاقد وجاهت قانونی است؛ زیرا:

نخست. پس از شروع عملیات اجرای حکم در پرونده حقوقی، اصل بر تداوم اجرای آن است و وفق ماده ۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، جلوگیری از اجرای حکم دادگاه امکانپذیر نیست؛ مگر به وسیله دادگاه صادرکننده حکم یا دادگاه بالاتر؛ آن هم در مواردی که قانون معین کرده است؛ همچنین به موجب مواد ۲۴ و ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، احکام قطعی و لازم‌الاجرای دادگاه‌ها، تا زمانی که به طرق قانونی «نقض یا فسخ نشده باشند» قابل اجرا هستند و تعطیل، قطع، توقیف و تأخیر عملیات اجرای احکام دادگاه‌ها و اعاده عملیات اجرایی ناظر به آن به حالت پیش از اجرا، امری استثنایی و محدود به موارد مصرح قانونی است.

دوم. حکم مقرر در ماده ۲۳ قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی، حکمی خاص و صرفاً ناظر بر صدور اجراییه نسبت به مبلغ چک و حق الوکاله وکیل به درخواست دارنده چک و وفق ترتیبات و شرایط مقرر در این ماده است که در فرض صدور اجراییه؛ اگر صادرکننده یا قائم‌مقام قانونی او دعوایی مانند مشروط یا بابت تضمین بودن یا تحصیل چک از طرق مجرمانه اقامه کند، در موارد مذکور در این ماده، مرجع قضایی رسیدگی‌کننده، قرار توقف عملیات اجرایی را حسب مورد با اخذ و یا بدون اخذ تأمین مناسب صادر می‌کند. بر این اساس در فرض سؤال، صدور قرار توقف عملیات اجرایی توسط مرجع کیفری به منظور توقف عملیات اجرایی در پرونده حقوقی؛ در غیر از موارد مذکور در ماده ۲۳ قانون یادشده، فاقد وجاهت قانونی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۵/۱۱۴

شماره پرونده: ۱۱۴-۱۶۸-۱۴۰۵ کی

استعلام:

۱- چنانچه درخواست کننده تأمین دلیل نسبت به کروکی افسر کاردان فنی معترض باشد، آیا شعبه رسیدگی کننده میتواند موضوع را حسب مورد به هیأت سه و پنج نفره و یا هیأت های بالاتر ارجاع دهد و یا از آنجا که این امر نوعی تحصیل دلیل محسوب میشود، واجد ایراد است؟

۲- در تصادفات رانندگی در صورت وجود شرایط لوث، آیا اجرای قسامه توسط مصدوم دارای وجاهت قانونی است و در صورت مثبت بودن پاسخ، در فرض متواری بودن راننده، تشریفات مربوط به ماده ۳۱۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ راجع به نفی اتهام چگونه رعایت میشود؟ آیا میتوان دلیل بر نفی اتهام را از نماینده صندوق تأمین خسارت های بدنی که به قائممقامی از متهم (راننده مقصر) دیه را پرداخت میکند مطالبه کرد؟

پاسخ:

۱- تأمین دلیل مطابق ماده ۱۵۵ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، برای حفظ دلیل است و تشخیص درجه ارزش آن در موارد استفاده با دادگاه است؛ بنابراین، گزارش کارشناس در پرونده تأمین دلیل در همان پرونده قابل اعتراض نبوده و تکلیفی برای دادگاه در مورد ارجاع امر به کارشناسی مجدد ایجاد نمی کند. بدیهی است در پرونده اصلی، دادگاه باید به اعتراض به نظریه مزبور وفق مقررات مربوط به کارشناسی رسیدگی کند.

۲- اولاً، چنانچه در حادثه رانندگی منجر به صدمه بدنی غیر عمدی، راننده مقصر ناشناس متواری شود، مطابق ماده ۲۱ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵، پرداخت خسارت بدنی اشخاص ثالث بر عهده صندوق تأمین خسارت های بدنی است و اشخاص ثالث زیان دیده مستند به ماده ۳۴ این قانون، حق دارند با ارائه مدارک لازم از جمله گزارش افسر کاردان تصادفات راهنمایی و رانندگی یا پلیس راه برای دریافت خسارت، مستقیماً به صندوق مذکور مراجعه کنند و به صدور حکم دادگاه و کیفرخواست نیاز نیست؛ بلکه دادسرا یا دادگاه می توانند، زیان دیده یا اولیای دم را برای دریافت دیه به صندوق

یادشده دلالت کنند و چنانچه صندوق از پرداخت دیه خودداری کند، زیان دیده یا اولیای دم می توانند با عنایت به رأی وحدت رویه شماره ۷۳۴ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور برای مطالبه دیه اقدام کنند. ثانیاً، با توجه به مواد ۳۱۳ و ۳۱۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، در جنایات عمدی و غیر عمدی در صورت وجود لوث، قسامه قابل اجرا است؛ لوث هم عبارت از وجود قرائن و اماراتی است که موجب ظن قاضی به ارتکاب یا نحوه ارتکاب از جانب متهم می شود؛ بنابراین، تشخیص لوث و قرائن ظنی در هر مورد بر عهده قاضی رسیدگی کننده است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۹

۷/۱۴۰۵/۱۱۵

شماره پرونده: ۱۱۵-۱۲۷-۱۴۰۵ ح

استعلام:

۱- در درخواست یا دعوای تقسیم ترکه آیا مالکیت مورث باید مسلم باشد؟ به عنوان مثال، چنانچه یکی از وراث منکر مالکیت مورث باشد یا مدعی باشد که ملک را از مورث یا وراث یا برخی از آنها خریداری کرده، تکلیف دادگاه چیست؟

۲- در دعوای افراز مال مشاع، آیا مالکیت طرفین باید مسلم باشد؟ چنانچه خوانده ادعای جعلی بودن مبایعه‌نامه خواهان (به عنوان شریک ادعایی) را داشته باشد، تکلیف چیست؟ با توجه به اختلاف در مالکیت، آیا باید قرار عدم استماع دعوا صادر شود و یا آنکه باید به دعوای مالکیت ضمن دعوای اصلی رسیدگی و در مورد مالکیت مال مورد اختلاف و همچنین افراز و تقسیم حکم مقتضی صادر کرد و یا آنکه باید فرصت طرح دعوای مالکیت به یکی از طرفین یا مدعی مالکیت داده شود تا امکان رسیدگی ماهوی به دعوای اصلی (افراز یا تقسیم) فراهم شود و یا راه‌حل دیگری وجود دارد؟ با توجه به اختلاف در مالکیت، آیا باید قرار عدم استماع دعوا صادر کرد و یا آنکه باید به دعوا به صورت ماهوی رسیدگی کرد؟

شایسته ذکر است در سامانه مدیریت پرونده‌های قضایی (سمپ)، دعوای افراز تحت دو عنوان اختلاف در مالکیت و عدم اختلاف در مالکیت تعریف شده است.

پاسخ:

۱- در دعوای تقسیم ترکه، دادگاه اموالی را که منجزاً جزو ترکه تشخیص دهد، موضوع تقسیم قرار می‌دهد و اموالی که در خصوص ترکه بودن آنها اختلاف است، قابل تقسیم نمی‌باشد و صرفاً درخواست تقسیم اموالی که در مالکیت مورث نسبت به آنها تردیدی نیست، قابل استماع است. بدیهی است چنانچه بین ورثه نسبت به ترکه بودن برخی اموال اختلاف در مالکیت وجود داشته باشد و یا یکی از ورثه نسبت به برخی اموال ادعای حقی داشته باشد، در صورت طرح دعوا در خصوص مال یا اموال مورد اختلاف؛ اعم از طرح دعوای مستقل و یا طاری دادگاه به موضوع رسیدگی کرده و در صورتی که آن را جزو ماترک تشخیص دهد، در تقسیم ترکه لحاظ می‌کند.

۲- اولاً، چنانچه ملک مشاع مورد درخواست افراز در زمره املاک ثبت شده باشد، طبق ماده یک قانون افراز و فروش املاک مشاع مصوب ۱۳۵۷، افراز آن در صلاحیت واحد ثبتی محل وقوع ملک مشاع است که فقط این درخواست از مالک رسمی مشاعی پذیرفته می شود و از آن جا که ملاک مالکیت خواهان و خواندگان، ثبت رسمی ملک است، اختلاف در مالکیت نیز متصور نیست و فاقد موضوعیت است. تصمیم واحد ثبتی نیز ظرف ده روز قابل اعتراض در دادگاه حقوقی محل می باشد و خارج از آن موجبی برای ورود و رسیدگی دادگاه نیست.

ثانیاً، اگر ملک مشاع مورد درخواست افراز در زمره املاک ثبت نشده باشد که افراز آن در صلاحیت دادگاه است، اصولاً شرط ورود و رسیدگی دادگاه، منجز و محرز بودن مالکیت مشاعی خواهان و خواندگان است و در صورت اختلاف در مالکیت و محرز نبودن مالکیت اصحاب دعوا، با توجه به ماده ۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، از موارد صدور قرار عدم استماع دعوا می باشد و موجبی برای صدور قرار توقف رسیدگی تا اثبات مالکیت وجود ندارد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۵/۰۴/۲۳

۷/۱۴۰۵/۱۱۸

شماره پرونده: ۱۱۸-۳/۱-۱۴۰۵ ح

استعلام:

اجراییه دادگاه بر الزام محکوم علیه به تحویل واحد آپارتمانی در طبقه پنجم دلالت دارد؛ اما در زمان اجرا مشخص شده است طبقه آخر به صورت دوبلکس می باشد و بنای طبقه ششم از طبقه پنجم تفکیک نشده است؛ محکوم علیه به اوصاف مبیع در قرارداد استناد می کند که به موجب آن طبقه پنجم موجود با شرایط فعلی (به صورت دوبلکس) متفاوت از اوصاف قراردادی است.

در چنین فرضی آیا می توان بدون تفکیک طبقه ششم یا قلع بنای آن، حکم را اجرا کرد؟ آیا باید طبقه پنجم به همان صورت دوبلکس تحویل محکوم له شود؟ توضیح آنکه، این نوع تحویل، موجب تحصیل بیش از میزان قرارداد برای محکوم له می شود.

پاسخ:

سؤال مطرح شده مربوط به ابهام در قوانین و مقررات حاکم نمی باشد و همان گونه که از سؤال بر می آید ناشی از ابهام و اشکال موجود در مرحله اجرای حکم است که وفق مواد ۲۵، ۲۶ و ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، حسب مورد دادگاهی که حکم تحت نظر آن اجرا می شود و یا دادگاه صادرکننده حکم مکلف به رفع اشکال اجرایی یا رفع ابهام حکم یا محکوم به می باشند و بر این اساس، پاسخ به پرسش از وظایف این اداره کل خارج است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۰۹

۷/۱۴۰۵/۱۲۱

شماره پرونده: ۱۲۱-۱۲۷-۱۴۰۵ ح

استعلام:

بر اساس بند «خ» ماده ۱۱۳ قانون برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۳ مبنی بر «ایجاد سامانه خودکاربری جهت ثبت غیر حضوری کلیه درخواست‌های قضایی مورد نیاز مردم» مانند ثبت دادخواست و راهکار ۳۸ «سند تحول و تعالی قوه قضاییه مصوب ۱۴۰۳» و ماده ۳۹ دستورالعمل «هوشمندسازی و الکترونیک‌ی شدن فرآیندها و پرونده‌های قضایی» مبنی بر «فراهم‌سازی امکان ارائه حداکثر خدمات مرتبط با پذیرش و تشکیل پرونده‌ها در بستر سکوها (پلتفرم‌های) بخش خصوصی»، برنامه‌ریزی برای بهره‌گیری از ظرفیت سکوها (بخش خصوصی به منظور ارائه هوشمند خدمات؛ از جمله ثبت و ارسال دادخواست و شکواییه در زمره راهکارهای تحولی قوه قضاییه است؛ با وجود این وفق ماده ۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ «خواهان باید رونوشت یا تصویر اسناد خود را پیوست دادخواست نماید رونوشت یا تصویر باید خوانا و مطابقت آن با اصل گواهی شده باشد. مقصود از گواهی آن است که دفتر دادگاهی که دادخواست به آنجا داده می‌شود یا دفتر یکی از دادگاه‌های دیگر یا یکی از ادارات ثبت اسناد یا دفتر اسناد رسمی و در جایی که هیچ یک از آنها نباشد بخشدار محل یا یکی از ادارات دولتی مطابقت آن را با اصل گواهی کرده باشد.» حکم این ماده در حالی است که مطابق بند «ب» ماده ۱۱۳ قانون برنامه صدرالذکر باید تا پایان برنامه، پرونده‌های قضایی الکترونیک‌ی شده و جایگزین پرونده‌های کاغذی شود؛ اقتضای اجرای این تکلیف، حذف کاغذ حتی در مرحله ثبت دادخواست است. با توجه به توضیحات پیش‌گفته و همچنین با توجه به مستندات ذیل‌الذکر:

نخست. حکم مقرر در ماده ۶۵۵ آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ مبنی بر کافی و معتبر دانستن صورت یا محتوای الکترونیک‌ی اسناد، مدارک، نوشته‌ها و همچنین با لحاظ توسعه دریافت مدارک به صورت اسکن شده در سامانه‌های مختلف توسط دستگاه‌های اجرایی کشور؛ مانند ثبت‌نام کنکور، ثبت‌نام دانشگاه و یا احراز هویت در فرایند جذب اعضای هیأت علمی؛

دوم. «لزوم حاضر کردن اصل مدارک ضمیمه دادخواست در جلسه دادگاه مطابق ماده ۹۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹؛

سوم. ارائه اسناد از طریق ورود فرد درخواست‌کننده و بارگذاری تصاویر تنها توسط شخص ارائه‌دهنده درخواست در بستر سامانه‌های الکترونیک‌ی؛

چهارم. لزوم بررسی پرونده پیش از تعیین وقت توسط دفتر دادگاه برای کامل کردن پرونده مطابق ماده ۶۳ قانون آیین دادرسی یاد شده و در صورت نیاز به گواهی شدن اصالت اسناد، انجام این امر مطابق ماده ۵۷ همین قانون؛ پنجم. حکم مقرر در ماده ۳ آیین نامه اجرایی دفاتر و کانون خدمات الکترونیک قضایی مصوب ۱۴۰۱/۵/۲۳ و تبصره این ماده که به موجب آن در روش طرح و پیگیری دعاوی و شکایت از طریق فضای مجازی، درخواست به همراه مستندات مربوط به سند الکترونیکی تبدیل و پس از محاسبه هزینه خدمات قضایی توسط سامانه و پرداخت الکترونیکی آن کد رهگیری اخذ و از طریق سامانه به مرجع منوط ارسال می شود و مرکز مکلف است امکان استعلام اصالت اسناد را به صورت الکترونیکی فراهم و در صورت ممکن نبودن استعلام الکترونیکی تأیید اصالت اسناد را از طریق سامانه امکان پذیر نماید. ششم. حکم مقرر در ماده ۲۰ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی و پیش بینی فرآیند تصدیق اصالت اسناد در ثبت دادخواست بدوی؛ بدون نیاز به مراجعه حضوری و به صورت خودکاربری در دادگاه خدمات الکترونیک قضایی (عدل ایران) و تصدیق اصالت اسناد پیوست شده در این روش توسط روش فنی طراحی شده توسط مرکز آمار و فناوری اطلاعات قوه قضاییه. خواهشمند است اعلام فرمایید: آیا می توان گفت که در فرآیند تشکیل هوشمند و غیر حضوری پرونده توسط سامانه های تهیه و طراحی شده از سوی سکوها های دانش بنیان در خصوص اسناد و مدارک پیوستی که وفق ماده ۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، مطابقت تصویر یا رونوشت آن ها با اصل باید گواهی شود، بارگذاری تصویر واضح و خوانای اسناد در هنگام ثبت دادخواست و بهره گیری از سازوکارهای فنی مرکز آمار و فناوری اطلاعات قوه قضاییه برای تصدیق آنها؛ مشابه رویه های فنی مورد استفاده در فرآیند خودکاربری دادخواست بدوی دیوان عدالت اداری، به منزله رعایت الزامات مقرر در ماده ۵۷ قانون یاد شده تلقی می شود و یا آنکه پس از ثبت الکترونیک دادخواست و پیوست های آن، تصدیق اصالت و مطابقت مدارک با اصل توسط دفتر دادگاه پیش از ارجاع پرونده به قاضی، به مثابه رعایت ماده ۵۷ قانون مذکور است و یا آنکه پیش بینی ساز و کار دیگری در این خصوص ضروری است؟

پاسخ:

نخست. به موجب بند «خ» ماده ۱۱۳ قانون برنامه پنج ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۳ قوه قضاییه مکلف شده است به منظور تسهیل دسترسی مردم به خدمات قضایی از قبیل ارائه و پیگیری دادخواست یا شکوائیه به صورت الکترونیکی، در پایان سال اول برنامه سامانه خودکاربری ایجاد نماید تا کلیه درخواست های مورد نیاز اشخاص به صورت غیر حضوری و از طریق درگاه خدمات قضایی ارسال شود.

دوم. وفق ماده ۶۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، صورت یا محتوای الکترونیکی اسناد با رعایت ساز و کارهای امنیتی مذکور در مواد این قانون و تبصره‌های آن در فرآیند دادرسی به رسمیت شناخته شده است.

سوم. بند «ث» ماده یک دستورالعمل هوشمندسازی و الکترونیکی شدن فرآیند و پرونده‌های قضایی مصوب ۱۴۰۳/۳/۲۷ پرونده الکترونیکی را با عنوان مجموعه اسناد و اطلاعات مربوط به موضوع مطروحه نزد مرجع قضایی تعریف کرده است که با وسایل الکترونیکی، نوری یا فناوری‌های نوین با رعایت سازوکارهای امنیتی، در سامانه‌های قضایی تولید، ارسال، دریافت، ذخیره و پردازش می‌شود. همچنین ماده ۲۹ این دستورالعمل، بر تکلیف مرکز آمار و فناوری اطلاعات قوه قضاییه به تهیه ضوابط فعالیت سکوها (پلتفرم)های بخش خصوصی در خدمات مرتبط با پذیرش و تشکیل پرونده‌ها در بستر این سکوها تصریح دارد.

چهارم. به موجب ماده ۳ آیین‌نامه اجرایی دفاتر و کانون خدمات الکترونیک قضایی مصوب ۱۴۰۱/۵/۲۳ در روش اقدام از طریق درگاه، درخواست به همراه مستندات مربوط به سند الکترونیکی تبدیل و پس از محاسبه هزینه خدمات قضایی توسط سامانه و پرداخت الکترونیکی آن، کد رهگیری اخذ می‌شود؛ به موجب تبصره یک این ماده، مرکز آمار و فناوری اطلاعات قوه قضاییه مکلف شده است امکان استعلام اصالت اسناد به صورت الکترونیکی و در صورت فراهم نبودن این امر، امکان تأیید اصالت اسناد از طریق سامانه را فراهم آورد.

با توجه به قوانین و مقررات پیش‌گفته و تأکید مقنن بر توسعه و ارتقای دادرسی الکترونیکی از طریق تدوین آیین‌نامه‌های مربوط در ماده ۶۴۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و با عنایت به اقتضائات و لوازم راجع به این قسم از دادرسی؛ از جمله در تقدیم دادخواست یا شکوائیه از طریق سامانه‌های خودکاربری، در فرضی که دادخواست و یا شکوائیه به صورت خودکاربری و از طریق سامانه‌های تهیه شده توسط سکوها دانش‌بنیان تقدیم می‌شود، «تأیید هوشمند سامانه‌ای» اوراق و مستندات پیوست (بارگذاری شده)، آنگونه که در استعلام آمده است، چنانچه با رعایت ساز و کارهای فنی و ایمنی مقرر از سوی مرکز آمار و فناوری اطلاعات قوه قضاییه باشد و فرآیند مربوط به تأیید شورای راهبری دادرسی الکترونیکی موضوع ماده ۶۴۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ برسد، اعمال ماده ۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ در خصوص تطبیق رونوشت یا تصویر اسناد تقدیمی با اصل که از خصائص دادرسی سنتی (غیر الکترونیکی) است، منتفی می‌شود

و در حقیقت «تأیید هوشمند سامانه‌ای» که با رعایت الزامات یاد شده صورت می‌گیرد، جایگزین تطبیق سنتی و در دادرسی الکترونیکی، دارای اثر قانونی خواهد بود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۵/۱۲۴

شماره پرونده: ۱۲۴-۱/۳-۱۴۰۵ ح

استعلام:

محکوم‌له در مرحله اجرای احکام، حق عمری ملکی را به عنوان مال محکوم‌علیه برای استیفای محکوم‌به معرفی کرده است؛ عین ملک متعلق به محکوم‌له است. منافع ملک نسبت به حق عمری تا زمان حیات محکوم‌علیه به وی تعلق دارد. محکوم‌به از منافع معرفی شده چگونه استیفا می‌شود؟ آیا برگزاری مزایده و اجاره منافع امکانپذیر است؟ اجاره و یا انتقال منافع برای چه مدنی و با چه اوصافی صورت خواهد گرفت؟

پاسخ:

اولاً، حق انتفاع در زمره حقوقی مالی است و بر اساس اصل انتقال‌پذیری حقوق مالی، این حق نیز علی‌الاصول قابل واگذاری به غیر و توقیف و مزایده است؛ مگر آنکه احراز شود مالک، آن حق را برای استفاده شخص معینی و با قید مباشرت و اگذار کرده است که در این صورت قابل توقیف و مزایده نیست و قائم به شخص است. ثانیاً، در صورتی که در خصوص حق عمری قید مباشرت نشده باشد، کارشناس رسمی دادگستری ارزش حق انتفاع را بر اساس پیش‌بینی حق عمری حسب مورد به مدت عمر مالک، منتفع و یا ثالث، مدتی که چنین فردی با مشخصات سنی وی عادتاً زنده می‌ماند و همچنین دیگر موارد نظیر استیلا یا عدم استیلا و تصرف یا عدم تصرف در عین مال و ارزش منفعت موضوع حق برآورد می‌کند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۵/۱۲۶

شماره پرونده: ۱۲۶-۲/۱-۱۴۰۵ ح

استعلام:

با توجه این که قانونگذار در بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی، نحوه تعیین بهای خواسته را مشخص نموده و آن را منوط به معین کردن توسط خواهان اعلام کرده است مگر این که خوانده تا اولین جلسه دادرسی به آن اراد نماید و اما در بخشنامه شماره ... مورخ ۱۳۹۶/۱/۲۸ در خصوص یکنواخت سازی در اخذ هزینه دادرسی محاسبه آن در رابطه با سکه و طلا ار منوط به تقویم واقعی بر اساس قیمت روز طلا به نرخ اعلامی بانک مرکزی کرده است. برخی از قضای به استناد قسمت انتهایی بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی تعبیر تعیین بهای خواسته صراحتاً به موجب قانون می دانند (نه بخشنامه نه دستورالعمل) و بر اساس ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی و همچنین ماده ۸ قانون اصلاح تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب قضات مکلفند در صدور آرا به قوانین استناد نمایند از سویی دیگر برخی معتقدند بخشنامه مذکور پیرامون نحوه پرداخت هزینه دادرسی در عمل اقدام به تخصیص بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی نموده است از ازن رو در فرضی که خواهان هزینه دادرسی خواسته مطالبه طلا بر اساس بخشنامه یکنواخت سازی در اخذ هزینه دادرسی نپردازد آیا رد دادخواست به استناد بخشنامه مذکور ممکن است یا خیر؟ علیهذا نظر به این که در بند هـ بخشنامه مذکور مبنای محاسبه هزینه دادرسی را در مورد طلا و سکه و ارز مبلغ واقعی حسب اعلام بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران قرار داده است اما برخی همکاران قضایی بند هـ مذکور را مغایر با بند (الف) بخشنامه می دانند و همچنین بخشنامه قاقض قانون را قابل ترتیب اثر نمی دانند لذا این اختلاف رویه در مجتمع های تهران و حتی بین شعب دادگاه ها در یک مجتمع باعث اتخاذ تصمیمات متهافت شده و نارضایتی اطراف پرونده را در پی خواهد داشت بنا به مراتب خواهشمند است موضوع به نحو مقتضی مطرح و نتیجه را امر به ابلاغ فرمایید.

پاسخ:

اولاً، به موجب بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، «در دعاوی راجع به اموال، بهای خواسته مبلغی است که خواهان در دادخواست معین کرده و خوانده تا اولین جلسه

دادرسی به آن ایراد و یا اعتراض نکرده، مگر اینکه قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد؛ اطلاق «دعاوی راجع به اموال» طلا و مسکوکات طلا را نیز در بر می‌گیرد و تاکنون قانونی که راجع به طلا و مسکوکات طلا ترتیب دیگری معین کرده باشد، تصویب نشده است؛ البته وفق تبصره یک ماده ۹ قانون شوراها حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴، بهای خواسته بر اساس نرخ واقعی آن تعیین می‌شود؛ بنابراین، تقویم طلا و سکه طلا در شوراها یاد شده (در زمانی که فعالیت داشته‌اند) مانند دیگر اموال می‌بایست بر مبنای بهای واقعی آن صورت گیرد. ضمن آن‌که، حسب بررسی به عمل آمده، اعلام قیمت طلا و سکه طلا بر عهده بانک مرکزی نیست و عملاً هم اتحادیه صنف مربوط به این امر اقدام می‌کند.

ثانیاً، راجع به ارز وفق بند یک ماده ۶۲ قانون صدرالذکر تقویم آن به نرخ رسمی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران به عمل می‌آید؛ همچنین در صورت ابهام راجع به مفاد و قلمرو اجرای بخشنامه‌های ریاست محترم قوه قضاییه؛ از جمله بخشنامه «یکنواخت سازی در اخذ هزینه دادرسی» مصوب ۱۳۹۶/۱/۲۸، شایسته است از حوزه ریاست قوه قضاییه استعلام شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۵/۱۲۸

شماره پرونده: ۱۴۰۵-۱۶۸-۱۲۸ کی

استعلام:

در ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به نظر می‌رسد دو نصاب برای حداکثر مدت بازداشت تعیین شده است؛ یک سال و دو سال در قرار تأمین بازداشت موقت و حداقل حبس در دیگر قرارهای منتهی به بازداشت؛ اما این عقیده وجود دارد که مقنن با درج جمله «در هر صورت در جرایم موجب مجازات سلب حیات مدت بازداشت موقت از دو سال و در سایر جرایم از یک سال تجاوز نمی‌کند»، جمله سطر قبلی که مقرر نموده است «به هر حال مدت بازداشت متهم نباید از حداقل مجازات حبس مقرر در قانون برای آن جرم تجاوز کند» را نسخ کرده است.

به عبارت دیگر، این عده معتقدند مقصود مقنن این بوده است که در هر صورت حتی در دیگر قرارهای منتهی به بازداشت نیز حداکثر مدت بازداشت نباید از یک سال و دو سال تجاوز کند؛ حتی اگر مدت بازداشت به حداقل حبس نرسیده باشد.

در صورت پذیرش عقیده فوق، تعیین نصاب حداقل حبس در یک سطر قبل غیر ضروری است؛ در حالی که به نظر می‌رسد مقنن حکیمانه هر یک از عبارات «بازداشت» و «بازداشت موقت» را در محل خود استعمال نموده است. در دیگر قرارهای منتهی به بازداشت نیز حداقل حبس را ملاک دانسته و از عبارت بازداشت استفاده کرده است و در جرایم موجب مجازات سلب حیات، نصاب یک سال و دو سال را ملاک قرار داده و از عبارت بازداشت موقت استفاده کرده است و در تبصره یک نیز که جهت رفع ابهام از ماده مذکور بوده است، آگاهانه و به درستی عبارت «نصاب حداکثر مدت بازداشت» را آورده است و به یک سال و دو سال اشاره نمی‌کند و مطلق نصاب را آورده است؛ چرا که مجموع هر دو نصاب مندرج در متن ماده (۱- حداقل حبس در سایر قرارها؛ ۲- یک سال و دو سال در بازداشت موقت) مدنظر مقنن بوده است.

در تأیید این نظر می‌توان گفت با توجه به عبارت «حداقل مجازات حبس مقرر در قانون برای آن جرم» در متن ماده، به نظر می‌رسد مقنن برای رعایت عدالت و اینکه افراد بیشتر از حداقل حبس مقرر در قانون برای آن جرم در

بازداشت نباشند، به وضع این مقررہ پرداختہ است و با آوردن عبارت «برای آن جرم» به مقررات تعدد جرم توجه داشته است؛ چرا کہ این نصاب باید برای ہر جرم بہ صورت جداگانہ محاسبہ شود؛ بہ عبارت دیگر، چنانچہ بہ دلیل ارتکاب جرایم متعدد حداقل حبس افزایش یابد؛ مانند بند «ب» مادہ ۱۳۴ (اصلاحی ۱۳۹۹) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، باید در محاسبہ نصاب حداکثر مدت بازداشت مد نظر قرار گیرد؛ در صورتی کہ این استدلال را نپذیریم و نصاب یک سال را بدون در نظر گرفتن حداقل حبس بہ تمامی قرارہای تأمین کیفری تسری دہیم، این نتیجہ بہ دست می آید کہ فردی کہ در پروندہ صرفاً یک اتهام داشته است و بہ لحاظ عجز از تودیع وثیقہ در بازداشت بودہ و با گذشت یک سال از تاریخ شروع بازداشت باید آزاد شود؛ چنانچہ در روزہای پایانی یک سال، پروندہہای دیگری با جرایم خشونت آمیز متعدد از حوزہہای قضایی دیگر استان ہا با دلایل کافی ارجاع و بہ لحاظ سبق ارجاع ضمیمہ این پروندہ شود، آیا باید متہم را بدون تشدید قرار تأمین کیفری و صرفاً بہ لحاظ سپری شدن یک سال از تاریخ بازداشت آزاد کرد؟

با توجہ بہ مراتب پیش گفتہ، بہ نظر می رسد نہ تنها مدت یک سال برای دیگر قرارہای تأمین مدنظر مقنن نبودہ است و فقط اختصاص بہ قرار بازداشت موقت دارد؛ بلکہ قانونگذار در خصوص نصاب حداقل حبس نیز با آوردن عبارت «حداقل حبس مقرر در قانون برای آن جرم» بہ این مہم توجہ داشتہ کہ این مدت باید با ملاحظہ تمامی جرایم ارتكابی و رعایت قواعد حاکم بر مقررات تعدد جرم محاسبہ شود؛ بہ عنوان مثال، مطابق بند «ب» مادہ ۱۳۴ (اصلاحی ۱۳۹۹) قانون مجازات اسلامی، حداقل مجازات در کمتر از سہ جرم مختلف بیشتر از میانگین حداقل و حداکثر مجازات مقرر قانونی است؛ حتی بند «پ» این مادہ پا را فراتر نہادہ و اساساً از جرایم ارتكابی مختلف کہ بیش از سہ جرم باشد، با حذف حداقل مجازات ہر یک را حداکثر مجازات قانونی آن جرم قرار دادہ است کہ اگر این بند نیز مورد توجہ قرار گیرد، در تعدد جرایم مختلف بیش از سہ جرم کہ اساساً حداقل مجازات حذف شدہ و مجازات مقرر قانونی برای آن جرم حداکثر مجازات تعیین شدہ است، این نتیجہ حاصل می شود کہ نصاب حداکثر بازداشت نباید از حداکثر حبس مقرر تجاوز کند.

با توجہ بہ اینکہ در مادہ ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، بہ فاصلہ یک سطر بہ صورت مقدم و مؤخر دو نصاب متفاوت برای حداکثر مدت بازداشت تعیین شدہ است، خواہشمند است اعلام فرمایید آیا نصاب

دوم نصاب نخست را نسخ کرده است و یا با توجه به استعمال الفاظ مستقل «بازداشت» و «بازداشت موقت»، هر یک در جای خود قابل اجراست و نصاب نخست نسخ نشده است؟

پاسخ:

۱- ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، احکامی را در خصوص قرار بازداشت موقت و دیگر قرارهای منتهی به بازداشت پیش‌بینی کرده است که این موارد را می‌توان در فروض زیر بیان کرد:

الف- مقررات قسمت آخر ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ صرفاً ناظر به «قرار بازداشت موقت» است، نه قرارهایی مانند اخذ کفیل یا اخذ وثیقه که به بازداشت منجر می‌شود؛ در این ماده، مقنن در مقام بیان حداکثر مدتی است که متهم به دلیل صدور «قرار بازداشت موقت»، قابل بازداشت است که در جرایم مستوجب سلب حیات، حداکثر مدت بازداشت موقت متهم، دو سال و در دیگر جرایم، یک سال است؛ بنابراین، مدت «بازداشت موقت» متهم نباید از حداکثر تعیین‌شده در این مقررات تجاوز کند و در جرایم موجب مجازات سلب حیات، مانند قتل عمدی پس از انقضای مدت دو سال از «بازداشت موقت» متهم، ادامه بازداشت وی با قرارهای اخذ کفیل یا وثیقه امکانپذیر است.

ب- در مواردی که مجازات قانونی جرم حبس است و حبس نیز دارای حداقل و حداکثری باشد، مدت بازداشت متهم در نتیجه قرار بازداشت موقت و یا دیگر قرارها، بیش از حداقل مجازات قانونی نخواهد بود که در این موارد، با توجه به بند «الف» پیش‌گفته، مدت بازداشت موقت بیش از یک سال نمی‌باشد؛ بنابراین، چنانچه مجازات جرمی دو تا ده سال حبس باشد، می‌توان متهم را یک سال با قرار بازداشت موقت و یک سال دیگر با قرار اخذ کفیل یا وثیقه بازداشت کرد.

ج- مواردی که مجازات قانونی جرم، غیر از حبس است و یا مجازات حبس، فاقد حداقل می‌باشد، از شمول حکم ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ خارج است و اتخاذ تصمیم در مورد نوع قرار تأمین کیفری با لحاظ اصول کلی مربوط به قرارهای تأمین کیفری؛ از جمله اصل تناسب تأمین، با قاضی خواهد بود.

شایسته ذکر است که تبصره یک ماده ۲۴۲ قانون یادشده، صرفاً ناظر بر نحوه محاسبه مدت بازداشت متهم در دادسرا و دادگاه و نیز محاسبه مدت بازداشت ناشی از قرار بازداشت موقت و دیگر قرارهای منتهی به بازداشت در هر یک از فروض فوق است و متضمن حکم جداگانه‌ای نیست؛ بر این اساس، محل اعمال و اجرای قسمت اخیر ماده ۲۴۲

قانون پیش‌گفته مشخص و هر یک محل اعمال و اجرای خاص خود را دارد در نتیجه، بحث از تعارض و نسخ
مذکور در استعلام در خصوص قسمت اخیر ماده پیش‌گفته، موضوعاً منتفی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۲۱

۷/۱۴۰۵/۱۳۰

شماره پرونده: ۱۳۰-۸۷-۱۴۰۵ ح

استعلام:

در املاک دارای سند اگر محجور بین مالکین مشاعی باشد آیا اداره ثبت اسناد باید رأی عدم افراز صادر کند یا طرفین مستقیماً می‌توانند دادخواست خود مبنی بر حکم به فروش ملک را از دادگاه تقاضا کنند؟

پاسخ:

به موجب ماده یک قانون افراز و فروش املاک مشاع مصوب ۱۳۵۷، تقسیم و افراز املاک مشاع که جریان ثبتی آن خاتمه یافته باشد با واحد ثبتی محل وقوع ملک است؛ اما چنانچه بین مالکان محجور یا غایب مفقودالاثار باشد، چون درخواست تقسیم ملک مشاع به معنای درخواست افراز آن است وفق رأی وحدت رویه شماره ۵۹/۲۹ مورخ ۱۳۶۰/۱/۱۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، رسیدگی به درخواست افراز در صلاحیت دادگاه است. در چنین فرضی متقاضی باید به دادگاه مراجعه کند و نیازی نیست که ابتدا به اداره ثبت اسناد و املاک محل مراجعه کند و این اداره در این باره اتخاذ تصمیم کند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۷

۷/۱۴۰۵/۱۳۱

شماره پرونده: ۱۳۱-۸۷-۱۴۰۵ ح

استعلام:

اگر رأی عدم افزاز ملک مشاعی از سوی اداره ثبت اسناد و املاک صادر شود و تقاضای دستور فروش به دادگاه بدهند ولی این ملک یک یا چند مورد بازداشتی داشته باشد آیا امکان صدور دستور فروش هست یا خیر؟ (ابتدا باید رفع توقیف انجام شود و سپس درخواست دستور فروش ملک انجام گردد؟)

پاسخ:

اولاً، با توجه به ماده ۵ قانون افزاز و فروش املاک مشاع مصوب ۱۳۵۷، ترتیب فروش و تقسیم وجوه حاصل بین شرکا و به طور کلی مقررات اجرایی این قانون، طبق آیین‌نامه اجرایی آن خواهد بود و مطابق ماده ۹ آیین‌نامه اجرایی قانون یادشده مصوب ۲۰/۲/۱۳۵۸ هیأت وزیران، فروش ملک مشاع وفق مقررات قانون اجرای احکام مدنی است؛ بنابراین در فرض سؤال که سهم یک نفر از مالکان مشاعی در توقیف است، صدور دستور فروش با رعایت مقررات ماده ۵۵ قانون اخیرالذکر امکان‌پذیر است و در هر صورت، فروش و مزایده این ملک که در توقیف است، بدون رعایت حقوق توقیف‌کننده مقدم امکان‌پذیر نیست.

ثانیاً، با توجه به فلسفه وضع ماده ۵۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ مبنی بر حمایت از حقوق شخصی که مال به نفع وی توقیف شده است، در فرض سؤال که ملک مشاع دارای یک یا چند مورد سابقه توقیف است، درخواست دیگر شرکا برای فروش ملک در صورتی که قابلیت افزاز نداشته باشد، با حفظ حقوق شخص یا اشخاص توقیف‌کننده منع قانونی ندارد و نیازی به جلب رضایت آنان نیست؛ زیرا فروش مال توقیف‌شده مشاعی با دستور دادگاه با حقوق توقیف‌کننده مغایرتی ندارد و از شمول ماده ۵۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ خارج است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۱

۷/۱۴۰۵/۱۳۲

شماره پرونده: ۱۳۲-۸۷-۱۴۰۵ ح

استعلام:

اگر مورث مالک مشاعی ملک باشد، آیا ورثه وی برای تقسیم ترکه باید دیگر مالکان مشاعی را نیز طرف دعوا قرار دهند؟ در این فرض، خواسته دعوا چیست؟

پاسخ:

در فرض سؤال که یکی از مالکان مشاعی فوت کرده و دعوای تقسیم ترکه وی مطرح شده است، چنانچه مقصود، تقسیم سهم مالک مشاعی متوفی بین ورثه به صورت مشاعی است، از آنجا که در چنین حالتی ملک مشاع متوفی به طور مشاعی بین ورثه تقسیم می‌شود و این امر در حقوق دیگر مالکان مشاعی تأثیری ندارد، به نظر می‌رسد طرح دعوا به طرفیت دیگر مالکان مشاعی ضرورت ندارد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۵/۰۴/۲۲

۷/۱۴۰۵/۱۳۷

شماره پرونده: ۱۴۰۵-۷۵-۱۳۷

استعلام:

اگر موجر عین مستأجره را در اثناء عقد اجاره به شخص ثالث منتقل نماید بای سبب کان اجره المسمی بعد از انتقال به چه کسی تعلق می‌گیرد؟ آیا با توجه به تکلیف مقرر در اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی با مراجعه به فتاوی معتبر و منابع معتبر اسلامی که به صراحت حکم موضوع مشخص گردیده است و حتی تصریح شده است که در صورت فسخ نیز منفعت به مالک اول برگشت می‌کند می‌توان به ظاهر ماه ۴۹۸ قانون مدنی استناد کرد؟ و به طور کلی ماده مذکور در این خصوص یا خلاف آن ظهوری دارد؟ خصوصاً اینکه ماده مذکور اجاره‌ای را که مالک اول منعقد کرده است را صحیح می‌داند و به عبارتی خریدار پذیرفته است که عین مسلوب‌المنفعه می‌باشد و به همین صورت به وی منتقل شده است.

پاسخ:

از ماده ۴۹۸ قانون مدنی چنین مستفاد است که انتقال عین مستأجره به غیر، خللی به قرارداد اجاره و رابطه استیجاری طرفین وارد نمی‌کند و با انتقال عین مستأجره به غیر، خریدار قائم‌مقام موجر قبلی است و رابطه استیجاری بین مستأجر و خریدار جدید برقرار است و مستأجر موظف به پرداخت اجاره‌بها به خریدار جدید است. به عبارت دیگر، در چنین فرضی شخص ثالثی جانشین یکی از طرفین عقد می‌شود و موقعیت قراردادی یکی از طرفین با تمام حقوق و تعهدات قراردادی ناشی از آن به دیگری منتقل می‌شود و در واقع، انتقال‌دهنده از رابطه حقوقی کنار رفته و انتقال‌گیرنده جانشین وی می‌شود؛ مگر آنکه بین فروشنده و خریدار برخلاف آن توافق شده باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۵/۱۳۹

شماره پرونده: ۱۳۹-۷۵-۱۴۰۵ ح

استعلام:

به موجب ماده ۱۵ قانون الزام به ثبت رسمی معاملات اموال غیر منقول مصوب ۱۴۰۳، ماده یک قانون پیش فروش ساختمان مصوب ۱۳۸۹ با اصلاحات و الحاقات بعدی اصلاح شده است و قراردادهای نوع سوم (خرید از مالکان یا سازنده یا شرکت سازنده) هم مشمول قرارداد پیش فروش ساختمان قرار داده شده است؛ همچنین وفق ماده ۱۶ قانون اخیرالذکر، اعمال اختیار شرط منوط است به طی فرآیند ارسال اخطاریه ظرف هفت روز توسط سردفتر به پیش خریدار و سپری شدن مدت سی روز از تاریخ اخطاریه؛ از آنجا که به صرف سپری شدن مهلت های پرداخت وجه و عدم پرداخت حق فسخ ایجاد نمی شود، ماده ۱۶ یادشده، حکم مندرج در ماده ۴۴۴ قانون مدنی را محدودتر کرده است. با توجه به توضیحات پیش گفته، آیا شرط فاسخ مندرج در قرارداد برای عدم پرداخت وجه نیز مشمول حکم ماده ۱۶ پیش گفته است و یا آنکه از شمول آن خروج موضوعی دارد؟ در این مورد دو گونه می توان اعلام نظر کرد:

نخست آنکه، به سبب عدم تصریح ماده ۱۶ یادشده به شرط فاسخ، حکم این ماده فقط شامل اختیار فسخ است؛ دیدگاه دوم آنکه، با توجه به سیاست های حمایت گر دولت از اشخاص ضعیف و مداخله گری دولت در این موضوع، ملاک یادشده در مورد شرط فاسخ نیز جاری است و چه بسا با قیاس اولویت قابل استنباط است؛ زیرا این حقیقت که اعمال شرط اختیار که قابلیت و حقی ارادی است ممنوع و محدود شده است، به طریق اولی تحقق شرط فاسخ که حکمی قهری است نیز ممنوع است؛ این تفسیر با روح مقررات حاکم بر این قانون انطباق دارد والا نقص غرض و موجب افزایش تقلب نسبت به قانون می شود. خواهشمند است در این خصوص اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

اولاً، با توجه به حکم مقرر در ماده ۳ قانون پیش فروش ساختمان مصوب ۱۳۸۹ با اصلاحات و الحاقات بعدی، قرارداد پیش فروش ساختمان که بدون تنظیم سند رسمی و به صورت عادی منعقد شده است، بر اساس ماده ۱۰ قانون مدنی معتبر و لازم الاجرا است و از شمول قانون یادشده خارج است.

ثانیاً، برخلاف آنچه در فرض استعلام آمده است، فلسفه وضع ماده ۱۶ قانون پیش فروش ساختمان مصوب ۱۳۸۹ با اصلاحات و الحاقات بعدی، ایجاد محدودیت در اعمال ماده ۴۴۴ قانون مدنی (ناظر به مواد ۲۳۴ تا ۲۴۵ این قانون) نیست؛ بلکه قانونگذار در ماده ۱۶ این قانون ساز و کار خاص و آسان تری نسبت به مواد یادشده پیش بینی کرده است؛ به گونه ای که در صورت عدم پرداخت اقساط بها یا عوض قراردادی در مواعد مقرر، ضرورتی به مراجعه به دادگاه و تقاضای الزام متعهد به ایفای شرط وفق ماده ۲۳۷ قانون مدنی (با لحاظ مواد ۲۳۸ و ۲۳۹ این قانون) نمی باشد تا حق فسخ برای مشروط له ایجاد شود؛ بلکه به صرف مراجعه به دفترخانه و صدور اخطاریه و سپری شدن مدت یک ماه و عدم پرداخت اقساط معوقه، برای پیش فروشنده حق فسخ ایجاد می شود.

با توجه به مراتب یادشده و با لحاظ اصل حاکمیت اراده و نظر به اینکه ماده ۱۶ قانون پیش فروش ساختمان ناظر به حق فسخ یا شرط فاسخ که جنبه قراردادی دارد، نمی باشد؛ بلکه این ماده ناظر به مواردی است که قرارداد در این خصوص ساکت باشد، در فرض سؤال پیش بینی حق فسخ یا شرط فاسخ در قرارداد فاقد اشکال قانونی است؛ این امر که در ماده ۱۶ یادشده برخلاف برخی مواد دیگر این قانون، مانند حکم ذیل ماده ۱۱ قانون مذکور، توافق برخلاف مفاد آن منع نشده است نیز مؤید این دیدگاه است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۹

۷/۱۴۰۵/۱۴۲

شماره پرونده: ۱۴۲-۱۶۸-۱۴۰۵ کی

استعلام:

آیا قرارهای تأمین کیفری منتهی به بازداشت متهم؛ بویژه قرار بازداشت موقت صادر شده توسط دادیار و یا بازپرس کشیک (قاضی کشیک)، حسب مورد مستلزم موافقت و تأیید و یا اظهار نظر دادستان است؟

پاسخ:

از اطلاق عبارات مواد ۹۲ و ۲۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ (از حیث زمان صدور قرار) چنین مستفاد است که قرار بازداشت موقت و قرارهای تأمین کیفری منتهی به بازداشت (اخذ کفیل یا وثیقه موضوع ماده ۲۲۶ این قانون) که از سوی دادیار صادر می‌شود و همچنین قرار بازداشت موقت بازپرس؛ اعم از اینکه در وقت اداری یا غیر اداری (کشیک) صادر شده باشد، در اجرای تکلیف مقرر در مواد پیش‌گفته باید برای اظهار نظر نزد دادستان ارسال شود و از حیث لزوم اظهار نظر دادستان (موافقت یا عدم موافقت)، بین وقت اداری و یا غیر اداری (کشیک) تفاوتی نیست.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۵/۰۴/۰۷

۷/۱۴۰۵/۱۴۵

شماره پرونده: ۱۴۵-۱۸۶/۱-۱۴۰۵ کی

استعلام:

آیا اعمال تبصره ۲ الحاقی به ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی در خصوص پابند الکترونیکی (آزادی تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی) نسبت به حبس‌های تعزیری درجه دو تا چهار شامل مجازات قانونی جرم است یا مجازات قضایی مندرج در دادنامه؟

پاسخ:

با عنایت به عبارت «جرائم تعزیری...» در صدر ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و سیاق تبصره ۲ الحاقی مصوب ۱۳۹۹ به آن، منظور از حبس‌های تعزیری درجه دو، سه، و چهار در این تبصره، مجازات قانونی جرائم ارتكابی است نه مجازات قضایی مندرج در دادنامه؛ اما در عبارت «پس از گذراندن یک چهارم مجازات‌های حبس» که در پایان این تبصره آمده است، مقصود سپری کردن یک چهارم مجازات حبس مندرج در حکم است؛ به عبارت دیگر، مقنن به موجب این تبصره اعمال مقررات ماده ۶۲ قانون پیش‌گفته را در جرائم درجه دو، سه و چهار به شرطی تجویز کرده است که محکوم، یک چهارم مجازات حبس مندرج در دادنامه را گذرانده باشد.

فریده شکری

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۰۶

۷/۱۴۰۵/۱۴۶

شماره پرونده: ۱۴۶-۱۶۸-۱۴۰۵ کی

استعلام:

آیا قرارهای نهایی (منع تعقیب، موقوفی تعقیب، عدم صلاحیت و جلب به دادرسی) صادره از سوی دادیار یا بازپرس که در وقت غیر اداری (وقت کشیک) صادر می شود مستلزم تأیید یا اظهار نظر دادستان است؟

پاسخ:

از اطلاق عبارات مواد ۹۲، ۱۱۷، ۲۶۵، ۲۶۷ و ۲۶۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ (از حیث زمان صدور قرار نهایی) چنین مستفاد است که قرارهای نهایی دادیار و بازپرس باید به تأیید دادستان برسد؛ اعم از این که در وقت اداری و یا غیر اداری (کشیک) صادر شده باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۵/۰۴/۲۲

۷/۱۴۰۵/۱۵۴

شماره پرونده: ۱۵۴-۳/۱-۱۴۰۵ ح

استعلام:

به استحضار می‌رساند یکی از موارد اختلافی شعب اجرای احکام توقیف عیدی، پاداش و اضافه‌کار محکوم‌علیه‌م می‌باشد؛ بعضی معتقدند وفق ماده ۹۶ اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ می‌توان یک‌سوم یا یک‌چهارم حقوق و مزایای مستمر را توقیف کرد؛ اما باید تمام پاداش یا سنوات پایان خدمت، توقیف و به محکوم‌له پرداخت شود. برخی دیگر بر این عقیده‌اند که در مورد تمامی حقوق و مزایای زوج؛ اعم از مستمر و غیر مستمر حتی پاداش یا سنوات پایان خدمت، باید حسب مورد یک‌سوم یا یک‌چهارم توقیف و به محکوم‌له پرداخت شود و تفاوتی در این خصوص نیست.

گروه سوم نیز معتقدند که یک‌سوم یا یک‌چهارم حقوق و مزایای مستمر به نفع زوجه توقیف و پرداخت می‌شود؛ اما پاداش یا سنوات پایان خدمت، قابل توقیف و پرداخت به محکوم‌له نمی‌باشد و متعلق به زوج است. همچنین در این راستا باید رأی شماره ۷۰۶۷۳۸ مورخ ۱۴۰۴/۳/۲۰ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری که بر اساس نظریه شورای نگهبان صادر شده است، مورد توجه قرار گیرد.

با توجه به نظریه شورای نگهبان مندرج در رأی یادشده که اطلاق این حکم مبنی بر پرداخت از محل مزایای غیر مستمر نسبت به حالتی که فرد مدیون معسر است، خلاف شرع دانسته شده است، آیا حسب مورد یک‌سوم یا یک‌چهارم حقوق و مزایای غیر مستمر شامل عیدی یا پاداش یا سنوات پایان خدمت قابل توقیف و پرداخت به محکوم‌له است و یا آنکه قابل توقیف و پرداخت به محکوم‌له نیست و یا اینکه پاداش و سنوات پایان خدمت باید به صورت کامل توقیف و به محکوم‌له پرداخت شود؟

پاسخ:

اولاً، حکم مقرر در ماده ۹۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ ناظر به حقوق و مزایای مستمر می‌باشد و دیگر پرداختی‌هایی که به کارمند تعلق می‌گیرد؛ نظیر پاداش پایان خدمت، وجوه اضافه‌کاری، تشویقی، عیدی، کارانه و حق مأموریت و به طور کلی مزایایی که به طور مستمر به کارمند پرداخت نمی‌شود، مشمول عنوان حقوق و

مزایای مستمر نمی‌باشد و از شمول ممنوعیت توقیف و کسر بیش از یک چهارم یا یک سوم حقوق و مزایا موضوع ماده ۹۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ برای استیفاء محکوم به خارج است؛ بنابراین، می‌توان از محل پرداخت‌های غیر مستمر بدون محدودیت موضوع ماده ۹۶ یادشده، محکوم به را استیفاء کرد.

ثانیاً، صرف نظر از این که رأی شماره ۷۰۶۷۳۸ مورخ ۱۴۰۴/۳/۲۰ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری که بر اساس نظریه شورای محترم نگهبان صادر شده است، ناظر به ماده ۸۳ آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی مصوب ۱۳۸۷/۶/۱۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی است و نه ماده ۹۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، نظریه یادشده ناظر به حالتی است که فرد «مدیون معسر» باشد؛ بنابراین، شورای محترم نگهبان فقط در حالتی که فرد مدیون معسر باشد، توقیف مزایای غیر مستمر را خلاف شرع دانسته است و باید نظر ایشان با این قید مورد توجه و عمل قرار گیرد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۵/۱۵۵

شماره پرونده: ۱۵۵-۵۷-۱۴۰۵ع

استعلام:

با عنایت به اینکه وفق ماده ۲۳ آیین‌نامه اجرایی قانون رسیدگی به تخلفات اداری مصوب ۱۳۷۳/۷/۲۷ هیأت وزیران با اصلاحات بعدی ابلاغ وقت رسیدگی اوراق و آرای صادره از هیأت‌های بدوی و تجدید نظر رسیدگی‌کننده باید بر اساس مقررات قانون آیین دادرسی مدنی صورت پذیرد و از آنجا که در قانون رسیدگی به تخلفات اداری مصوب ۱۳۷۳ و آیین‌نامه اجرایی آن حکم صریحی مبنی بر لزوم مداخله وکیل دادگستری در فرآیند رسیدگی پیش‌بینی نشده است؛ همچنین نظر به اینکه ماده ۲۶ آیین‌نامه یادشده درخواست تجدیدنظرخواهی کارمند یا نماینده وی را قابل پذیرش دانسته و از این حیث امکان نمایندگی اشخاص فاقد پروانه وکالت دادگستری را به ذهن متبادر می‌سازد، خواهشمند است اعلام فرمایید آیا کارمند می‌تواند برای حضور در جلسات رسیدگی، دفاع از اتهام انتسابی، پیگیری پرونده، دریافت ابلاغ‌ها و اعتراض به آرای صادره شخصی را به موجب وکالت‌نامه عادی (وکیل مدنی) به عنوان نماینده خود به هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری معرفی نماید و یا آنکه امور یادشده صرفاً توسط وکیل دادگستری دارای پروانه معتبر امکان‌پذیر است؟

پاسخ:

مستفاد از اصل سی و پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده ۶۵۶ قانون مدنی و با لحاظ ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی و همچنین مواد ۲۵ و ۲۶ آیین‌نامه اجرایی قانون رسیدگی به تخلفات اداری مصوب ۱۳۹۳/۷/۲۷ هیأت وزیران با اصلاحات بعدی، معرفی وکیل مدنی توسط کارمند به هیأت رسیدگی به تخلفات اداری به منظور شرکت در جلسه رسیدگی، دفاع از اتهام انتسابی، ابلاغ اوراق و اعتراض به آرای صادره به نمایندگی از کارمند فاقد منع قانونی است و شرایط وکالت در دادگاه‌ها مورد اشاره در ماده ۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ قابل تسری به وکالت در هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری نیست؛ آراء شماره ۱۰۵۲ مورخ ۱۳۸۶/۹/۲۷ و ۱۴۲۴۷۲۴ مورخ ۱۴۰۳/۶/۲۰ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، مؤید این دیدگاه است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۵/۱۵۶

شماره پرونده: ۱۴۰۵-۱۶۸-۱۵۶

استعلام:

در ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به نظر می‌رسد دو نصاب برای حداکثر مدت بازداشت تعیین شده است؛ یک سال و دو سال در قرار تأمین بازداشت موقت و حداقل حبس در دیگر قرارهای منتهی به بازداشت؛ اما این عقیده وجود دارد که مقنن با درج جمله «در هر صورت در جرایم موجب مجازات سلب حیات مدت بازداشت موقت از دو سال و در سایر جرایم از یک سال تجاوز نمی‌کند»، جمله سطر قبلی که مقرر نموده است «به هر حال مدت بازداشت متهم نباید از حداقل مجازات حبس مقرر در قانون برای آن جرم تجاوز کند» را نسخ کرده است.

به عبارت دیگر، این عده معتقدند مقصود مقنن این بوده است که در هر صورت حتی در دیگر قرارهای منتهی به بازداشت نیز حداکثر مدت بازداشت نباید از یک سال و دو سال تجاوز کند؛ حتی اگر مدت بازداشت به حداقل حبس نرسیده باشد.

در صورت پذیرش عقیده فوق، تعیین نصاب حداقل حبس در یک سطر قبل غیر ضروری است؛ در حالی که به نظر می‌رسد مقنن حکیمانه هر یک از عبارات «بازداشت» و «بازداشت موقت» را در محل خود استعمال نموده است. در دیگر قرارهای منتهی به بازداشت نیز حداقل حبس را ملاک دانسته و از عبارت بازداشت استفاده کرده است و در جرایم موجب مجازات سلب حیات، نصاب یک سال و دو سال را ملاک قرار داده و از عبارت بازداشت موقت استفاده کرده است و در تبصره یک نیز که جهت رفع ابهام از ماده مذکور بوده است، آگاهانه و به درستی عبارت «نصاب حداکثر مدت بازداشت» را آورده است و به یک سال و دو سال اشاره نمی‌کند و مطلق نصاب را آورده است؛ چرا که مجموع هر دو نصاب مندرج در متن ماده (۱- حداقل حبس در سایر قرارها؛ ۲- یک سال و دو سال در بازداشت موقت) مدنظر مقنن بوده است.

در تأیید این نظر می‌توان گفت با توجه به عبارت «حداقل مجازات حبس مقرر در قانون برای آن جرم» در متن ماده، به نظر می‌رسد مقنن برای رعایت عدالت و اینکه افراد بیشتر از حداقل حبس مقرر در قانون برای آن جرم در

بازداشت نباشند، به وضع این مقررہ پرداختہ است و با آوردن عبارت «برای آن جرم» به مقررات تعدد جرم توجه داشته است؛ چرا کہ این نصاب باید برای ہر جرم بہ صورت جداگانہ محاسبہ شود؛ بہ عبارت دیگر، چنانچہ بہ دلیل ارتکاب جرایم متعدد حداقل حبس افزایش یابد؛ مانند بند «ب» مادہ ۱۳۴ (اصلاحی ۱۳۹۹) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، باید در محاسبہ نصاب حداکثر مدت بازداشت مد نظر قرار گیرد؛ در صورتی کہ این استدلال را نپذیریم و نصاب یک سال را بدون در نظر گرفتن حداقل حبس بہ تمامی قرارہای تأمین کیفری تسری دہیم، این نتیجہ بہ دست می آید کہ فردی کہ در پروندہ صرفاً یک اتهام داشته است و بہ لحاظ عجز از تودیع وثیقہ در بازداشت بودہ و با گذشت یک سال از تاریخ شروع بازداشت باید آزاد شود؛ چنانچہ در روزہای پایانی یک سال، پروندہہای دیگری با جرایم خشونت آمیز متعدد از حوزہہای قضایی دیگر استان ہا با دلایل کافی ارجاع و بہ لحاظ سبق ارجاع ضمیمہ این پروندہ شود، آیا باید متہم را بدون تشدید قرار تأمین کیفری و صرفاً بہ لحاظ سپری شدن یک سال از تاریخ بازداشت آزاد کرد؟

با توجہ بہ مراتب پیش گفتہ، بہ نظر می رسد نہ تنها مدت یک سال برای دیگر قرارہای تأمین مدنظر مقنن نبودہ است و فقط اختصاص بہ قرار بازداشت موقت دارد؛ بلکہ قانونگذار در خصوص نصاب حداقل حبس نیز با آوردن عبارت «حداقل حبس مقرر در قانون برای آن جرم» بہ این مہم توجہ داشتہ کہ این مدت باید با ملاحظہ تمامی جرایم ارتكابی و رعایت قواعد حاکم بر مقررات تعدد جرم محاسبہ شود؛ بہ عنوان مثال، مطابق بند «ب» مادہ ۱۳۴ (اصلاحی ۱۳۹۹) قانون مجازات اسلامی، حداقل مجازات در کمتر از سہ جرم مختلف بیشتر از میانگین حداقل و حداکثر مجازات مقرر قانونی است؛ حتی بند «پ» این مادہ پا را فراتر نہادہ و اساساً از جرایم ارتكابی مختلف کہ بیش از سہ جرم باشد، با حذف حداقل مجازات ہر یک را حداکثر مجازات قانونی آن جرم قرار دادہ است کہ اگر این بند نیز مورد توجہ قرار گیرد، در تعدد جرایم مختلف بیش از سہ جرم کہ اساساً حداقل مجازات حذف شدہ و مجازات مقرر قانونی برای آن جرم حداکثر مجازات تعیین شدہ است، این نتیجہ حاصل می شود کہ نصاب حداکثر بازداشت نباید از حداکثر حبس مقرر تجاوز کند.

با توجہ بہ اینکہ در مادہ ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، بہ فاصلہ یک سطر بہ صورت مقدم و مؤخر دو نصاب متفاوت برای حداکثر مدت بازداشت تعیین شدہ است، خواہشمند است اعلام فرمایید آیا نصاب

دوم نصاب نخست را نسخ کرده است و یا با توجه به استعمال الفاظ مستقل «بازداشت» و «بازداشت موقت»، هر یک در جای خود قابل اجراست و نصاب نخست نسخ نشده است؟

پاسخ:

۱- ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، احکامی را در خصوص قرار بازداشت موقت و دیگر قرارهای منتهی به بازداشت پیش‌بینی کرده است که این موارد را می‌توان در فروض زیر بیان کرد:

الف- مقررات قسمت آخر ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ صرفاً ناظر به «قرار بازداشت موقت» است، نه قرارهایی مانند اخذ کفیل یا اخذ وثیقه که به بازداشت منجر می‌شود؛ در این ماده، مقنن در مقام بیان حداکثر مدتی است که متهم به دلیل صدور «قرار بازداشت موقت»، قابل بازداشت است که در جرایم مستوجب سلب حیات، حداکثر مدت بازداشت موقت متهم، دو سال و در دیگر جرایم، یک سال است؛ بنابراین، مدت «بازداشت موقت» متهم نباید از حداکثر تعیین شده در این مقررات تجاوز کند و در جرایم موجب مجازات سلب حیات، مانند قتل عمدی پس از انقضای مدت دو سال از «بازداشت موقت» متهم، ادامه بازداشت وی با قرارهای اخذ کفیل یا وثیقه امکانپذیر است.

ب- در مواردی که مجازات قانونی جرم حبس است و حبس نیز دارای حداقل و حداکثری باشد، مدت بازداشت متهم در نتیجه قرار بازداشت موقت و یا دیگر قرارها، بیش از حداقل مجازات قانونی نخواهد بود که در این موارد، با توجه به بند «الف» پیش‌گفته، مدت بازداشت موقت بیش از یک سال نمی‌باشد؛ بنابراین، چنانچه مجازات جرمی دو تا ده سال حبس باشد، می‌توان متهم را یک سال با قرار بازداشت موقت و یک سال دیگر با قرار اخذ کفیل یا وثیقه بازداشت کرد.

ج- مواردی که مجازات قانونی جرم، غیر از حبس است و یا مجازات حبس، فاقد حداقل می‌باشد، از شمول حکم ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ خارج است و اتخاذ تصمیم در مورد نوع قرار تأمین کیفری با لحاظ اصول کلی مربوط به قرارهای تأمین کیفری؛ از جمله اصل تناسب تأمین، با قاضی خواهد بود.

شایسته ذکر است که تبصره یک ماده ۲۴۲ قانون یادشده، صرفاً ناظر بر نحوه محاسبه مدت بازداشت متهم در دادسرا و دادگاه و نیز محاسبه مدت بازداشت ناشی از قرار بازداشت موقت و دیگر قرارهای منتهی به بازداشت در هر یک از فروض فوق است و متضمن حکم جداگانه‌ای نیست؛ بر این اساس، محل اعمال و اجرای قسمت اخیر ماده ۲۴۲

قانون پیش‌گفته مشخص و هر یک محل اعمال و اجرای خاص خود را دارد در نتیجه، بحث از تعارض و نسخ
مذکور در استعلام در خصوص قسمت اخیر ماده پیش‌گفته، موضوعاً منتفی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۵/۱۶۰

شماره پرونده: ۱۶۰-۹۸-۱۴۰۵ ح

استعلام:

مبنای ابطال تمبر مالیاتی توسط وکلا در فرضی که خواسته مالی و از نوع وجه نقد است و مواردی که خواسته مالی و غیر نقد است، مبلغ علی الحساب دریافتی است و یا بر اساس خواسته؟
توضیح آنکه، هیأت عمومی دیوان عدالت اداری به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۴۳۱۳۹۰۰۲۲۰۱۲۵۷ مورخ ۱۴۰۴/۸/۲۷، بخشنامه شماره ۵۰۲۹۵/۹۰۳۷/۲۱۹ مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۱ دادگستری استان زنجان در خصوص موضوع را ابطال کرده است.

پاسخ:

در دعاوی مالی میزان تمبر علی الحساب مالیاتی بر مبنای خواسته تعیین می شود که حسب مورد با لحاظ آن که خواسته وجه نقد است یا غیر آن، مبلغ ریالی خواسته و یا تقویم به عمل آمده، ملاک محاسبه تمبر علی الحساب مالیاتی وکیل خواهد بود. چنانچه وکیل در زمان ابطال تمبر علی الحساب مالیاتی، تمام حق الوکاله مقرر بین طرفین را دریافت نکرده باشد، علی الحساب مالیاتی را بر مبنای حق الوکاله وصول شده (علی الحساب دریافتی موضوع ذیل ماده ۳ آیین نامه تعرفه حق الوکاله، حق المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری مصوب ۱۳۹۸/۱۲/۲۸ رئیس محترم قوه قضاییه) می پردازد؛ مگر آن که این مبلغ کمتر از حداقل تعرفه باشد که در این صورت باید حداقل مقرر در تعرفه را به عنوان تمبر مالیاتی ابطال کند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۱

۷/۱۴۰۵/۱۶۵

شماره پرونده: ۱۶۵-۱/۱-۱۴۰۵ ح

استعلام:

با عنایت به اینکه وفق ماده ۲۶ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲، اجرای گزارش اصلاحی در شورای حل اختلاف منوط به تأیید قاضی دادگاه صلح است و در این قانون نحوه تأیید و تشریفات آن مشخص نشده است و نظر به اینکه در این حوزه قضایی شورای حل اختلاف به لحاظ مکانی در مجاورت دادگاههای صلح قرار ندارد، به نظر می‌رسد تأیید گزارش اصلاحی مستلزم برگزاری جلسه داوری است تا چنانچه افراد ادعایی بر بی‌اعتباری صورتجلسه به لحاظ شکلی؛ مانند عدم اهلیت فرد توافق‌کننده و جعلیت امضاها داشته باشند، موضوع بررسی و پس از تأیید گزارش اصلاحی اجراییه صادر شود؛ خواهشمند است در خصوص این رویه اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

اولاً، به موجب ماده ۳۳ آیین‌نامه ترتیب اقدامات سازشی در شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۳/۵/۲۱ رئیس محترم قوه قضاییه، در پرونده‌های کیفری که از سوی دادگاه صلح یا سایر مراجع قضایی به منظور صلح و سازش به شورا ارجاع می‌شود، شورا در مهلت قانونی فرایند صلح و سازش را انجام می‌دهد. در صورت حصول سازش یا اعلام گذشت شاکی، مراتب در صورت‌مجلس درج و به مرجع قضایی مربوط اعلام می‌شود؛ بنابراین در فرض سؤال، شورای حل اختلاف باید مطابق ماده ۳۳ یادشده اقدام کند و صدور گزارش اصلاحی به وسیله شوراهای حل اختلاف در پرونده‌های کیفری ارجاعی به آن مرجع، منتفی است.

ثانیاً، چنانچه در پرونده‌های حقوقی در جریان رسیدگی تقاضای صلح و سازش شده باشد و دادگاه در اجرای ماده ۱۹ آیین‌نامه ترتیب اقدامات سازشی در شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۳/۵/۲۱ رئیس محترم قوه قضاییه، موضوع را به شورای حل اختلاف ارجاع کند، وفق ذیل همین ماده «گزارش اصلاحی تنظیم شده توسط شورا حسب مورد به دادگاه ارجاع‌کننده ارسال و در صورت تأیید آن توسط همان دادگاه مطابق قانون اقدام می‌شود» و در صورتی که بدون تقاضای صلح و سازش، (با اطمینان از عدم مخالفت طرفین پرونده)، موضوع در اجرای ماده ۱۵ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ برای صلح و سازش به شورای حل اختلاف ارجاع شود، به نظر می‌رسد

با توجه به ذیل ماده ۲۰ قانون یادشده که مقرر می‌دارد: «در موارد موضوع ماده ۱۵ این قانون نتیجه به همراه تصویری از گزارش اصلاحی به مرجع قضایی ارسال می‌شود تا مرجع مزبور نسبت به مختومه کردن پرونده با دستور اداری اقدام کند» و با لحاظ مفاد ماده ۲۶ همین قانون، از آنجا که گزارش اصلاحی به وسیله شورای حل اختلاف صادر می‌شود و به تأیید قاضی دادگاه صلح می‌رسد، دادگاه صلح مرجعی است که گزارش اصلاحی با تأیید آن اعتبار تام و قابلیت اجرا می‌یابد؛ بنابراین، قاضی دادگاه صلح پس از ارجاع پرونده و پیش از تأیید گزارش اصلاحی باید بررسی کند که در تنظیم گزارش اصلاحی، قوانین و مقررات شکلی و ماهوی و توافق طرفین رعایت شده باشد؛ به عبارت دیگر، تأیید گزارش اصلاحی با نظارت عالیه و همه‌جانبه قاضی دادگاه صلح ملازمه دارد و در این راستا قاضی می‌تواند در صورت لزوم اظهارات و ادعاهای طرفین؛ از جمله ایراد عدم اهلیت فرد توافق‌کننده و یا ادعای مجعول بودن امضاها؛ آنگونه که در فرض سؤال آمده است را استماع و یا مدارک و مستندات آنان را بررسی کند؛ بنا به مراتب پیش‌گفته در فرض سؤال، دادگاه صلح تکلیفی به تشکیل جلسه رسیدگی و استماع اظهارات طرفین ندارد؛ هرچند در این خصوص با منع قانونی مواجه نیست.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۵/۰۴/۲۱

۷/۱۴۰۵/۱۷۳

شماره پرونده: ۱۷۳-۵۴-۱۴۰۵ کی

استعلام:

ب- وفق به تبصره ماده ۴۶ قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۶۷ با اصلاحات و الحاقات بعدی، فهرست مواد مخدر و روانگردان باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد؛ با توجه به اینکه قانون مربوط به روانگردان (پسیکوتروپ) مصوب ۱۳۵۴ می باشد و به تصویب مجلس شورای ملی رسیده است، آیا مواد مندرج در این قانون جزء مواد مخدر محسوب می شود؟ آیا این قانون همچنان دارای اعتبار است؟

پاسخ:

اولاً، به موجب ماده ۸ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن مصوب ۱۳۸۹، شش مورد مواد روان گردان به شرح مذکور در این ماده، مشمول احکام مقرر در این قانون شده است؛ بر این اساس، دیگر مواد روان گردان مندرج در فهرست چهارگانه قانون مربوط به مواد روان گردان مصوب ۱۳۵۴ با لحاظ فهرست های چهارگانه اقلام به روز شده مواد روان گردان موضوع تصویب نامه مورخ ۱۳۸۴/۹/۱۳ هیأت وزیران، همچنان مشمول احکام مقرر در قانون اخیرالذکر است.

ثانیاً، قانونگذار در فهرست قوانین و احکام نامعتبر در حوزه سلامت مصوب ۱۳۹۹/۸/۵ در مقام وضع مقررات تأسیسی و نسخ قانون لازم الاجرا نبوده است؛ بلکه در مقام احصاء و ارائه فهرستی از قوانین و مقرراتی بوده که سابق بر وضع این قانون به طور ضمنی نسخ شده یا مدت اجرای آن منقضی شده و یا اجرای آن موضوعاً منتفی شده است؛ بنابراین، عبارت مندرج در ردیف ۴۱۹ جدول پیوست این قانون، ناظر بر ضمیمه های ۱ تا ۴ قانون مربوط به مواد روان گردان (پسیکوتروپ) مصوب ۱۳۵۴/۲/۸ است که به موجب تصویب نامه های بعدی در برهه های زمانی سابق بر وضع قانون فهرست قوانین و احکام نامعتبر در حوزه سلامت مصوب ۱۳۹۹/۸/۵ نسخ شده است و در حال حاضر، با لحاظ ردیف ۲۲ جدول شماره ۲ تصویب نامه تنقیحی هیأت وزیران در موضوع مواد مخدر (تصویب نامه در خصوص فهرست مصوبات معتبر و نسخ صریح، منسوخ صریح و باطل شده و یا غیر معتبر یا انقضای زمان اجرا در موضوع مبارزه با مواد مخدر) مصوب ۱۴۰۳/۸/۲۷ هیأت وزیران، جدول فهرست های

چهارگانه اقلام به روز شده مواد روان گردان مورخ ۱۳۸۴/۹/۱۳ هیأت وزیران موضوع تصویب نامه شماره ۵۰۰۹۵/ت ۳۴۱۳۹ هـ مورخ ۱۳۸۴/۹/۲۲ در خصوص قانون مربوط به مواد روان گردان (پسیکوتروپ) مصوب ۱۳۵۴/۲/۸ به قوت و اعتبار خود باقی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

edarehoquqy.eadl.ir

۱۴۰۵/۰۴/۰۶

۷/۱۴۰۵/۱۷۵

شماره پرونده: ۱۷۵-۲۵۰-۱۴۰۵ ح

استعلام:

با توجه به نظریه شماره ۷/۱۴۰۴/۵۳ مقررات مربوطه به امضای الکترونیکی از جمله ماده ۱۰ قانون تجارت الکترونیکی ناظر بر شرایط اعتبار امضای الکترونیکی بوده و ارتباطی با نحوه ارسال رمز یکبار مصرف (OTP) به سیم‌کارت اشخاص حقوقی ندارد خواهشمند است توضیح فرمایید منظور از قید «چنانچه با رعایت مقررات مربوط به امضای الکترونیک انجام شود» در نظریه مشورتی مذکور چیست؟

پاسخ:

این اداره کل به موجب نظریه مشورتی یاد شده، به صراحت روش پیشنهادی آن مرجع محترم مبنی بر ارسال رمز یک بار مصرف (OTP) به سیم‌کارت متعلق به شخص حقوقی و یا بهره‌بردار را جایگزین مناسبی برای مهر در اسناد الکترونیکی دانسته است و مقصود از عبارت «با رعایت مقررات مربوط به امضای الکترونیکی» در نظریه مشورتی پیش‌گفته، تأکید بر این امر است که استفاده از روش یاد شده صرفاً به عنوان جایگزین مهر بوده و نافی لزوم رعایت مقررات مربوط به امضای الکترونیکی در خصوص امضای الکترونیکی صاحبان امضای مجاز شخص حقوقی نمی‌باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۰۸

۷/۱۴۰۵/۱۷۶

شماره پرونده: ۱۷۶-۶۸-۱۴۰۵ع

استعلام:

به استحضار می‌رساند برخی مستخدمان متوفا دارای بدهی بابت استفاده از مراکز درمانی می‌باشند که بدهی آنها تاکنون پرداخت نشده است و اقدامی به منظور ادای دین صورت نپذیرفته است؛ آیا در صورت پرداخت غرامت فوت از سوی شرکت‌های بیمه، دستگاه‌های اجرایی می‌توانند رأساً دیون متوفا را از محل غرامت مذکور پرداخت کنند؟

پاسخ:

به طور کلی آنچه طلب زمان حیات کارمند متوفی است، جزء ماترک او محسوب می‌شود و مطابق قانون مدنی باید به ورثه‌اش پرداخت شود؛ مانند اضافه‌کار، تفاوت حکم تطبیق حقوق و مانده مرخصی؛ اما آنچه به مناسبت فوت کارمند و به واسطه رابطه استخدامی او به دیگران تعلق می‌گیرد؛ نظیر غرامت فوت و پرداخت مستمری‌ها که درباره ورثه و افراد تحت تکفل کارمند برقرار می‌شود، با رعایت مقررات استخدامی مربوطه پرداخت می‌شود و از شمول مقررات ارث مذکور در قانون مدنی خارج است؛ بنابراین در فرض سؤال، دیون متوفی از محل غرامت فوت کارمند، قابل پرداخت نمی‌باشد.

شایسته ذکر است با توجه به این‌که در بیمه عمر، شخص می‌تواند به نفع یک یا چند نفر از وراث خود یا شخص ثالث بیمه شود و غرامت مربوط پس از فوت به آن‌ها پرداخت شود، این غرامت از شمول عنوان ترکه متوفی خارج بوده و قابل توقیف بابت بدهی وی نیست.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۷/۱۴۰۵/۱۷۷

شماره پرونده: ۱۷۷-۱۲۷-۱۴۰۵ ح

استعلام:

نظر به وجود اختلاف در محاکم حقوقی و صلح در خصوص ضرورت تعیین میزان دقیق خواسته یا اختیار خواهان در تقویم خواسته در خصوص دعوی نظیر استرداد طلاجات یا مطالبه دیه ارشاد فرمایید لزوماً می‌بایست توسط خواهان معادل ریالی آن تعیین و بر اساس آن هزینه دادرسی و صلاحیت تعیین شود یا اینکه خواهان در خصوص خواسته‌های مذکور اختیار تقویم دارد.

پاسخ:

اولاً، به موجب بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، «در دعاوی راجع به اموال، بهای خواسته مبلغی است که خواهان در دادخواست معین کرده و خوانده تا اولین جلسه دادرسی به آن ایراد و یا اعتراض نکرده، مگر اینکه قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد؛ اطلاق «دعاوی راجع به اموال» طلا و مسکوکات طلا را نیز در بر می‌گیرد و تاکنون قانونی که راجع به طلا و مسکوکات طلا ترتیب دیگری معین کرده باشد، تصویب نشده است؛ البته وفق تبصره یک ماده ۹ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴، بهای خواسته بر اساس نرخ واقعی آن تعیین می‌شود؛ بنابراین، تقویم طلا و سکه طلا در شوراهای یاد شده (در زمانی که فعالیت داشته‌اند) مانند دیگر اموال می‌بایست بر مبنای بهای واقعی آن صورت گیرد. ضمن آن‌که، حسب بررسی به عمل آمده، اعلام قیمت طلا و سکه طلا بر عهده بانک مرکزی نیست و عملاً هم اتحادیه صنف مربوط به این امر اقدام می‌کند؛ همچنین در صورت ابهام راجع به مفاد و قلمرو اجرای بخشنامه‌های ریاست محترم قوه قضاییه؛ از جمله بخشنامه «یکنواخت‌سازی در اخذ هزینه دادرسی» مصوب ۱۳۹۶/۱/۲۸، شایسته است از حوزه ریاست قوه قضاییه استعلام شود.

ثانیاً، در صورتی که دیه فارغ از جنبه کیفری آن و در قالب دادخواست حقوقی مطالبه شود، با توجه به این‌که دیه واجد جنبه مالی است، مستلزم تقویم بهای آن از نظر هزینه دادرسی می‌باشد؛ زیرا وفق ماده ۵۴۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ «موارد دیه کامل همان است که در مقررات شرع تعیین شده است» و به موجب ماده ۴۹۰

این قانون «در صورتی که پرداخت‌کننده بخواهد هر یک از انواع دیه را پرداخت نماید و یا پرداخت دیه به صورت اقساطی باشد، معیار قیمت زمان پرداخت است مگر آنکه بر یک مبلغ قطعی توافق شده باشد»؛ بنابراین، در فرض سؤال عنوان خواسته «یک فقره دیه کامل» یا «بخشی از آن» است و مبلغ مشخصی وجه نقد موضوع خواسته نیست تا از نظر پرداخت هزینه دادرسی مشمول بند یک ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ باشد. بدیهی است چنانچه مطابق ذیل ماده ۴۹۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ بر مبلغ قطعی توافق شده باشد، همان مبلغ می‌تواند مورد خواسته قرار گیرد که در این صورت از نظر پرداخت هزینه دادرسی مشمول بند یک ماده ۶۲ یادشده می‌باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۴

۷/۱۴۰۵/۱۸۲

شماره پرونده: ۱۸۲-۲۵۰-۱۴۰۵ کی

استعلام:

منظور از کلاهبرداری رایانه‌ای موضوع ماده ۷۴۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی (ماده ۱۳ قانون جرایم رایانه‌ای مصوب ۱۳۸۸) چیست؟ آیا به مانند ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷، انجام مانور متقلبانه در تمامی فروض مذکور در ماده صدرالذکر ضروری است؟

پاسخ:

اولاً، تبیین تفاوت میان رکن مادی جرم کلاهبرداری موضوع ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ و کلاهبرداری موضوع ماده ۷۴۱ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی از وظایف اداره کل حقوقی قوه قضاییه خارج است و استعلام‌کننده محترم می‌توانند با مراجعه به منابع و کتب علمی مربوط، مفاهیم مورد اشاره در استعلام را مقایسه و تفاوت‌های آن را به دست آورند.

ثانیاً، ملاک تحقق بزه موضوع ماده ۷۴۱ قانون مجازات اسلامی این است که «وجه یا مال یا منفعت یا خدمات یا امتیازات» با استفاده غیر مجاز از سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی و با ارتکاب اعمالی از قبیل وارد کردن، تغییر، محو، ایجاد، متوقف کردن داده‌ها یا مختل کردن سامانه‌ها تحصیل شود؛ چنانچه کسی بدون ارتکاب چنین اعمالی؛ اما با استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی موجب فریب فرد یا افرادی شود و مالی از آنان تحصیل کند، از مصادیق کلاهبرداری موضوع ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ است؛ مانند آنکه فردی با استفاده از سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی به قصد فریب با امیدوار کردن مردم به امور واهی، افراد شرکت‌کننده در قرعه‌کشی موهوم را فریب دهد و از این طریق وجوه آنها را تصاحب کند؛ در هر صورت، تشخیص مصداق بر عهده قاضی رسیدگی‌کننده است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۵/۰۴/۲۸

۷/۱۴۰۵/۱۸۴

شماره پرونده: ۱۴۰۵-۱۸۳-۱۸۴ کی

استعلام:

در موارد تغییر رنگ پوست (سرخ، کبودی و سیاهی) و تورم، آیا می‌توان قسامه را اجرا کرد؟

پاسخ:

به موجب مواد ۲۰۸ و ۴۵۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، قسامه به طور مطلق به عنوان یکی از ادله اثبات دیه شمرده شده است؛ بنابراین هر جنایتی که به کبودی، سیاه‌شدگی، سرخ‌شدگی (تغییر رنگ) یا تورم منتهی شود نیز با قسامه قابل اثبات است. شایسته ذکر است به تصریح ماده ۴۴۹ قانون یادشده، ارش، دیه غیر مقدر است و مقررات دیه مقدر در مورد ارش نیز جریان دارد؛ مگر اینکه در این قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۵/۰۴/۳۱

۷/۱۴۰۵/۱۹۰

شماره پرونده: ۱۹۰-۱۶۸-۱۴۰۵ کی

استعلام:

آیا مقررات مربوط به مرور زمان (مرور زمان کیفری) شامل مفاد مندرج در ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نیز می شود؟ به عبارت دیگر، چنانچه پس از سپری شدن مدت مرور زمان جرم، شاکی یا دادستان با ارائه ادله و مدارک جدید، خواستار تجدید تحقیقات در خصوص متهم شود، آیا پرونده همچنان مشمول مرور زمان بوده و امکان تجدید تحقیقات در آن وجود ندارد؟ در صورتی که پاسخ مثبت است و مرور زمان بر بازگشایی پرونده با دلیل جدید حاکم باشد، مبنای محاسبه این مدت از چه تاریخی است؟ از تاریخ وقوع جرم و یا از تاریخی که دلیل جدید کشف شده و به جریان افتاده است؟

پاسخ:

تقاضای تعقیب مجدد متهم موضوع قسمت اخیر ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، هر چند مهلت ندارد؛ اما تابع ضوابط عمومی مرور زمان است. به عبارت دیگر، تعقیب مجدد متهم موضوع ماده پیش گفته در صورتی است که جرم مذکور از تاریخ وقوع مشمول مرور زمان نشده باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه